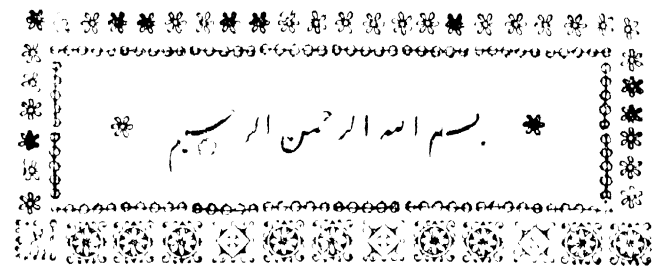


P Cal
99.
99a

and

P. Cal. Coll. 99
P. Cal. Coll. 99a



* بسم الله الرحمن الرحيم *

الحمد لله الذي اظهر الحق ولو بعد حين * وشرح به قلب بعض
 عباده الصالحين * ونشره بجهل بعض عباده المجاهدين *
 واوضحه واوكل لسان بعض عميد المتهيبين * ولغنه حججه ابطلا
 تمويهات الباطلين * فخصمه بهذه العمارة من بين الطالبين *
 وفضلته بهذه الكرامة على كثير من العالمين * والهلوة على رموه
 ميل المرهقين * شفيع المن تبيين * وسيلتماني انك نيا والدين *
 زاله المهل بين الهادين * وصحبه المهتلين الراشدين * وناب عنهم
 ربهم من الائمة المجتهدين * والعلماء الراشدين * الى يوم الدين *
 ما بعمى كويد بنده أسيد واربر حست پروردگار محمد جيه او الفضل
 لمبشر ابوه باللقب المورخ نيد اربخت الصل يقي الحنفي
 لعادري المد رس في المد رمة الكلكتية غفر الله له ولوالديه

و احسن الیهما والیه ابن المولوی مولی بخش ابغاه رب العرش
 که درین زمان فتنه تو امان اکثر مسلمانان بر گارد و هندوستان
 بر چند گروه متفرق شده اند و افریق ایشان در امور دین
 سبب منازعات و مخاصمات گردیده تا آنکه نوبت به جنگ و جدال
 رسیده است * گروه اول از قوم جمال و عوام اند که رسوم آنها بانی
 خود را حق می انگارند بلکه عن دین می بندارند و هیچ وجه بموا عظ
 و زبائح باز نمی آیند و باعث آن یک امر است که زعم می کنند که
 پدران ایشان عاقلان و دینداران بودند و در آن زمان علمای دیندار
 بر دین گارد و اولیاء نیک کردار بودند پس آنچه به تحقیق ایشان
 حق بود اختیار کردند پس مابین نیز پیرو اینها هستیم * و در حقیقت
 اینها سمد اق قول اد تعالی اند که در رکوع پنجم از جزو دوم
 سورہ بقره است **وَإِذْ أَمَرْنَا لَهُمُ الْقِبْلَةَ فَأَتَوْا مَا كُفَرُوا وَتَبِعَ**
مُؤْمِنِيكُمْ عَلَيْهِ أَبَاءَهُمْ إِنَّهُ لَكَانَ أَبَاءَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ
 یعنی وقتی که گفته می شود بان قوم که پیروی کنید چیزی را که فرود آورده
 است آن را خدا می تعالی پس اینها در جواب آن می گویند
 که ما پیروی آن نخواهیم کرد بلکه پیروی خواهیم نمود پیغمبری
 که در امر از ما چیزی یافتیم * پس الله تعالی در شان

آیهامی فرماید که ایابیردی روش پدران خود را خواهند نمود
 اگر چه پدران آنها خری را نهبند و بوجهی را راست نیابند
 فعوذ بالله منهم * لیکن بعضی از ایشان که این اعتقادات
 فاسد و در دل ایشان مستکن شده و بر تبه جهل مرکب نرسیده
 پس بتوفیق الهی سخن حق را قبول می کنند و براه راست می رسند
 کرده دوم از قوم برزادگان و اولاد شایخ اند که عادات و
 رسومات بزرگان خود را شریعت می پندارند بلکه همین را حقیقت
 ایمان و اسلام قرار داده اعتمادی دارند * و باعث آن این است
 که زعم می کنند که آنها علمای دین و اولیاء اهل یقین و صاحب کسب
 و کرامت و و اهل فضل و شہامت و مقتدای انام و پیشوای
 خواص و عوام و مقبول در گاه ذوالجلال والا کرام بودند اگر
 این همه خصائل و شمائل راست و درست نمی بود هرگز خود مباشرت
 آنها نمی شد و برزندان و مریدان خود تعلیم و تلقین نمی کردند *
 چنانچه ضرب المثل زبان زد ایشان است که عادات اسادات
 سادات العادات * و در حق ایشان نیز نصایح و مواظب سودمند
 نمی گرده و خاصه در باره ایشان باعث دیگر نیز هست و آن
 این است که اگر عادت قدیمی خود و سنت آبای خود را قبیح دانند

بیه کافرون ترجمه ملا می گویند بد رستی که مایا فتم پدران خود را بر طریقه
 دیرتی و ما بر کردارهای آنها را پافته گانیم و نیز قول ایشان را و ایت
 می نماید که می گویند بد رستی که مایا فته ایم پدران خود را بر کینسی و روشی
 و ما بر پیمای ایشان افتد اکتند گانیم * پس بگو ای پیغمبر که آیا
 متابعت پدران جاهل خودی کنید اگر چه بیاویم راهی را که راست
 تر باشد از طریق پدران شما * پس در جواب آن می گویند که ما از
 راه و روش شما از کار داریم و به پیروی که فرستاده شده آید شما کافر انیم *
 بیت * ^{عزیز} نفاق را تائیدشان بر باد داد که دو سمد لعنت بر این تائید باد
 * مگر به عنماش سوی مالامی برد * مرغ تائیدش به بستی می برد *
 فعوذ بالله منهم و من عقاید هم * لیکن بعضی از ایشان که
 الله تعالی ایشان را ایمان کامل و صلاح و تقوی داده
 است پس بر جاده مستقیمه اهل سنت و جماعت قائم
 و مستقیم اند و قلیل ما هم * گروه سیوم کسانی اند که آبای
 ایشان جمال و قوم رذیل بودند مگر ایشان شرف صحبت ما
 و شرف اند و خاند و چیزی از لیاقت حروف شناسی و قابلیت
 عبادت خدای آموختند * همه عظمت مکان و رفعت شان ایشان
 دیده و نخست و همارت احوال آبای خود مشاهده

و شرفاد لباس و هیات ایشان برگزیده اند و از رسوم قبیل
آبای و عادات رذیله قدمای خود بیرون آمده اند. بعد از هوس
تخمیل قضیات و شرافت در خاطر ایشان جا گرفت. بس
چیزی از ترجمه در آن شریف و رساله حدیث و نسخه های هندی در
بیان مسائل و رسائل هندی در قصص و حکایات خوانده و در زعم
خود لیاقت و عظمت را می آورده در زمره علماء و فرقه شرفاء داخل
شده و در مجالس شادی اینس ایشان و در محافل دعوت
و عادات جلیس ایشان گردیدند و از خرم آداب و عادات
ایشان خوشه چیدنند. بعد با علماء و شرفاء مصادات زدند تا در
قوم خود ریاست و سروری پیدا کنند و از عزت علماء و شرافت
شرفا بهره اندوزند. لهذا بطمع حصول ریاست و شرافت و عظمت
بیش کسب اموال و پیری و شینگی را وسیله تحصیل جاه و جلال
ساختند. و برای دفع عیب آباء و نقض ذاتی اولاد رسوم و عادات
پیشینگان خود را رها نمودند و عموما حرام و بدعت قبیل می خوانند و از آنها
تری محض و تجنب بحت می کنند و می گویند که مایان از اعمال بد ران
و افغان قدیمان خود سزا ریم و هرگز تجویز آنها نمی کنیم بلکه از آنها
زیر که سبب عیب و نقض مایان نخواهد بود زیرا چه

بمضمون حدیث شریف النَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ
یعنی توبه کننده از گناه مانند کسی است که اصلاً گناه کرده است
ما از ان عیوب بانگ و صاف شدیم* و عیب پدران به پسران
مراثت نمی کند زیرا چه آبای اکثر سینه پسران با اعمال قبیح و اقوال کفریه
گرفتار بودند و هرگز سبب عیب و عار انبیاء و رسول که از اولاد آنها
بودند نگردد* و از آنجا که ایشان را فضیلت و امتیاز آن قدر حاصل
نیست که فرقی کنند که کدام رسوم کفریه و کدام بدعت خرس و کدام
بدعت بگردد و هر کدام بدعت می باشد و کدام بدعت حسنه و کدام
بدعت واجبه است لهذا بر فقهای عصره در شرح شریف مذکور
نیست و هر در میان این اقوام مشهورند. پس علی الاطلاق آن همه
افعال و اعمال را اشترک و کفر و حرام و بدعت می گویند و همه
بدعت را سبیه می نامند و عوام را از جمع افعال مزقومه و اعمال برسومه
بالکلیه منع می کنند* و علی هذا القیاس در مسائل شرعی آنچه در ذهن
و قیاس ایشان خطوری کند فتوی می دهند* و بین مردمان
ایشان را مثل عاماد و شرفانی شمرند و توقیر و تعظیم و اکرام
و تکریم مانند ایشان در حق این نوصلمانان مرعی نمی داشتند پس
به طمع حصول کمال عزت و هوس تساوی مرتدین

و غیب جوئی علما شعار و دمار خود را ساختند و به توهمین علما و تشیین شرفا
 برداختند و کمال و سنا و بزرگوارین باب آنست که علما می روزگار
 دنیا دار اند و نوکری نصارا می کنند و حال آنکه حکم نوکری نصارا
 و دیگر کفار مطلقاً حرام نیست بلکه در صورتیکه امانت مسلم یا امانت بر ظلم
 یا اعلی و در دین لازم آید پس البته حرام است چنانچه تفصیل آنها در
 بیان مسائل مترجمه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و فرض ایشان از
 امانت علما همین است که عوام از علما اعراض نموده باین نومسلمانان
 گردیده شوند و از ایشان رو تافته باینهار جمع آورنده مگر کسانی که
 او تعالی ایشان را به فضل خود ازین اقوال نگاه داشته است
 بس ازین حرکات ناشایسته و افعال ناپایسته بازمانده اند اما
 این چنین کسانی بسیار اند که اند و در حقیقت باعث این همه فتنه
 و فساد و موجب برانگیختن این همه خصومت و عناد آن کس
 است که این ناهملان را علم آموخته است چنانچه در مشکوٰه در کتاب
 العلم مرقوم است * قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و اصعب
 العلم عند غیر اهلیم کم قلیل الخنازیر الجواهر واللؤلؤ والذهب
 یعنی کسی که ناهل را علم بیاموزد بس آن کس گویا گوهر و مروارید
 اختری بر پوشانید * و در حقیقت این گروه مرقوم ثالث نامه اند

که در حدیث شریف مذکور اند چنانچه در کتاب و باب مرقومین است
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یقص الا امیرا و ما مور او مختال
و در شرح شیخ عبدالحی رح مرقوم است که قص به معنی و عطف
گفتن و بند و نصیحت دادن و قاص و اعظ را گویند * آن حضرت
صای الله علیه و سلم می فرماید که و عطف نمی گوید مگر عاکم و امیر که بند گوید
مردم را ناپند بند بر شوند و یا کسی که امر کرده است او را عاکم
و ما ذون و مجاز است از پیش وی پس حکم وی حکم امیر است
یا مردی که بکبر موجب که طلب رباست و اتباع هو او ربایمی کند
و نصه رمی جوید * و مختال بخای معجم است و در روایات
دیگر مختال بخای مهله نیز آمده است از جباه * و درین ذجر است
از و عطفی اذن انام زیرا که امام داناتر است بمصالح رعیت
و مهربان تر بر ایشان و اگر خود را گوید پیدا کند از میان عاکسی را
که بعلم و امانت و تقوی و دیانت و ترک طمع و حسن
عقیدت موصوف بود و از جمل و فسق و خیانت و بدعت دور
باشد * و ازین جا استنباطی توان کرد که نصه بر سبباده
مشیخت بر ای و عطف و ارشاد و به ایت بی اذن مشایخ و اجازت
ایشان جایز بود چنانچه بعضی متشیخین از اهل جمل و هوی می کنند

انہی من الشرح * اما این قدر دانستنی است کہ در شہری
 کہ امام حق و سلطان بر حسب شرع شریف موجود بود پس اگر
 جمیع علماء متہمدین و روسا معتبرین و با اکثر ایشان بر علم و فضیلت
 و تقوی و دیانت دلی ظہمی و بی ربائی کسی اجماع کنند و آنرا قابل
 و عطا دانند بتر بالاتفاق او را اجازت و عطا گفتن و اذن بند دان
 دهند پس التہ برین تقدیر در حکم ما مور خواهد شد چنانچہ در شہری
 کہ امام جمعہ نبود و نیز بادشاہ کہ کسی از اہل امامت را معین و مقرر
 کند نباشد پس اگر مسلمانان بر علم و تقوی و دیانت و فضیلت
 و صلاح و امانت کسی اجماع کنند و بالاتفاق خود آنرا امام جمعہ و عیدین
 نمایند پس شخص مرقوم شرعاً امام خواهد شد و پس او نماز جمعہ
 و عیدین درست خواهد بود * و ہمین حکم است در باب تتریز قاضی بانکہ
 زب سلطان نیز چنانچہ وقتی کہ حضرت امام امیرالمومنین عثمان رض
 محصور شدہ بودند و بہ سبب خوف بلوایان از خانہ خود بیرون آمدن
 نمی توانستہ پس مردمان با جماع خود حضرت علی رض را ا فصل
 و تہ خود دانستہ در نماز جمعہ امام ساختہ چنانچہ در کفایہ مرقوم است
 قال الشافعی رح السلطان لیس بشرط لماروی ان عثمان رض حسین
 کان مجصوراً علی رض الجمعة بالیامین قلنا یحتمل انه فعل

ذلک باذن عثمان رض و لو فعل بغير اذنه انما فعل لان النام
 اجتمعوا عليه وعند ذلک يجوز لان النام احتاجوا اليه اهمامة
 الفرض فاعتبروا اجتماعهم * وايضا في العالمين لولوعن والاعتين
 من الامام فاجتمع النام على رجل يصلي بهم الجمعة يجوز *
 و کرده چهارم مانند کرده سيوم. کتبیچ امور مرقومه موصوف اند باکا. در
 بدو حال خود با از قسم کرده سيوم بودند اما بتدریج غلبه و افساد در دین
 و خصوصت و عناد با اهل یقین روز بروز زیاده کرده بر فرقه سیومین
 سبقت بردند حتی که از دین و مذهب خود با بیرون افتاده ندی
 جدید حادث نمودند و احوال ایشان بالتقریب در نسخ نظام الاسلام
 بیان کرده ام و نیز در خطبه رساله سبعة سیاره مذکور خواهد شد
 انشاء الله تعالی * اما در اینجا بلا حظه تفصیل کردی مسلمانان که درین
 زبان متزق شده اند اجمالا احوال ایشان نیز مرقوم می گردد * که
 اکثر ایشان از اولاد او باش و نسل ازال اند که چندی در
 خدمت عا و شرفا بوده و کفش برداری و خدمت گذاری ایشان نموده
 آداب نست و برخواست اند و خت و عادات ایشان در ابواب لباس
 و رفتار و گفتار و غیره آموخته لیاقت حرف شناسی. ملاحیت عبارت
 نجانی حاصل کردند * بعد ازان در صحبت قوم پرافضیان یاد در جماعت

کرده بد اعتقادان مدنی دراز بوده ترجمه قرآن شریف و بعضی
 نسخهای حدیث و چند رساله هندی در مسائل نماز و روزه خوانده خیال
 ریاست و مشیخت در سر ایستان افتاده دم فضیلت و شرافت
 زنده و به طمع حصول شرافت و درک ریاست و عظمت و نصیحت را
 دام حصول آرزوی خود داد و سیاه مسر مابه همیشه خود را
 ساخته اما عیب حساست آبا بی و عار رداست قدائی ایستان
 مانع این آرزوی شد لهذا ایستان نیز مانند گروه سیوم افعال
 مستحبیه پدران و اعمال قبیمه قدیمان خود را مطلقاً و عموماً حرام
 و بدعت سیه و شرک و کفر می گویند بلکه تکفیر آبا و اجداد خود می نمایند
 و هم چنین بهوس تعالی و حرص تقوی طعن و توهین در اعمال علما
 و تشیخین در احوال شرفا و تحسین افعال و تزئین خصال خود را
 و تحقیر بزرگان دین و امانت فضلا، شرع مین شروع کردند تا عوام
 از ایستان بد گمان و بی اعتقاد شوند و با این گروه اعتقاد نمایند
 و خلاصه آنکه پرده حیا و حمیت دشرم و غیرت را از چشم خود
 برداشته بی باکانه و بی مبالات و بدون پروا و بغیر مهابات هر چه
 در فکر و رویت و آنچه در خیال و طبیعت ایستان می آید به زبان می رانند
 بیت * باش بی فکر و با و شاه کن * بی حیا باش و هر چه خواهی کن *

و ملی هذالقباس در باب مسایل اعتقادیه و احکام عمده ملا ناطق
 هر چه در گمان پریشان و خیال پر کلال ایشان می آید بی باکانه
 فتوی می دهند * و آخر الامر وقتی که کذب و جهالت و ضلالت و
 بطالت ایشان در هر امور خصوصاً در احکام شرعی بر هر که در
 ظاهر شد و روز بروز زمامت بر ندامت افزود و باران
 ملامت بر ملامت بر سر ایشان باریدن نمود پس لاچار شده
 چنان تدبیر نمودند که معتمدان ایشان از جمیع علماء معتقاد و از
 تمامی فضلابی اعتماد شوند و هر چه ایشان تعلیم و تلقین کنند همان را
 حق و صواب دانند و بار دیگر از علماء استفسار نه کنند تا جهالت و
 ضلالت ایشان ظاهر نگردد * پس اولاً رقبه تقیید از گردن خود
 کشاده طعن و تشنیع بر امر تقیید و توهمین علماء مجتهدین و ابطال مذاهب
 ائمه دین آغاز کردند تا آنکه نوبت به تکفیر ایشان رسید * دیگرهای
 پوینسان با نواع مختلفه است * یکی از آنها این است که وقتی که کسی
 از طالب العلم ایشان را از طریقۀ اینها استفسار می نماید یا کسی در
 مجالس سرداران اینها را در گمراهی کند و سخت می گیرد و یا قوی
 از اقوال اینها می پرسد پس انکار محض می کند و می گویند که من حنفی
 ام و سرداران اینها می گویند که من نمی گنم و تعلیم هم نمی گنم و چون

ازان مجلس بیرون می روند بدستور سابق افساد می کنند * و
 اگر در مجلس حنیان بسبی بندی شوند و وقت نمازی رسد بس
 منافقان بطور حقیقی نمازی خوانند چنانچه تفصیل این حالات در رساله
 سابعه سابقا در فضلاء تعالی مستوعبا و مستوعبا مذکور خواهد شد * خلاصه
 آنکه عوام را باین وجه تعالیم می کنند که بر عالم فقه اعتماد ندارند که
 خلافت قرآن و حدیث است و بعلماء مجتهدین و فضلاء مقلدین
 اعتقاد نکند که از رای خود باگفته اند و می گویند بلکه هر چه از ترجمه
 قرآن و حدیث در باباید با تا بل و بغیر تفکر عمل کنید * و این مضمون را
 بانواع مختلفه و با وضاع مستوعبه پیش عوام ساده لوحان ظاهر
 می سازند که تفصیل آنها را در قری شاید و طوماری باید * و در فتنه در
 امور دین آن قدر فتنه و فساد انگیزند که از تزییر افزون و از تحریج
 بیرون است نعوذ بالله من شرور انفسهم و من حیثات اعمالهم
 من بهله الله فلا مضل له و من یضلله فلا هادی له * و در حقیقت
 این گروه منظره معجزه بنمبر خدا صلی الله علیه و سلم اند که آن حضرت
 در بیان علاست قیامت فرموده اند که در آخر زمان قومی پیدا
 خواهند شد که اوصاف آنها چنان و چنین خواهد بود و آن همه صفات
 در حق قوم درست و راست بی کرم و کاست یافته می شود و بهینها

بر اینها صادق می آید چنانچه در کتاب مجمع الزوائد در جلد رابع
در باب ماجاء فی الکذا بین الذین بین یدی الساعة مرقوم است
روي الطبراني عن عبد الله بن عمرو بن عمار قال قال الله لقد سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ليكون بين يدي الساعة
الدجال وبين يدي الدجال كذابون ثلثون واكثر قلنا ما آياتهم
قال ان ياتوكم بسنة لهم فكلوا عليها ليغيروا بها سمعتكم ودينتكم فاذا
رايتوهم فاجتنبوهم وعادوهم ترجمه از عبد الله بن عمرو مروی
است که گفت سوگند خدا سے تعالی است که هر آینه بیشک
شنیدم که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم را که می فرماید که بیشک
پیدا خواهد شد نزدیک قیامت دجال و فریب دجال یک
قوم دروغ گوین که سردار ایشان می باشد زیاد خواهند بود
پس ما جماعت حاضرین از آن حضرت استفسار نمودیم که
علامت های آن گروه کدام خواهد بود پس آن حضرت فرمودند
که ظاهر خواهند کرد نزد شما سنتی را که شما آن سنت را عمل نمی کردید
یعنی کاری نورالدین گفته و آنرا سنت نام نهاده شمارا تعلیم خواهند کرد
و ترغیب آن خواهند نمود و یاد در حقیقت سنت باشد اما شما آنرا
عمل نمی کردید بلکه سنت دیگر بجای آورده پس آن قوم سنت

دیگر را بشما تعلیم و تخریص خواهند کرد تا سنی که شما آنرا عمل می کردید
آنرا تغیر دهند و آن را بسنی دیگر بدل کنند یعنی آن سنت را از
شما ترک سازند و دین و مذهب شما را تغیر و تبدیل نمایند پس چون
آن قوم را ببیند از ایشان کناره کشید و ایشان را دشمن
دین داند و از ایشان دشمنی دارد و این کتاب مجمع الزوائد
جامع است کتب احادیث معتبره معتمده را که سواهی صحاح سه
است و چنانچه جامع الاصول جامع شش کتاب حدیث است
که آن را صحاح سه می گویند هم چنین مجمع الزوائد جامع است
کتابهای حدیث را که سواهی صحاح سه است مانند بیهقی و
طحاوی و سنن امام احمد و طبرانی صغیر و اوسط و کبیر و ابی یعلی و بزاز
و غیر ایشان و این کتاب نزد مولف این رساله موجود است
هر که خواهش مشاهده آن باشد شریف آورده معاينه کند و در
مشکوٰه در باب الاعتصام بالکتاب و السنه مرقوم است من ابهر
هريرة رض قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم يكون في آخر
الزمان رجالون كذا بون يا تو نكم من الاحاديث ما لم تسمعوا
انتم ولا آباءكم فاباكم و اياهم ولا يضلونكم ولا يفتنونكم رواه معلم
در شرح شيخ عبدالحی و هادی روح در شرح این حدیث

هر قوم است بینهادر اینجاقفل کرده می شود یعنی جماعتی می باشند در
 آخر زمان تلبیس کنندگان و دروغ گویان یعنی جماعتی باشند
 که خود را به کفر و تلبیس در صورت علما و مشایخ و صالحان ازاہل
 نصیحت و صلاح نمایند و دروغهای خود را ترویج دهند و مردم را
 بپند اہب باطله و آرای فاسده بخواهند * وی آرزو پیش شما اف
 احادیث آنچه شنیده اید شما و نہ بدان شما یعنی بہ بہتان و افتراء
 و مراد از احادیث یا احادیث پیغمبر است صلی اللہ علیہ وسلم
 یا عامتر از ان شامل اخبار مردم نیز بس و در داریہ نفس خود را
 از ایمان و دور داریہ ایسانرا از خود ناگمراہ نہ گردانند ایسان شمارا
 و در فتنہ و بلایندازند شمارا * و مقصود تحفظ و احتیاط امت ذر گرفتار
 ذہن و احتراز و پرہیز از صحبت ارباب بدعت و مخالفت با ایسان
 خصوصاً آنها کہ دعوت کنند و تلبیس نمایند * منسوی *
 چون بسی ایس آدم روی هست * بس بہر دست نشا بداد دست
 حرت در ویشان بد ذمرد دون * نا بخواند بر علیمی آن فسون
 ز آنکہ صیاد آورد بانگ صغیر * تا فرید بد مرغ را آن مرغ گیر
 کار مردان روشنی و گرمی است * گاہ دونان جہاہ و بی شرمی است
 افتهی من الشرح المذکور بلفظہ * گروہ و بحکم علما می دند

و فضا می شربت شمار که حق جوئی و صدق گوئی مشهور
ایشان است و در امور شرعیه بوجه من الوجوه بروی
نفس اماره روانی دارند و در باب فتوی و احکام هیچ وجه
منافع نفس خود را رعایت نمی کنند و هرگز عار و عیب نفس خود
و بارسوم آهای خود را در آن دخل نمی دهند بلکه هر چه قول صحیح و
حق صریح باشد اتباع آنرا بر خود لازم می دانند و هر چه بآن سنت
وارد است و باینچه جماعت صحابه رفته اند و بر آنچه علماء است
اجماع کرده اند آنرا بدل و جان قبول می کنند و بعمل می آرند *
و فی الواقع همین جماعت اهل سنت و جماعت اند که وصف
ایشان در حدیث مشهور آمده است یعنی تَفَرَّقُوا مِنِّي عَلَيَّ نُلُوكَ
و سَبْعِينَ مَلَّةً كُلُّهُمْ فِي الْفَارِ الْاِمْلَةِ وَاحِدَةٌ قَالُوا مَنْ هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ
قَالَ مَا اَنَا عَلَيْهِ وَاصْحَابِي وَفِي رَوَايَةٍ وَهِيَ الْجَمَاعَةُ تَرْجَمُهُ جَدَا
می شوند است من پر هفتاد و سه مذ هب در اصول عقاید همه
ایشان مستحق در آمدن دوزخ باشند مگر یک اهل ملت گفتند
صحابه کیست آن یک اهل ملت یا اینهمه فرمود اهل مانی است
که من بر آنم و اصحاب من بر آند و در روایت دیگر آن اهل
یک ملت مسمی به جماعت اند و این حدیث در مشکوٰۃ در

باب الاغترسام با کلمات دستمه است و درین زمان این چنین
 کرده که شمایل اهل سنت و جماعت در آن متحقق باشد نهایت
 کم اند اگر چه در صورت و نام بغایت و بسیار اند و هر قدر که باشند
 اکثر ایشان بسبب قلت اصحاب رشاد و کثرت ارباب فساد
 و بجهت انتشار فتنه و ضلالت و شیوع هوا می نفس و اختلاف
 در زاویه عزلت گوشه نشین در بادیه ثمول غربت گزین
 شده اند و در اختلاط با انبای زمان و در وازه ارتباط با اهل بطلان
 بر روی خود بسته و در گوشه تنهایی و کنج یکتائی نشسته اند
 زیرا چه در مشکو در جلد رابع در باب الامر بالمعروف است :

وَمَنْ آتَى ثَعْلَبَةَ فِي دَوْلَةِ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ
 مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ فَمَنْ لَقِيَ اللَّهَ لَقِيَ اللَّهَ لَقَدْ سَأَلْتُمْ عَنْهَا رَسُولَ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ بَلْ أَتَمُّرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَبِنَا هُوَ أَعْيُنُ
 الْمُنْكَرِ حَتَّى إِذَا رَأَيْتُمْ شَحَامًا طَاعًا وَهَوَىٰ مَتَّبِعًا وَدَنِيًّا مَوْثِرًا وَاعْجَابَ
 كُلِّ ذِي رَأْيٍ بِرَأْيِهِ وَرَأَيْتُمْ أَمْرًا لَا بَدَلَ لَكَ مِنْهُ فَعَلَيْكُمْ بِمَفْسَدِكُمْ وَدَعُوا
 أَمْرَ الْعَوَامِ فَإِنَّ وَرَاءَكُمْ أَيَّامَ الصَّبْرِ الْحَدِيثِ وَدَرْ شَرْحِ مَرْقُومِ
 در تحت این حدیث مرقوم است مروی است از ابی ثعلبه
 که سخنان مشهور است در تفسیر این آیت کریمه یعنی علیکم انفسکم الخ

یعنی ای گروه مسلمانان لازم است بر شما که نفس خود را زنگاه
 دارید از شدک و گناه و دقتی که شمارا راه راست یابید
 بس ضرر نمی کند شمارا کنی که او گمراه شده بس گفت
 آگاه باشید بخدا سوگند هر آینه به تحقیق من پرسیده ام
 ازین آیت پیغمبر خدا که آیا ترک کنیم بمقتضای این آیت امر
 مجرد و نهی منکر را بس گفت آن حضرت ترک نه کنید بلکه
 امر کنید بمرحوم و نهی کنید از منکر تا آنکه چون به بینی تو ای مخاطب
 صفت نخل را در مردم که اطاعت و فرمان برداری آن کرده میشود
 و به بینی هو او خواهش نفس را که متابعت آن نموده میشود و به بینی
 دنیا را که اختیار کرده می شود بر آخرت و به بینی خویش داشتن
 و نیک پند داشتن بر صاحب رای و ندهی رای و ندهی خود را
 و رجوع به علما نمودن و مفتی نفس خویش بودن و به بینی امری را
 که چاره و بدائی نیست ترا از آن امر یعنی امریکه میل میکند نفس تو
 بدان از صفات ذمیه که اگر تو میان مردم در آئی و در
 ایشان باشی بی اختیار بکام طبع در آن بفتی و در بعضی روایت
 و لابلک منه یعنی نیست قدرت برای تو از آن امر بس برین
 تقدیر لازم گیر ذات خود را در نگاه دار خود را از معاصی بگنهار

کار عامه خالق را و تضرع کمن بایشان و گوشه گیر از ایشان زیرا که
 بد رستی در پیش شهادت آخر زمان روزهاست که در آن
 صبر باید کرد انتهى من الشرح المذکور * خلاصه آنکه درین زمان
 مسلمانان بر پنج گروه مرقوم مختلف و متفرق شدند پس هر گاه
 مردمان را شوق در یافت حکم رسمی از رسومات می گردد
 و حاجت اطلاع حال امری از عادات می افتد پس چون آنرا
 از گروه دویمین یعنی پیرزادگان که در میان مردمان بلازادگی و
 و پیرزادگی موسوم اند استفسار می نمایند ایشان مطلقاً جواب
 می دهند که هر چه پیران و بزرگان ما بطنابعد بطین و ظهر اقطب ظهر کرده
 می آیند بی شبهه آن دوست است بلکه بدو بخواه استجاب است
 و عین صواب بلکه محل ثواب است و منکر آن گمراه از حق بیکه کافر
 مطلق است * فعوذ بالله من افعالهم و اقوالهم * و وقتی که از گروه
 سیمین یعنی نو مسلمانان که در پیشه و عطا گوئی گرفتار و
 بفضیلت دعوی دارند سوال می کنند ایشان بر عکس گروه دویمین
 علی الاطلاق بیکه علی الاجتماع گردان دراز کرده می گویند که حرام
 و کفر و شرک است و فاعل این همه رسومات فاسق و فاجر و مجوز
 آنها شرک و کافر است فعوذ بالله من جرعتهم و من علم مجالاتهم.

ومن وقاحتهم وعن علم محاباتهم * ووقتی که از گروه چهارمین
 می پرسند یعنی گروه دجالین که در لباس عمام و مشایخ درآمد در دین
 التباس می کنند و در شریعت رخنه می زنند و در مذاهب فساد می اندازند
 و در میان امت فتنه می انگیزند چنانچه گفته اند * بیست *
 این قوم که در پناه ریش آمده اند * کرگ اند که در لباس میش آمده اند
 او را سخنان فریب سازی و گفتگوهای ابله نوازی و کلام های
 حیل بازی مشنوبانده سایل را در دام تزویر خود انداخته و متعده
 خود ساخته می گویند که این همه سوالات و جوابات آنها ندارد
 این همه را بگذرید و علم مختصر بنفید بیا موزید که شما امامی و مهدی
 گرداند و در جمیع امور دنیا و آخرت شافی و کافی و دانی بود
 پذیرگی محتاج نه گرداند و آن این است که ترجمه قرآن و حدیث
 بخوانید که همین دین است و ما در ای آن اقوال اشیاطین * و این
 قدر علم در زمان سیر و محنت قابل حاصل خواهد شد پس هر چه
 در قرآن و حدیث بیابید عمل کنید و دیگران را نیز به ایت نمایند
 و آنچه در آنها نیابید پس شما در آن اختیار دارید هر چه موافق
 خواهش و عرض شما باشد اختیار کنید و آنچه مطابق طبع و رغبت
 نباشد پس پشت اندازید * و به سخنان مولیان دنیا داران

عالی مخصوص نوکران انگریزان اعتقاد و برکتب فقهی آنها و
 نه کنید که سر امر کذب و بهتان و خلاف حدیث و قرآن است *
 و تفصیل احوال قوم دجالیان و ذکر فریبهای اینها و بیان فتنه و فساد
 اینها در رساله سیه بسیاره مشر و حاند کور خواهد شد انشاء الله
 العزیز * و هرگاه که از گروه پنجمین یعنی علماء اهل سنت و جماعت
 استفسار می کنند، بعضی هر چه صواب و حق می باشد مضملاً
 جواب می دهند و میگویند که هر رستمی که مخصوص به کفار است
 بدعت سیه و حرام است و هر رستمی که در آن شبیه عادت
 کفار نباشد و هیچ وجه خلل در دین نیندازد بلکه مسلمانان خود را
 اخراج کرده اند بدعت سیاه است اما التزام آن بدعت
 باین طور که آنها در دین داخل گردانند و از امور دینیه شمارند پس
 بدعت سیه و حرام است * و هر رستمی که باعث امور مستحبه باشد
 و یا موید امور شریفه باشد بدعت حسنه است چنانچه تفصیل آنها
 در رساله مسائل متفرقه مذکور خواهد شد انشاء الله المستعان
 پس هرگاه این همه اختلاف آرای و میل سوی بدعات و
 بهوای شایع و ذایع گشت و مردمان جهال و عوام این همه
 اختلافات و سازغات دیدند و فتوای مختلفه و احکام متوعه شنیدند

ذریعہ ہجرت سرگردان و دہ بادیہ و دشت پشیمان و پریشان
 شدہ و در باب تحقیق مسائل دینیہ و استفہار دلائل بقیہ منجیر و
 مقررہ گذشتہ * آخر الامر کسائیکہ نوبق ازلی ایشان را سابق
 و قاج ابدی قائم سابق بود با خودمانندیشیدند کہ مدارس مرجع علما
 و معتقد فناوی است خصوصاً مد رسہ کلکاتہ کہ بفضلاء تعالی از
 قدیم الایام مرجع خواص و عوام است و اکثر علمای اصمصار
 و بیشتر فضلاء ہر دیار درین مد رسہ تربیت یافتہ منتشر شدہ اند *
 و از انجا کہ جماعت معتد بہا و معتد علیہا اجماع نمودہ و اتفاق کردہ حکم
 می دہند و قومی می نویسند پس بمضمون فیض مشہور حدیث
 شریف کہ در مشکوٰۃ در باب الاعتصام بالکتاب والسننہ مرقوم است
وَلِلّٰهِ عَلٰی الْجَمَاعَةِ یعنی امہ تعالی جماعت را از ضلالت و خطا
 محفوظ میدارد پس در جوابہای استفہای ایشان خلا راہ نمی یابد
 لہذا تمامی علمای اصمصار و قری اعتماد کلی و اعتقاد قومی می دارند
 بلکہ بسا اتفاق افتاد کہ اگر در میان علمای اطرافت و فضلاء
 اکانات در مسالہ از مسائل شرعیہ اختلاف واقع میشود پس برای
 رفع منازعات و فیصلہ خصومات فیما بین خود ہند رسوں مد رسہ
 موصوفہ را انکم می سازند و حکم ایشان در بارہ خود ہا لازم می دانند

و گویی از اطاعت ایشان کردن نمی پیچد * و هر گاه که مردمان را
بشناسی و فرایض حاجت می افتد رجوع بمدرسین مدرسه مذکوره می آرند
و موافق گانه افتای ایشان دعوائی حقوق خود نمی کنند و بمطابق آن
با خود مسامحه می نمایند و بر حسب آن اموال و موقوفات را تقسیم
کرده می گیرند * و اگر بعضی علماء و مشرعیین، مبکرین و مردمان مفسدین
فی الدین قبول نمی کنند هیچ خالص و نقصان ندارد زیرا چه * بیت *
گرنه بیند بروز مشیره چشم * چشمه آفتاب را چه گناه *
آخر الامر مردمان رجوع بمدرسین مدرسه آوردند و کرده کرده
برای استفتای مسائل و استفسار دلائل و بحجت تمیز میان
حق و باطل بذات خود و یا بار سال رسل و رسائل در مدرسه
می آمدند و استفتا و استفسار می نمودند و بعضی از ایشان طرف
بسیاعت اکتفا و قناعت می کردند و دفع شک و شبه خود را
می نمودند و بعضی از ایشان درخواست کتابت آنها بصورت
سوال و جواب می کردند تا برای حاضرین و غائبین دلیلی قاطع
و برهانی ساطع باشد * لهذا طابعه مدرسه موصوفه و امامی شهر که با این
احترام العباد و اصغر الافراد استناد می نمودند و ساکنین اطراف
و قاطنین اکناف که با و حسن نظر می داشتند مکلف بر این امر

شدند که مسابلی که درین دور و ابرسیر، محفلت بین المسلمین
 است و هم دلائل آنها در ظاهر متعارض اند و نزاع وجدال در
 آن مایشتر است در تحقیق آنها و اثبات دلائل بر آنها و رفع
 شکوک در آنها و جواب اعتراضات از آنها رساله تالیف نمودند و نمودند *
 تا سالیان از رنج و کلفت آمد و در وقت نجات یابند و مقیمان مجیبان
 از مشقت نفهم هر یک از سالکان خلاص شوند و کاتبان از محنت
 قوی نویسی سبک دوشش گردند * و مخلصین فی الدین
 بر جاده مستقیمه خود با برقرار ماندن از اضلال مضلین گمراه
 نه شوند و لغزش نخورند و از تشکیبات مفسدین دور و رطه شیب
 و تردد نیفتند * و عالمان را دلائل و براین بلا تلب تقص و بدون
 رنج و نصب تصفح بدست آید و سرمایه احتیاج در وقت احتیاج و
 دستاویز استدلال و الزام بنزاع مناظره و خصام حاصل شود تا مفسدین
 زمین را الزام دهند و شکوک و شبهات و ادعای و تزویرات آنها را
 دور کنند * و با همان از گرداب تردد و تفکر و نشئت و نجیر بر آمده
 بکراهت کین قرار گیرند و از تیه جرائی و از بادیه عمر گردانی نجات یافتند
 بمنزل اطمینان کون یابند * و کسائیکه در چاه شبهات افتاده اند
 بر آن رساله مرطع شده بجبل الممتن یقین یابند زده از ان قمر عمیق

بیرون آمد. بشا همراه سلامت سلامت رسانده و مرد مایه
 در وسط شکوکات منغمس شده اند بوسیله این صحیفه بزور حق
 نجات تثبیت نموده از آن تنگه خلاص شده. بسا اعلیٰ به ایت غایز
 شوند اما این ذریعہ بقدر عاجز خاکسار از انزنجاب درین امر
 عظیم و قیام بر این کار جسم نتواند می کرد و بسبب وجه شتی
 اقدام نمی نمود. ^{منجمله آنها یکی آن که} بسبب کمی بصاحت علوم
 و نقس لیاقت و فهم نور اهل تصنیف ندانستم. ^{لهذا هر قدر که}
 مردمان مراد درین باب ترغیب و تشویق می کردند و نظو ابر که ^{لثائف}
 عبارات معارف این اصغر ادریه ^{تحسین} تحریر و تحریر تحسین می نمودند
 این کم مایه بواسطه معارف ^{لثائف} لثائف خود را نگریده. ^{زیاده تر}
 ندانست می کشید و این شجر بر حسب حال خود می دید ^{بیت} *
^{خلق} ^{تحسین} کتند و او خجل از زشت بای ^{عیش} *
 و مسماء ^{عوا} عوا ایق آنکه که از زمان دیر باز و دیر دور از علماء مصنفین
 متقدمین و فضلاء مولفین متاخرین قرن نابعه قرن اخوان الزمان
 را تحریر نموده اجمالا عال خود و همعصران خود را بیان فرموده اند که
^{من صنف فقل استهدف} ^{یعنی کسیکه} بجزئی تصنیف کند. بس نفس
 خود را نشاء ^{طعن} و هفت تشخ مردمان سازد. بس وای عهد وای

بر حال انبیا و زمان که حسد و عداوت بمنزله ذائق ایشان گردیده
است چون کسی اردست ایشان خلاص باید * و منجمه موانع آنکه
بسبب وقوع اختلافات و شیوع منازعات اکثر عوام حیرت
زده گشته از علما بد اعتقاد شده می گویند که ما جمالی ایم هرگاه هر عالمی
رائی دیگر میسرند تا بلکه ام کس اقمه کنیم و بگونه دریابیم * به صراع *
که کیست بر سر باطل و کیست بر مصلحت * پس درین صورت
تضعیف رساله فایده عقده بها ندارد * و منجمه آنکه درین زمان جهالت
نشان مردمان را شوق تحصیل علوم و تکمیل فہوم اصلا نامند و
رہجیت تحقیق مسائل و شوق تدقیق دلائل حکم عقدا گرفته *
تا آنکه عادت اکثر علمای زمان و فصلای دوران بران نبج گردیده
است که اگر کسی مسئله در باب عبادات یا معاملات از ایشان
می پرسد و حکم آن یادند از مذہب ملاحظه رفع غار و ننگ خود
و خوف تنگ عزت و حرمت خود و تبرس صفت اعتقاد سائل و یا
بوسم امر دیگر بلا توقف فی البدیہہ هر چه در ذہن ایشان می گردد و
جواب می دهند و اصلا پروا می ذور دین و عذاب روز بسین نمی کنند
بعوذ باللہ من ذلك * و حال آنکه مذمت این چنین کسان بسیار آمده
است چنانچه در مشکوٰۃ و کتاب العلم مر قوم است قال رسول اللہ

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ أَقْتَبِي بَغْيِرِ عَلَيْهِ كَانَ أَثَمَهُ عَلَيَّ مِنْ أَفْتَاهُ يَعْنِي
 هر که فتوی داده شد بی علم باشد گناه او بر کسی که فتوی داده است
 او را و نیز در کتاب و باب مرقومین است الا ان شر الشرير ان
 العلماء وان خيرا الخبير عيار العلماء آگاه باشید که بد رسیده
 بدترین بدان بدان علما اند و بد رسیده بکارترین نیکان نیکان علما اند
 زیرا که علما متبوعانند و مردم تابع ایشان پس بدی و نیکی ایشان
 در خلق بیشتر مرایت می کند که از مردم دیگر و نیز در کتاب
 و باب مرقوم است قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله لا
 يقبض العلم انتزاعا ولكن يقبض العلم بقبض العلماء حتى اذا لم
 يبق عالم يتخذ الناس رؤسا جهالا فاستولوا فافتوا بغير علم فضلوا
 اصلوا یعنی بد رسیده ندای تمامی نمی گیرد و باز نمی ساند علم را که
 بکشد آنرا از بندگان و لیکن بازمی گیرد علم را بپرانیدن علما آنکه
 چون باقی نگذارد هیچ عالمی را می گیرند مردم جاهلان را
 سرداران قوم پس پرسیده می شوند و استفتا نموده می شوند پس فتوی
 می دهند بی علم و دانش پس خود هم گمراه می شوند و هم دیگران را گمراه
 می کنند و من جملة رما آنکه درین جزو زمان حسود حقه که اقم
 صفات وارد رسالت است در میان مسلمانان عموما شایع و ذائع

است و قیامین علما و مشرفان خصوصاً جاری و ساری است که یکی دیگری
را بنظر کیند می نگرد و بیوسه در صد دعیب او می گردذ و عیب جوئی
و سبقت گوئی شمار و ذمار خود ساخته و بدگله گداری و نسبت گوئی پرداخته اند
چنانچه بعضی بزرگان تحریر کرده فرموده اند * بیت * ز ابناى دوران
الکة ز زینتانه نبی جز شره می رفتمی جائی اگر می بود دنیاى دیگر * تا آنکه
اگر کسی صد هنر دارد و یک عیب پس کسی ستایش یکی از صد هنر نکند
و همه کس در افشای یک عیب و اشاعت آن در حضور و غییب
بجان می کوشند و نقل مجلس می کنند چنانچه گفته اند * بیت *
صد نفس در ست آمد و کس را نظری نیست * چون رفت
خطای همه را چشم بر آن است * شعر * وعین الرضا عن
عمل عیب کليلة * و لکن عین العیظ تبدل المعاولیا * و ابنا زمان
آن قدر حسد و بغض که با این متر بجزر و قصور و معترف بقص و قیور
داشته اند و می دارند با کسی کم تر داشته باشند * و هم چنین این
اختراص آن بقدر که حسد اهل زمان تجرید نموده است و می نماید
دیگر کسی آن قدر نه آزموده باشد زیرا چه سبب حسد حاسدان نعمت
بر شخص محسود است پس هر قدر که شخص ضعیف تر بود محسود
تر گردد * بیت * ز بدرونی ارباب روزگار پسر *
* * * * *

گفته شده ایم درین کوبه از بخار پیرس * و فصل تقی و نعم تحقیقی
در باره این یازسد نعمتهای فراوان و رحمتهای بی پایان از
اقسام مختلفه و انواع متوجه مبدول داشته و می دارد بلکه نهایی
دو جهان و آلائی آشکارا در همان سال سالها و ماهها و روزها و روز
ساعت بساعت در ترقی و زیادات و در تزیاید و رفع در جرات
گماشته و می گمارد که شمار آن از حیث تقریر و بیان بیرون و از احاطه
تخریب و بیان افرون است * اما در اینجا فرض بیان اسباب حسد طاسدان
و بقصد آنکه نایش نعمتهای الهی امری مستحب و مرغوب و نزد منعم
تعالی شانه محبوب است چنانچه حدیث شریفی که در کتاب شکوه
در حله ثالث در کتاب البیاس مرقوم است بر این معنی دال است
قال رسول الله صلی الله علیه وعلیه ان الله یحب ان یرعى اثر نعمته
علی عبده و در شرح شیخ عبدالحی وهاوی رحمه الله تعالی در شرح این
حدیث مسطور است بدر سببیکه هدای تعالی دوست می دارد که
پسیند اثر نعمت انعام خود را بر بنده خود یعنی چون عطا کند حضرت
حق سبحانه تعالی بنده از بندگان خود را نعمتی دوست می دارد که ظاهر شود
اثر آن در احوال بنده به تحسین ثبات و تزییف و تجدد آن بی مبالغه
و در امرات در ان بقصد اظهار نعمت و شکر آنکه آری آن تا مردم

بر آید و محتاجان بوی روی آرند نه بقصد تکبره و از بیجا معلوم
 می شود که پوشیدن نعمت و کتمان آن روانیست و گویا موجب کفران
 نعمت است و هم چنین هر نعمتی که وی تعالی مرغبه خود داده مثل علم و
 فضل باید که ظاہر کند تا مردم بشناسند و استفاذه نمایند و در مصداق
 مَآرِزَ قَمَاهُمْ يَنْفِقُونَ داخل شود انتمی من الشرح المرقوم * و هم
 به نیت آنکه اظهار نعمت قسمی از شکر است و اخفای آن نوعی
 از کفر چنانچه در مشکوٰۃ در جلد نالت در باب متهمت کتاب
 البیوع مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فَإِنَّ مِنْ أُمَّتِي فَقُلْ شَكَرُوا مَنْ كَتَمُوا كَفَرُوا يَعْنِي كَسَى كِتَابَهُ مَنْعَهُ خُورًا
 و ظاہر سازد عطای او را پس به تحقیق شکر کرد او را زیرا چه مدح
 و اظهار نعمت از افراد شکر است و کسی که پوشد احسان و انعام
 گویی و پس تحقیق کفران نعمت او کرد بلکه انی الشرح المرقوم *
 بطور نمونه چند نعمای او تعالی شانه که بر این اعوج البیدالی
 فضل الله الوحید جاری و ساری داشته اجهالا ذکر کرده
 می شود و آن این است که فصاحت ازلی و منعم ابدی این سازنده را
 در سن هفده سنالگی در سناک طایفه مدرسه کلماته از غلام
 فرمود و بعد پس دو سال در امتحان علوم مده اول بر جمیع علمه

در سه سبقت داده انعام درجه عایا با انعام مشاهیر طایفه اولی عطا
 فرموده است * و این اول بواجب حسد حاسدان و تقد کینه و ران
 بوده * پسترا و تعالی بفضل خود بعد سه سال بسن بست ساکنی بکار
 تدریس بعهده معاونت مدرسه موصوفه ممتاز و مرفراز گردانید *
 و این اعظم اسباب حسد اقران و امثال و تقد آمد رس و هم سال بوده
 است * الامن عصمه الله تعالی من هذه الذميمة و فنجنا من الغیمة
 و الذميمة و قلیل ما هم * بعد ازان اذ بقل شانه بر حمت خود بعد سه سال
 بعهده مدوسی چهارم و هم چنین تدریجاً و تدریجاً تا بدو به مدرسی اول بعمر
 سی و چهار سال به مشاهیر دو صد و پنجاه و دو پیوسته و سنایید و بعد سه سال
 باضافه ماهیانه سه صد روپیه مرفراز گردانید * و علی هذا القیاس
 در ماده کثرت مسران و اموال و اراضی و منازل و کتب علوم
 مختلفه و غیر آنها مستغنی گردانید اما بفضل او تعالی پس در هر زمان
 بلکه در هر آن احتیاج دارم و امید صادق و در جای و اثنی از کرم
 و فضل او تعالی آن دارم که چنانچه این بنده بعلل خود شکر مند
 را از فضل و رحم خود در دنیا هر قسم از نعمتهای نامند و دود و ممتاز
 فرموده است همیشه و پیوسته آنهمه را جاری دارم تا آنکه در آخرت
 نیز عفو معاصی و جرایم او فرموده بافضال نامند و دود مرفراز گرداند

و چنانچه او را در دنیا باسم محمد و جبه موسوم و مشهور کرد و انید او را
 عقیبی نیز بنقل و کرم خود به صلی اصلی اسم مرقوم موصوف فرماید و
 بتوسل رسولنا و رسول النقلین و هیلتنا فی الدارین و شفیعنا فی
 الکوثرین علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات و اجمل التسلیات
 و علی آله الطاهرین و اصحابه الراشدین اجمعین الی یوم الدین
 خلاصه آنکه به جست این همه تندرآت بتالیف رساله اقدام نمی نمود اما
 هرگاه دیدیم که کسی از علماء در باب تبیع احکام اهتمام نمی کند و برای
 دفع فساد دین و رفع جدال بین المسلمین سعی نمی نماید آخر الامر
 متوکل علی الله العنان و معتینا بالله المستعان و متمثلا لامر
 الله الرحمن که ارشاد فرموده است اَفِقُوا مَّا رَزَقْنَاكُمْ یعنی ای
 کسانیکه ایمان آورده اید خرج کنید بر آنچه از ما بجزایه رزق داده
 ام شماره و این شامل است همه مرزوقات را از مال و اسباب
 و علم و هنر و غیره و متبعالامر میاید نار رسولنا شفیعنا و منتهیما عن نهیه
 و تهلیده علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات که در مشکوٰۃ در
 کتاب العلم مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه و هلم من
 مَثَلٍ مِنْ عَلِيمٍ عَلِمَهُ ثُمَّ كَتَمَهُ الْجَمُّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ بَلْجَامٍ مِنْ نَارٍ یعنی
 کسی که بر سید شه از عالمی که می داند آنرا پستتر بوشید او آن

علم را گام کرده می شود در دمان ادا از آتش دوزخ اگر علمی
 باشد که دانستن آن ضروری است و کسی دیگر از علم نباشد
 که بیان کند آنرا مانع صحیح از آن نباشد و از جهت نخل و یا عدم اتسا
 بهلمر دین بود انتهى من الشرح المرقوم * و طامعاً لوعده تعالی چنانچه
 در کتاب و باب مذکورین مذکور است قال رسول الله صلی الله
 علیه وسلم اذا مات الانسان انقطع عنه عمله الا من ثلثة صدقة
 جاریة او علم ینتفع به او ولد صالح یدعوه * و در شرح مرقوم مسطور
 است که چون می میرد آدمی بر بد می شود از دین یعنی ثواب ادا از هر علمی که
 می کند چنانکه نماز و روزه و حج و زکوة و جز آن مگر از سه عمل * یکی صدقه
 روان که بعد از وی دائم و باقی باشد مانند وقفها و سیماهای نجر
 از جاه دحوض و مسجد و رباط و مانند آن * دوم علمی که نفع گرفته می شود
 بآین بر تعلیم و تنزیف بلکه بکتابت و اتساخ نیز * سیوم فرزند
 یکم که دار که دعا کند او را بعد از موت ادا انتهى من الشرح *
 در عین وقت تفرق بال و نشئت حال و عالمت کلال و صفت
 ملال و کثرت علایق و و نور عواقب و بهوم خلا بقر کمر
 است بمیان جان بسته برای تحقیق مسائلی که در میان
 مروان اختلاف تمام داشت در کتب متداوله مشتمله

نظر کردم و امان نمودم پس بفرمان او تعالی آنچه قول
 صحیح و حق صریح یافتیم بیان نمودم * و دلائل آن از قرآن و حدیث
 و اجماع و قیاس هر قدر که بتوفیق او تعالی به تفحص و تصفح خود در یافتیم
 و بر آوردیم ثبت نمودم * و چو اینها شبهاست و در نهامی شک و کات آنچه
 از فرمان او تعالی در ذهن قاهر و عقیل فاطر خود درک نمودم بصورت
 سوال و جواب تحریر نمودم * و بجهت آن مسائل مسأله نذر نذر الله است
 که اولاً مولانا عبد العزیز رحمہ اللہ تعالی آنرا مشهور گرداند پسر جناب
 حضرت سید احمد شهبید قدس سره آنرا رواج دادند * بعد از آنکه
 باین مرد و جناب گونه حسد داشتند و نیز فضلائیکه اباعن جلی بنزد
 اولیاء مادی بودند و آزاد سیئه قضای حاجات خود نمی بنداشتند
 از کار کردند بلکه دلائل جواز آن بحسب زعم خود بپیش آوردند *
 لهذا در میان مردمان اختلاف بسیار و منازعات بی شمار
 در آن واقع شده خصوصاً مسأله نذر جانور بنام غیر خدا می تعالی
 که اکثر عوام و بعضی خواص نیز در آن گرفتار اند * و باعث
 منازعات و موجب مخاصمات در آن چند چیز است * اول آنکه
 از قدیم الایام در میان انام از خواص و عوام معمول و مروج
 است که در ماده شادی و بیماری و دیگر حاجات خود جانوران

بد این نام بزرگان نذری کنند و آنرا وسیله انجام مرام خودی بندارند
 علی الخصوص پسرزادگان که بنام جیران خود جانوران را خود
 نذری کنند و بریدان خود نیز ترغیب می دهند چنانچه در احوال ایشان
 مذکور شد * دوّم آنکه اکثر علما حرمت جانور مرقوم را از آیت کریمه
 ما اهل به لغیر الله استدلال می کنند و حال آنکه در بعضی تفاسیر
 متداوله معتقدند مثل بیضاوی و حسینی و غیره قید عند الذبح آورده
 ازین سبب اکثر تاجمین گمان می برند که حرمت آن بر تقدیری
 است که عند الذبح نام غیر خدا خوانده شود و حال آنکه احدی
 از مسلمانان نام غیر خدای تعالی وقت ذبح نمی خواند بلکه بسم الله
 گفته ذبح می کند * تا آنکه شاد احمد عرف ملا جیون در ورطه این شبهه
 افتاده در تفسیر احمدی نوشته اند که جانور یک بنام او لیاذر
 می کنند حلال است * و رفع شبهه مرقومه در آخر این رساله بفرماید
 تعالی با حسن وجه مذکور خواهد شد * سیوم آنکه عادت مسلمانان ناذرین
 برین وجه جاری است که اول بنام بزرگی نذری کنند اما وقت
 ذبح بر حسب عادت مسلمانان نام خدای تعالی بر زبان می رانند
 بس اکثر قاصدین بملاحظه تسمیه عند الذبح قل آن منذور را
 زعم می کنند * لهذا اسماء مرقوم را در کتب تفاسیر و احادیث و فقه

و فتاوی تحقیق کردم پس آنچه او تعالی از فتنس و کرم خود قول ظاهر و
 و دانش نوحی و باهر و مبرهن در نظر این نیازمند الهی دانموده بر نگاشتم *
 و دلائل آن از ادراک اربعه شرعیه آنچه در قلب این منیب فیضان
 نموده ترقیم کردم * و شبیهاتی که مردمان را خلتور می کند نقل کرده جواب
 آن هر چه او تعالی در صدر این راجی القا فرموده ثبت نمودم * و بعضی
 و دلائل که بمقامات سنده و مناسبت داشت برای تسهیل طالبان
 آن دلیل را بر حسب اقتضای مقام تکراراً ذکر نمودم و حواله بر سابق و
 لای کمیتر کردم * و این رساله را دفع الشر و رعن مسائل النذور
 نام نهادم * تا برای طالبان تذکره و تضرع باشد و برای غافلان
 تحذیر و تنذیر بود * و برای اهل معرفت و فضیلت دستاویز محکم
 و سند مستحکم بدست آید * و برای مسکوران و سرکشان جبهت قاطع
 و برهان ساطع و دلیل لامع باشد * و برای مجبان دینی انمی هیه و بهجت
 عزیزان حال و آینده اولی ذخیره کرده و برای دعای خرد و رحی
 این نیازمند از مسقیمند ان این رساله اعلی ذریعه بود * و بهجت
 نجات و مغفرت این منیب از درگاه غفار مجیب اقوی
 وسیله شود * و ناشاد کجا که در این امور رعایت خواهش نفس خود یا
 اعتبار عادت آبای و پیران نمود و یا ملاحظه مخالفت با مخالفان

خود یا تحت لحاظ آدابش سخن خود و یا پاس عار و ننگ نفس خود هرگز
 نکرده و نیز چنانچه عادات اکثر انسانی زمان است که در اوقات
 و حوادث اولاً کفایت بر حسب نواهنس و بر طبق غرض خود اختراع
 می نمایند بعد در کتب شرعیة تفحص می کنند تا دلیلی موافق مقصود
 ایشان صراحتاً یا کنایه بر آید و بهر وجهی که ممکن باشد از روی
 تأویل یا از راه احتمال و یا قول نصیحت و بار و ایت شاذ و دلیلی
 بدست ایشان افتد پس با عالمان مباحثه و مجادله می نمایند
 و عوام را در دام کبر و فریب خود می اندازند فعوذ بالله منها که
 این صفات اهل هوا و گمراهان و عادات صاحبان ظنمیان و رسوم
 اهل بلبلان است بلکه خود را خالی الذهن گردانیده حکم حادّه مرقوم
 را در کتب شرعیة تفحص کردم پس آنچه از فضل او تعالی قول صحیح
 و جی صریح دریافتم درین رساله و رج نمودم و کفیی بالله شهید
 و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم * و ما توفیتمنی الا بالله العلیم *
 و هو حسبی و نعم الوکیل * و نعم المولی و نعم النصیر و نعم الکفیل *
 و ما انا شرع فی المرام * مستعینا بالله العلام * و متوکل علی ذی
 الجلال و الاکرام * و متوهلاً بالنبی خیر الامم * علیه و علی
 آله الصوة والسلام * بدانکه جانوری که از قسم چاره بایه باشد مانند

بز و گوسپند و گاد و مانند آن و یا از جنس پرند بود و چنانچه ماکیان
و کبوتر و مثل آن آنرا برای غیر خدا می توانست ساختن و بنام
آن غیر نام زد کردن چنانچه گفتن که این گاو برای حضرت فلان
و استم و یا بنام فلان کردم خواه زنده باشد یا مرده و خواهر روح
دیب باشد مانند انبیا و اولیا و یا روح خبیث بود مانند شیخ سید و
وکالی و بهوانی و جن و شیطان و دیو و مانند آنها به نیت تعظیم آن غیر
و یا بلا خطه قزلب با و یا ماسید خوشنودی او یا بقتصد چا پلوسی
و خوشامد او یا بلحاظ دفع رنجش او و یا باراد، دفع شر او و یا
بفرض دفع آفت و بلا از مکانیکه در آن و هم آن باشد و
اسئال آنها بعد از آن جانور را به نیت سابقه ذبح کردن اگر چه وقت
ذبح نام مبارک خدا می توانی بر زبان رانند و یا آنرا سر دادن
و واگذاشتن چنانچه هندوان گاو را بنام بی سر می دهند و بهیج
و حد انتفاع از آن جائز نمی دارند و یا آن جانور را به تعظیم و تکریم
داشته و جمیع وجه ایذا و تکلیف از او برداشته پرورش نمودن تا آنکه
بمیرد و یا بلا تعیین جانوری اولاً نذر بنام غیر خدا نمودن که در
زبان هندی آنرا سنت کردن می گویند چنانچه گفتن که اگر فلان
حاصت من را بد بس گوسپندی را بنام فلان بزرگ

خواهم داد بعد جانوری را بر حسب نذر سابق تقصد ادای آن
 خرید نماید و مقصود از این نذر آن دارد که در صورت نذر کردن
 جانوری بنام فلان بزرگ آن بزرگ خوشنود شود حاجت
 او را زودخواه کرده و یا بعد حصول حاجت جانوری را به نیت
 مشابه خریدن و بعد از آن یکی ازین طریق سه گانه مذکوره بجا آوردن
 یعنی ذبح کردن یا سر دادن یا پرورش کردن * و این همه که
 مذکور شد تفصیل نام زد کردن جانوری برای غیر خدا ای تعالی
 به نیت مرقومه بود * و دیگر آن صورت است که از سابق جانوری
 را بنام غیر خدا ای تعالی نام زدن کند بنگه جانوری را ذبح نماید برای
 غیر خدا یکی از نیتهای مرقومه * و یا نزد یک قبر بزرگی و یا نزد آستانه
 کسی و یا نزد قبر می بلا میت که بنام بزرگی نام زد کند مانند امام مازره
 حضرت امام حسن رض و غیره یا نزد موضعی که بزرگی در آن جا
 اقامت داشته یا چاه کشیده باشد یا در موضع دیگر که بوجه من الوجوه
 شرافت داشته باشد خواه در واقع خواه در زعم ناذر * و در جمیع
 صورتهای مرقومه نیتی از نیتهای مذکور در وقت ذبح متحقق
 شده باشد اگر چه از زبان نام بزرگ او تعالی بجا آید *
 و یا بوقت رسیدن احدی از سفر و یا هنگام روانه شدن کسی

به سفر و یا بوقت عروس آوردن بخار و مانند نهانه نیت دفع آفت
 و بلا از آنها و بقصد دفع شر جن و دیو از آنها * خلاصه امین همه
 آن است که جانوری را برای خدایتعالی نام زد نه کردن و برای
 او تعالی ذبح نه کردن بلکه برای غیر خدایتعالی مقرر کردن و یا
 برای غیر ذبح کردن * و حاصل آنکه از نام زد کردن جانوری
 برای غیر خدایتعالی مقصود آن باشد که جان آن جانور را بنام
 آن غیر معین کردن و برای او دادن و هم چنین از ذبح کردن
 جانوری برای غیر خدای تعالی مقصود آن باشد که کشتن او و خون
 ریختن او برای غیر باشد و گوشت آن مقصود به لذات نباشد بلکه
 به شمیم ذبح بود پس این همه صورتها حرام شدید و آن جانور
 نیز حرام مانند مرد است و دلایل آن از قرآن و حدیث و اجماع و اقوال
 مجتهدین ثابت است * اما دلایل از قرآن شریف این است
 ذر سورۃ بقره انما حرم علیکم المیتة و الدم و اللحم الخنزیر و مما اهل به
 لغير الله جز این نیست که حرام گردد ایند خدایتعالی بر شمارده و خون
 و گوشت خنزیر و چرنیکه آذاز بر داشته شود برای غیر خدا بد آن چیز
 یعنی به نیت تقرب سوی غیر خدا و تعظیم او بر جانوری آذاز داده
 شود که این جانور برای فلان کس است خواه وقت ذبح و خواه

قبل آن بشرط بقای نیت سابقه تا وقت ذبح * و علت حرمت
 آن نزدیک و تعظیم غیر خداست بجان آن جانور چنانچه آینده مفعلا
 مذکور خواهد شد * و در تمسک باین آیت آنست که اهلال در اصل
 لغت به معنی باند کردن آواز است بعد از آن در مطلق آواز استعمال
 یا نیت باند باشد یا بست لمانی القاموس اهل الرجل صاحب
 و اهتبل الصبی رفع صوته بالباء کاهل و کذلک متکلم رفع صوته
 او خفض * و فی الصراح اهل المعتمر اذا رفع صوته بالتلمیة و اهل
 بالتسمیة علی الذبیحة و قوله تعالی و ما اهل به لغير الله ای نودی
 علیه بغير اهم الله و اصله رفع الصوت * و فی الصحاح کذلک
 یعین هذه العبارة و فی شمس العلوم اهل الرجل اذا رفع صوته
 عند النظر الی الهلال و غیره و قوله تعالی و ما اهل به لغير الله ای
 ذکر علیه اهم غیر الله * و فی تاج المصادر الالهلال آواز برداشتن
 و ما اهل به لغير الله ای نودی علیه بغير اهم الله و فی کنز اللغات
 الالهلال آواز برداشتن و نام بحر می برداشتن * اما مفسرین
 در تفسیر قوله تعالی و ما اهل به لغير الله اختلاف کرده اند بعضی
 معنی حقیقی یعنی مطلق آواز برداشتن را اختیار فرموده اند یعنی
 ما ذکر علیه اهم غیر الله و بعضی معنی مجازی اراده نموده گفته اند یعنی

ما ذبح لغير الله چنانچه امام محي السنه نبوي در معالم التنزيل
 هر دو قول را نقل کرده حيث قال وما اهل به لغير الله اي ذبح
 للاصنام والطواغيت واصل الالهلال رفع الصوت وكانوا اذا ذبحوا
 لآلهتهم يرفعون بنكرها فجرى ذلك من امرهم حتي قيل لكل ذابح
 وان لم يجهر بالتسمية مهمل وقال الربيع وغيره ما ذكر عليه لهم
 غير الله * وفي التفسير الكبير لمولانا فخر الدين الرازي وما اهل
 به لغير الله قال الاصمعي اصله رفع الصوت فكل رفع صوت به
 مهمل ثم قيل للمحرم مهمل لرفعه الصوت بالتلبية * والذابح مهمل
 لان العرب كانوا يسمون الاوثان عند الذبح ويرفعون اصواتهم
 بنكرها فمعني قوله تعالى وما اهل به لغير الله ما ذبح للاصنام وهو
 قول مجاهد وضحاك * وقال ربيع ابن انس در ربيع ابن زيد يعني
 ما ذكر عليه غير اسم الله وهذا القول اولى لانه اشد مطابقة
 للفظ قال العلماء علوان مساما ذبح ذبيحة وقصد بذبحها التقرب
 الى غير الله صار مرتدا او ذبيحته ذبيحة مرتد انتهى بلفظه * وفي تفسير
 الحماكم قوله تعالى وما اهل به لغير الله قيل ذكر عليه غير اسم الله هذا عن
 الربيع وابن زيد وجماعة ذوقيل ما ذبح لغير الله هذا عن قتادة ومجاهد
 الى قوله ولاشبهان المراد ما يظهر من اسم غير الله على الذبيحة

وانه یحرم و اختلقوا فیمن ذبح لغیر الله بالعلب ولا بظہر ذلک
 فمفہم من یحرم وهو الاول * و فی تفسیر الکشاف اهل به لغیر الله ای رفع
 به الصوت للصنم و ذلک قول اهل الجاهلیة باسم اللات والعزیة انتہی *
 و فی تفسیر الحداد فی سورۃ المائدۃ و ما اهل لغیر الله به ای و حرم
 علیکم ما ذکر علیہ ہذا الذبح اسم غیر الله و ذلک انہم کانوا یذبحون
 لاصنامہم یتقرّبون بذبحھا الیہا فحرم الله کل ذبیحۃ یتقرّب بذبحھا
 الی غیر الله تعالی عند الذبح و ہر گاہ ارکتب نعت و تباہر ظاہر و باہر
 شد کہ معنی حقیقی اہلال مطلق آواز برداشتن است پس در تفسیر
 قول او تعالی و اسم اعلم معنی حقیقی آن یعنی ما ذکر علیہ اسم غیر الله یعنی
 اینچہ نام غیر خدا بر و ذکر کردہ شود راجح نواہد شد بحد و جود * و اول آنکہ
 در جمیع کتب معانی و بیان و اصول فقہ مصرح است کہ اصل در کلام
 حقیقت است یعنی تا وقتیکہ عمل بہ معنی حقیقی لغزنی ممکن و مترصود
 باشد ہرگز معنی مجازی آن اختیار نہ کردہ نواہد شد و ہر ظاہر است
 کہ در آیہ کریمہ اند معنی حقیقی بیسج و ہر منند نیست * و ہر دوم
 آنکہ برای ترجیح معنی مجازی قرینہ ضرور است و در اینجا بیسج
 قرینہ بر رجمان معنی ذبح نیست * و ہر سیوم آنکہ اکثر علماء معتقدین
 از اہل سنت اولاً معنی حقیقی اہلال ذکر کردہ تیسرہ آیہ مرفوضہ

بدین گونه نموده اند که ما نفوذی علیه اسم غیر الله چنانچه از صحاح
 و معراج و شمس العلووم و تاج المصنوع در نقل کرده ام * بس
 صحت ظاهر شد که نزد ایشان که محقق اوضاع الفاظ عربیه و هم
 استتمالات الفاظ فرآینه اند آیه وافی الهدایه در معنی حقیقی
 خودش مشتمل است یعنی چیزی که نام غیر خدا بره ذکر کرده شود
 مراد است * و چه چهارم آنکه مفسرین محققین هر دو قول را نقل
 کرده معنی حقیقی آنرا ترجیح داده اند چنانچه امام المفسرین مولانا
 فخرالدین رازی در تفسیر کبیر فرموده اند و هذا القول اولی لانه
 اشد مطابقة للفظ * ترجمه این قول یعنی ما ذکر علیه اسم غیر الله
 مناسب تر است زیرا چه این معنی با لفظ اهل به کمال موافقت
 می دارد چرا که اگر به معنی ما ذبح می بود پس همین قدر کنایست
 می کرد که ما اهل غیر الله و به لفظ به حاجت نداشت بلکه زائد می شد
 و نیز فاضل حاکم در تفسیر خود گفته و لا شبهة ان المراد ما یظهر من
 اسم غیر الله * و زمخشری در تفسیر کلمات آورده ما اهل به لغیر الله
 ای رفع الصوت للصنم و ذلك قول الجاهلیة باهم اللات والعزی *
 و نیز خاتم المحققین آخر المدققین زبد الممقده معین عمده المتأخرین
 مولانا شاه عبده الریز مرجم و منفور در تفسیر فتح الریز در شرح آیه

گویند فرموده اند آن جانور که آواز بر داشته شد و شهرت داد شد
 و روح آن جانور که لغیر الله یعنی برای غیرند است * و نیز از
 تعبیر صاحب هدایه عباد ظاهر است که از اهلال معنی آواز برداشتن
 اراده داشته حیث قال بان یقول با هم الله واهم فلان فتحرم
 الذی یحیة لانه اهل به لغیر الله * و نیز از تعبیر قاضیان که در فتاوی ای
 خود آورده مفهوم می شود حیث ذکر ذبحه المجهوه والنصار علی
 حلال الا ان یسمع من فصرا نیا انه همی علیه المسیح لانه اهل به لغیر الله *
 و درین مقام اگر در خاطر اید می خبجان کند که از تعبیر کتب فقه
 چنانچه منقول شد و نیز از کتب فقهیه متداول مانند بیضاوی
 و حسینی و حدادی که قید عنده الذبح مرقوم است متبادر می شود که
 ذکر نام خدا موجب حرمت ذبیحه بر آن تقدیر است که وقت
 ذبح باشد و الا نه پس باید که سه اسمی که گفته که آئینده بفضل
 تعالی دفع این شبهه توضیح تمام و نتیج تمام خواهد آمد * و اگر کسی گوید
 که لفظ اهلال اگر چه برای سائلین آواز برداشتن موضوع است
 اما در معنی ذبح مستعمل و مشهور است چنانچه از تفسیر معالم مذکور
 شد که حتی قیل لکل ذابیه مهل وان لم یجهر بالتسمیه و نیز در تفسیر
 جلالین معنی ذبح اختیار نموده است * هم قاعده اصولیه است که

هرگاه لفظی در معنی مجازی خود متعارف و مشهور باشد پس معنی
 مجازی او اولی است * جوابش بدو وجه است اول آنکه معروف
 و مشهور شدن لفظ اهللال در معنی ذبح یعنی زیاده مستعمل شدن
 لفظ اهللال در معنی ذبح از هیچ کتاب تفسیر و بالنت و یا استعمال
 اهل عرب اصلاً ثابت نشده و از تفسیر معالم التنزیل همین قدر
 فاهمی شود که لفظ اهللال در معنی ذبح نیز مستعمل است اما زیادتی
 استعمال و شهرت و تعارف او در معنی ذبح پس لفظی بران
 و ال نیست بلکه قلت و ضعف استعمال آن متبادر است زیرا چه
 لفظ قبل بر این معنی مشهور است * و اختیار کردن مصنف جلالین
 و یا غیر آن معنی ذبح را دلیل بر شهرت و تعارف آن نمی تواند شد
 زیرا چه در بسیار کتب تفسیر و فقه معنی حقیقی اختیار کرده شده است
 چنانچه از تفسیر کبیر و کشاف و حاکم و غیره مذکور شد * و نیز در بیضاوی
 و حسین و مدارک و غیره معنی حقیقی ذکر کرده شده است * و معراج
 محفوظات شیخا و فایده منک اشیاء * جواب دوم آنکه بعد فرض
 شهرت و تعارف لفظ اهللال در معنی ذبح پس باید دانست
 که قاعده اصولیه برین نبیح است که اگر لفظی در معنی حقیقی مستعمل
 باشد و در معنی مجازی متعارف یعنی لفظی که در معنی حقیقی

خود مجبور نباشد اما مستعمل کم باشد و به نسبت معنی حقیقی دو
 معنی مجازی زیاده مستعمل بود و متعارف و مشهور در آن باشد پس
 درین صورت نزد امام اعظم رنج معنی حقیقی او اولی است و نزد
 صاحبین معنی مجازی او اولی چنانچه در توضیح مرقوم است اذا كانت
 الحقيقة مستعملة والمجاز متعارفا فعند البيهقي رح المعنى
 الحقيقي اولی وعند مما المجاز اولی و ما تورد و تقول قول امام
 است چنانچه در ترمذی تلخیص بیان نموده است ان الحقيقة
 اذا كانت مجبورة فالعمل بالمجاز اتفاقا والا فان لم يصر المجاز
 متعارفا فالعمل بالحقيقة اتفاقا وان صار متعارفا فعنده العبرة
 بالحقيقة لان الاصل لا يترك الا بالضرورة وهذا هو العبرة بالمجاز
 لان المرجوح في مقابلة الراجح ما قاط بمنزلة المجبورة فيترك
 ضرورة * وجوابه ان غلبة استعمال المجاز لا يجعل الحقيقة مرجوحة
 لان العلة لا تترجح بالزيادة من جنسها فيكون الاستعمال في حد
 التعارض انتهى من التلويح * و بسیار مسائل فقهیه مبنی بر فاعده
 امام است چنانچه کتب فقهیه ملابو اذان است * و چه چهارم آنکه
 انظر ما اهل به لغير الله در چهار مقام از قرآن مجید واقع است
 ادل در جزو دوم در رکوع پنجم از سوره بقره انما احرم ما يام

المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغير الله یعنی جز از این
 نیست که حرام کرده ای تعالی بر شمار دار را خون روان را
 و گوشت نوک را و حرام کرد آنچه آواز برداشته شود با و برای
 تعظیم غیر خدا دوم در جزو هشتم در رکوع پنجم در سوره انعام
 قُلْ لَا اِحْدَیْ مَا اَوْحِیَ الِیَّ مَحْرُومًا عَلَی طَاعِمٍ یطعمه الا ان یشکون
 میثقه او دم مسفوحها ولحم خنزیر فانه رجس او فسقا اهل لغير الله به
 یعنی بگو ای پیغمبر که نمی یابم در آنچه وحی کرده شد است به سوی
 من چیزی حرام کرده شده بر خورنده که بخورد او را اگر آنکه باشد
 آن جز مردار یا خون روان یا گوشت خوک بس بدستینه
 او پلید است یا باشد فسق و آن جانوری است که آواز برداشته
 شده است برای تعظیم غیر خدا بآن جانور سیم در جزو
 چهارم در رکوع بیست و یکم در سوره نخل انما حرم علیکم
 المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغير الله به و جز این نیست
 که خدا تعالی حرام کرده بر شمار دار را خون روان را و
 گوشت خوک را و آنچه آواز برداشته شده از برای تعظیم غیر خدا
 تعالی بآن چیز چهارم در جزو هشتم در رکوع پنجم در سوره مائده
 حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغير الله به

وَالْمُخْتَلِقَةُ وَالْمَوْقُودَةُ وَالْمُتَرَدِّدَةُ وَالنَّطِيجَةُ وَمَا أَكَلَ الْعَمِيعُ إِلَّا مَا
ذَكَيْتُمْ وَمَا ذَبِحَ عَلَى النَّصَبِ حَرَامٌ كَرْدَةٌ شَدِيدَةٌ اسْتِثْنَاءٌ بِرِشْمَا
مَرْدَارٍ وَخُونِ رِوَانٍ وَكَوْشْتِ خُوكٍ وَانْجِحِ آوَاذِ بَرِ آوَرْدَةٍ
شَبُودِ بَرِ اِي غَيْرِ خُدَايِ تَعَالَى بَأَنِ بَعْزٍ وَدِيْكَرٍ حَرَامٌ كَرْدَةٌ شَدِيدَةٌ
اسْتِثْنَاءٌ بِرِشْمَا انْجِحِ بِنَشْرَدَنِ كَلُو مَرْدَةٍ بَأَنِ بَعْزٍ وَانْجِحِ بِيْجُوبِ وَسَنَگِ
زَدَةٍ شَدِيدَةٌ مَرْدَةٍ بَأَنِ بَعْزٍ اَزِ بَأَنْدِي اِفْتَادَةٍ بِمِيْرِدٍ وَانْجِحِ اَزِ جَانُوْرِي
دِيْگَرِ بِشَاخِ زَدَةٍ شَدِيدَةٌ مَرْدَةٍ بَأَنِ بَعْزٍ دَرِ نَدَةِ اَوْرَاخُوْرِدَةٍ مَرْدَةٍ
بَأَنِ بَعْزٍ اَزِ دِيَاْتِي مَانَدَةٍ * مَگَرِ اَنْجِحِ دَرِ بَأَيْدِ شِمَا اَزِ نِيْمَا ذَبْحِ اَوْرَا
دَرِ عَالِيْگَه دَوُو بَعْزِي حَيَاْتِ بَأَنِ بَعْزٍ * وَدِيْگَرِ حَرَامٌ كَرْدَةٌ شَدِيدَةٌ اسْتِثْنَاءٌ
اَنْجِحِ ذَبْحِ كَرْدَةٍ شَدِيدَةٌ بِرِ سَنَگِهَا كَهْ مَنَسْمُوْبِ بُوْدِ بَرِ حَوَالِي بَيْتِ اَمَةِ كَهْ اَهْلِ
جَاهِ بَأَيْتِ تَعْلِيْمِ اَنِّ مِيْ كَرْدَنَدِ وَكَلَمَةُ اَنْدَرَادِ اَزِ نَصَبِ اَصْنَامِ اَنْدَرَادِ
وَ بَرِ اِيْنِ تَقْدِيْرِ عَلِيٍّ بِرِ مَعْنَى لَامِ بَأَنِ بَعْزٍ حَرَامٌ كَرْدَةٌ شَدِيدَةٌ اسْتِثْنَاءٌ
بَرِ اِيْ بَيْتِ بَكْتَنَدِ مَكْنَزِ اِنِّي الْحَسِيْنِي فِي الْقَامُوْسِ نَصَبٌ بِضَمِّ تَيْنِ
كُلِّ مَا يَعْجَلُ مِنْ دُونَ اَللّٰهِ كَالنَّصَبِ بِالضَّمِّ وَالْاَنْصَابِ حِجَارَةُ كَانَتْ
حَوْلَ الْبَيْتِ تَنْصَبُ فِيْهَا عَلَيْهِمْ اَوْ يَنْبَعُ لِيْغِيْرِ اَللّٰهِ * وَفِي الصَّرَاحِ نَصَبٌ
بَيْتِ وَانْجِحِ بَرِ بَأَيِّ لَنْدِ بَحْبَهْتِ بَرِ سَتْسِ * وَفِي الْبِيْضَاوِي النَّصَبُ
وَاحِدُ الْاَنْصَابِ وَهِيَ اَحْجَارُ كَانَتْ حَوْلَ الْبَيْتِ يَنْبَعُونَ عَلَيْهَا

و بعدون ذلك قرينة وقيل هي الاصنام وعلى بمعنى اللام * وفي التفسير
الكبير ما ذبح على النصب فيه وجهان احد هما ما ذبح على اعتقاد
تعظيم النصب والثاني ما ذبح للنصب واللام وعلى يتعاقبان
پس از كتيب ثنات و ثنا بسرها شد كه حاصل معنی ما ذبح على
النصب چیزی كه بقصد تعظیم غیر خدا ذبح کرده شود پس در صورت
اگر مراد از ما اهل به لغیر الله هم ما ذبح لغیر الله باشد مضمون
هر دو كلام واحد خواهد شد * و اگر چه در ظاهر لفظ غیر عام است و
لفظ نصب خاص اما بلا حظه فرض و اصل مقصود هر دو مساوی
است پس در يك جا نكر اربى فائده و تلویح لا غائل لازم
می آید و این خلاف بلاغت است كما هو مصرح فی كتب التبیان
و دیگر آنكه بر آن تقدیر اتحاد تلویح علیه و تلویح لازم
می آید و حال آنكه عطف مترتبی منابرت است كما هو مذکور
فی كتب اللغة والنحو والاصول * پس معاوم شد كه ما اهل به
لغیر الله در معنی ما ذبح لغیر الله شامل نیست پس بالضرورة
ثابت شد كه به معنی ما ذبح علیه اهم غیر الله است و انكار آن
یا از جمالت است و یا از خوایت نعوذ بالله منهما * اکنون
حقیقت حال هر دو آیت را باید دانست كه فرق در میان هر دو

آیت باعتبار عموم و خصوص من وجه است زیرا چه حاصل
لفظ اول آنکه جانوری که برای تعظیم غیر خداست
شود حرام گردید برابر است که بنام غیر او را
مصر کنند و اگر در دنیا برای او ذبح کنند و نیز عام
است از اینکه وقت ذبح نام آن غیر ذکر کرده شود یا اسم
شریف او تعالی زیرا چه لفظ ما عام است و نیز لفظ اهل
مطلق * و حاصل لفظ ثانی آنکه جانوریکه برای تعظیم
غیر خدا ذبح کرده شود حرام است برابر است که نام
آن غیر خوانده قبل ذبح خواه
وقت ذبح از زبان گفته شود یا آنکه نام آن غیر
اصلا بر زبان آورده نه شود بلکه به مجرد
دینت برای آن غیر ذبح کرده شود
زیرا چه لفظ ما عام است و لفظ ذبح مطلق * و ماده
اجتماع صورتین هر دو معنی آنست که جانوری را بنام
غیر خدا برای تعظیم نام و معنی و مخصوص
کنند و ذبح نیز برای تعظیم آن غیر نامند *
و ماده افتراق با این وجه که اول یا ذبح
شود و ثانی آنست که جانوری را بنام
غیر خدا بلامانع تعظیم او مخصوص کرده
و اگر در دنیا نام آن غیر ذبح نه کنند چنانچه
هنودان گاو را بنام بتان و غیر آنها نام زد کرده
سر می کنند و ای گذارند و تصرف

در آن بوجه سن الو بود جائز نمی دادند پس آیت اولی خاص است
 و در حق نذر کردن برای غیر خدا و عام است و در حق ذبح * و ماده
 انفراق دیگر با این وجه که صورت نایبه یافته شود بدین اولی
 آنست که جانوری را به نیت تعظیم غیر خدا ذبح کنند اما نام آن
 غیر بر آن جانور بر زبان اصلاً نآید * پس این آیت خاص
 است در حق ذبح جانوری و عام است در حق نذر کردن *
 پس از کتب لغت متعمده و تفاسیر معتبره صاف ظاهر شد
 که جانوری که بر و نام غیر خدا ذکر کرده شود و پناهم او نام زد
 نموده آید بعد به نیت تقرب به سوی او یا بنظر تعظیم یا بمانع
 خوشنودی یا بامید جلب نفع یا بتوقع دفع ضرر اذن غیر
 ذبح کرده شود حرام است * و خلاصه این مقام آنکه جانوری
 که بنام غیر خدا نذر کرده شود حرام است برای هر که
 باشد برای پیغمبری یا بزرگی یا ولی یا خبیثی یا جانی یا بی
 یا غیر آن خواه نام آن غیر خدا عند الذبح گویند یا قبل آن زیرا که
 این جنس تعظیم از قبیل عبادت است و عبادت برای مخلوقات
 هر که باشد از انبیاء و اولیاء و غیرهم حرام است * اما
 این قدر دانستنی است که تعظیم انبیاء و رسل و علماء واجب

است لیکن آن تعظیم که برای ایشان در شرع وارد است اما تعظیمی که از قبیل عبادت است، بس برای غیر خدا هر که باشد حرام و مطلق بلکه کفر است * لکن افرق در میان تعظیم و عبادت و استن ضرور است تا یکی بد دیگری خارطه گردد و آن این است که تعظیم عبارت از قول یا فعل که دلالت بر بزرگی داشتن کسی کند و عبادت غایت تعظیم است که برای هدای تعالی خاص است مانند سجده در کوخ و روزه و قسم خوردن بنام او تعالی و نذر کردن برای او سبانه و سیم چنین ذبح کردن برای تعظیم او عزوجل عبادت است چنانچه در تفسیر و عقبه و امثال آنها * ستر بدانکه نام زد کردن جانوری برای تعظیم غیر خدا بر حسب عادت مردمان این زمان بر سه نوع جاری و ممتاز است * اول آنکه جانوری را بنام غیر خدا نام زد کرده و با او شهرت داده سر کنند و بعضی استعمال آن و بهنجی انتفاع از آن روانند چنانچه بنودان گاونر را بنام بنان و غیر آنها می دهند * دوم آنکه وقت ذبح نام غیر خدا بر جانوری ذکر کنند و برای او نام زد نمایند خواه از قبل ذبح نام آن غیر نام زد کنند یا نه کنند و این هر دو صورت در میان کافران و مشرکان شایع و ذایع است * سوم آنکه او را بنام غیر خدا

به یکی از نیت های مرقوم منسوب و مبین کنند اما وقت ذبح
 بر حسب عادت خود نام غذای تعالی بر زبان رانند اما در دل
 شکر که منزل ایشان نیت سابقه به تقرب و تعظیم همان غیر باقی
 و مستمر و منکمن باشد و این عمل در عوام مسلمانان جاری است
 که خلط در میان طریقه کفار و مسلمین کرده اند * و این هر سه قسم
 حرام است زیرا چه آیه کریمه عام و شامل است جمیع اقسام
 سه گانه مرقوم را و مطلق است از هر یک از اینها مخصوص و مقید
 بصورتی نیست * و عمل بعموم نصوص و الملاق دلائل ما دمیکه دلیل
 تخصیص و تقیید آن یافته نشود واجب است چنانچه در کتب اصول
 فقه و تفسیر و فقه مرقوم است که حکم المطلق ان یجری علی اطلاقه
 و حکم العام ان یشتمل جمیع ما یتناوله قطعا یعنی حکم لفظ مطلق
 آنست که جاری می شود بر اطلاق خود و حکم عام آنست که شامل
 می شود تمامی جزئیات داخل است در او * و استر دانستی است
 که صورت ثانیه که در میان عوام مسلمانان مروج است
 در آیه کریمه ما اهل به لفقیر الله داخل است بر این است
 که معنی آن ما نودی علیه اسم غیر الله گرفته شود یا ذبح لفقیر الله
 گفته شود کمالا یخفی * بلکه در آیه ثانیه اعنی ما ذبح علی النصب

نیز داخل است خواه از عبارتة النص گفته شود یا از دلالت النص اعتبار نموده آید چنانچه از تفسیر آیت مرقومه و بیان نسبت در بیان برد و آیت ظاهر شد ^{پس} بد آنکه در صورت نابینه یعنی اگر در وقت ذبح نام غیر خدا بر ذبیحه ذکر کرده شود حرمت آن مترکز نخواهد گشت و مانند مردار حرام خواهد شد و رفع حرمت از آن و شوت عل در آن مادام بقای حقیقت او متصور نیست آری اگر حقیقت او به جزی دیگر متبدل گردد مثل آنکه در نمکستان افتاده نمک شود پس البته مثل چیز دیگر حلال خواهد شد * و در صورت ناکه یعنی اگر پیش از ذبح نام غیر خدا برتقریب او بر جانوری ذکر کرده شود آن جانور حرام می شود اما حرمت آن قابل رفع است باین طوری که مالکش از اراده سابقه برگردد و نیت ماصیه را از دل خودش دور کند و به نام خدا می تعالی به نیت تقرب او سبحانه ذبح کند تا البته حلال خواهد شد * و خلاصه این مقام آنکه جانوری که بنام پیغمبری یا بزرگی یا ولی علیهم السلام و یا بنام خبیثی یا جنی و یا تبهی به یکی از اینتهای مرقومه معین کنند و آواز بر آورند که این جانور را بنام فلان مقرر کردم یا برای اوست بعد از آن بهمان نیت ذبح کنند پس گوشت آن جانور حرام است اگر چه در ظاهر نام

اود تعالی بر زبان راند * زیرا چه درین صورت آن جانور منسوب
 بآن خیر گشت و منذر برای او گردید و خبث و حرمت در وی پیدا
 شد پس محرر ذکر نام خدا در سل این ذبیحه فائده ندارد
 چنانچه دلائل آن از کتب متعدد خواهد آمد * آری ذکر نام
 خدا بر آن جانور وقتی مفید سل خواهد شد که قبل از ذبح اقول سابق
 و نیت متقدم به رجوع کند و قصد تقرب غیر خدا و تعظیم و خوشنودی
 آن از دل دور کند و بعد از آن آنرا برای خدا بجا آرد یا برای ضیافت
 و دعوت یا برای اهل خود مستخر کند و یا آنرا بگیری تلیک نماید و اسنان
 آنها مانا که آن ذبیحه عائل خواهد شد زیرا چه علت حرمت مرفوع گشت *
 پس حال این جانور سزاوار مثل شراب است که در وقتی که سترده
 آنگو بود و اسکار او را عارض نه شده بود للال بود و هر گاه که
 اسکار او را لالی شد حرام گشت پستروفتی که او را سر که ساختند
 باز بسوی سل رجوع کرده للال گردید * هم چنین آن جانور به ذات
 خود للال بود و هر گاه نذیر نام غیر خدا او را عارض شد حرام گشت
 و چون این نیت قبل از ذبح او دور شد باز للال گردید * اگر
 کسی گوید که با فوری که برای غیر خدا نام زد کرده شود اگر حرام گردد
 پس لازم آن آید که جانوری که بار اده نیسانت احدی و یا بقصد تلیک

برای کسی و اسئال آن معین و مقرر کنند و بنام آن نام زد کنند نیز حرام گردد * چو آبش آنست که صرف همین کردن جانوری را برای غیرند موجب حرمت نیست یعنی از مجز و ذکر کردن آنکه این جانور بران فلان است حرام نمی شود بلکه بر نیت تقرب و تعظیم غیرند بجان آن جانور مقرر کردن سبب حرمت است چنانچه صرف ذبح کردن جانوری برای مهمان و یا برای دیگری یا بران فروختن گوشت آن سبب حرمت نیست بلکه و فیکه جانوری را برای کسی ذبح کنند و صرف ادرات خون او یعنی کستن جان او مقصود بود و تعظیم آنکس از خون ریزی او مطلوب باشد بیشک حرام است * و همچنین اگر جانوری را برای کسی معین کنند و صرف جان آن جانور مقرر نظر باشد و تعظیم آنکس و تقرب او بجان آن جانور مرکب از ظاهر بود پس البته حرام می شود * و این معنی از حرف لام در کلمه ما اهل به لغیر الله که برای اختصار خاص موضوع است مستفاد است چنانچه این معنی از حرف علی که در کلمه ما الذابح علی النصب است مستنبط است * پس معاموم شد که اگر جانوری را برای نخیانت کسی یا قصد تملیک او و اسئال آری بنام کسی نام زد کنند هرگز حرام نمی شود چنانچه جانوری را که برای دعوت اعدی

یا به جهت فروختن گوشت یا بقصد امری دیگر ذبح کنند حرام نمی گردد
 و این چنین نباید فهمید که آن جانور بمجرد ذکر نام غیر خدا بر د
 مثل سگ و خوک حرام می شود و حل آن بهیچ وجه مشروط نیست
 فعوذ بالله من هذه الاوهام فانها انما تنشأ من سوء الافهام
 بلکه وقتی که نام غیر خدا بر نیت مذکوره مذکور شود البته آن جانور حرام
 می گردد بشرطیکه این اراده و نیت تا وقت ذبح آن جانور موجود
 باشد چنانچه تفصیل آن بفرستد تعالی خواهد آمد * اما در صورتیکه نام
 ندای تعالی شهرت دهند و باسم مبارکش نام زد کنند و از آن
 رضا و خوشنودی او تعالی جویند و نیت کنند که از تعالی از فصل
 خود برفتند بلکه از تصدق گوشت آن جانور عطا فرماید بر روح
 فلان برساند پس بلا شبهه از روی قاعده اهل سنت و جماعت
 درست است چنانچه دلائل آن بفضله تعالی مفصلاً خواهد آمد *
 و حاصل آنکه اگر عانوری را برای غیر خدا ذبح کنند باین اراده
 که از ذبح آن جانور خون ریزی او یعنی دادن جان او را مقصود دارند
 و گوشت آن بالذات قصد کنند بلکه به تبعیت ذبح باشد و هم چنین از
 ملاخذه آن شخص بجز از تعظیم و تزیین او چیزی دیگر مثل خردنیدن گوشت
 آن به شخص مذکور یا ارسال نه اس آن برای او ملحوظ ندارند پس درین

صورت آن ذبیح حرام است و تفصیل آن درین رساله از کتب معتدیه و بفضل تعالی خواهد آمد فی تفسیر عبد الصمد و ذکر الامام ابو عاصم العامری محمد بن احمد عن اصحابنا ان سلطانا لودخل بلاد فذبح الناس الذبائح تقربا اليه بذبحها و اراقه دمها لم يحل تناول شيء منها لانه قد اهل بها لغير الله و تقرب بذبحها الى غيره و كان يفرق بين هذا وبين ما يذبحه الرجل لضيفه بمعنى ان صاحب الضيف انما يتقرب الى ضيفه باللحم دون اراقه الدم الا ترى انه لو ذبح شاة باسمه و بسميه و لم يتقرب بها اليه لم يكن متقربا اليه فاما ما يذبح لاجل الامراء عند دخولهم البلاد فانما يتقربون اليهم بالذبح و اراقه الدم دون اللحم فان اللحم لا يحل اليهم ولا يرجع اليهم بشيء من منافعها فلذلك افتراه و كان يحكمها عن بعض المشائخ ان هذه المسئلة وقعت ببعض بلاد ما وراء النهر فاختلف بها فقهاء ما فكتبوا الى ائمة بخارا فتوا بتحريرها برجمه ذکر کرد امام ابو عاصم العامری از علماء ما یسے علمای مذہب اہل حنیفہ کہ مطاطانی اگر داخل شود بشری پس ذبح کنند مردمان ذبیحہ را از جهت تقرب بسوی او بدیج آن ذبیحہ و بر یخفق خون آن ذبیحہ پس حلال نیست گرفتن بیخنی

از آن به جهت آنکه آن ذبیحه آواز کرده نده است بر آن ذبیحه
 برای غیر خدا و تقرب کرده بذبح آن بسوی غیر خدا تعالی *
 و بود امام عاصم که فرقی کرد در میان این عیسی ذبح برای
 قدوم امیر و بادشاه در میان حزی که ذبح کند آنرا مردی
 برای مهمان خود باین معنی که مهمان را جز این نیست که تقرب می کند
 بسوی مهمان بگوشت آن از جهت ضیافت او گوشت آن نه از
 جهت خون ریزی آن جانور * نمی بینی که اگر ذبح کند بزنی را بنام
 آن مهمان و بسبب او و تقرب کند بگوشت آن ذبیحه
 بسوی آن مهمان پس می باشد تقرب کننده بسوی آن مهمان
 بآن بز * اما آنچه ذبح کرده می شود برای امرای بوقت
 در آمدن ایشان در شهر با نهار گام معاد است از سفر چنانچه رواج
 است که بطریق نثار و بھوگ معمول دارند و بر صورت
 تقرب می جویند بسوی امرای و سلاطین بذبح جانوری و
 بخون ریزی او یعنی صرف بجان دادن جانوری نه تقرب
 به گوشت آن جانور به تقریب اطعام و مهمانی او و ازین جهت
 گوشت آن ذبیحه پیشکش ایشان نمی کنند و هیچ از منفعت های
 ظاهری آن ذبیحه بآن امیر نمی رسانند بخلاف مهمانی

که در وقت ذبح برای آن ممان محض دعوت او بنور آید
گوشت آن مقصود می باشد * پس در میان هر دو صورت فرق
ظاهر شده و امام مذکور حکایت می کرد از بعضی مشایخ که این
مسئله واقع شده بود در بعضی شهرها و راء النهر پس مابین فقهای
آن شهر اختلاف واقع شد پس نوشتند این مسئله را سومی
فقهای شهر بخارا و جمهم الله تعالی پس فتوی دادند علمای بخارا به ترمیم
این ذبیحه استغنی * پس معلوم شد که اگر با نوری را برای ضیامت
کسی و یا بقصد نمیک اندی ۱۰ امثال آنها نام زد کنند هرگز حرام
نخواهد شد * و خلاصه سابق و لاحق آنست که اگر کسی نیت کند که
جان این بانور را بنام فلان بجهت تعظیم و تقرب او داشتهم یا برای
تقرب و تعظیم او بنوشم خواهیم ریخت و بنام کس نخواهم ساخت
پس درین صورت این جانور حرام است * برابر است که
وقت ذبح نام آن غیر نوانند و یا نام او تعالی بر زبان راستند * و نیز
برابر است که جانور مرقوم را قبل ذبح او برای آن غیر نام زد
کنند یا بدون تلفظ نام آن غیر صرف در دلی تعظیم و تقرب او
داشته باشند یا آنکه قبل ذبح اصلا ذکر نام غیر یا لفظ آن
نمیرنماید بلکه ابتداءً بوقت ذبح به نیت تعظیم حاضرند از ذبح کنند

پس درین پنج صورت حرام است * اما اگر جانوری را برای
غیر خدا ذبح نماید با آن قصد که عرض از ذبح آن جانور گرفتن گوشت آن
برای آن غیر مقصود دارند ذبح و خون ریزی او را صرف و سببه برای
خدا گوشت او دانند * و علی هذا القیاس اگر از ملاحظه آن غیر اطعام
او از گوشت آن جانور یا ایسمال ثواب از تصدق بگوشت او
برای آن غیر مطاوب کنند پس درین صورت آن ذبیحی حلال
است * و همین ملاحظه فرق است در میان آنکه وقت قدوم باد شاهی
یا امیری در شهری اگر اهل آن بلد جانوری را برای تعظیم او
ذبح کنند حرام است و در میان آنکه وقت آمدن مهمانی یا
رسیدن احدی از سفر در خانه کمی و اشالی آن اگر صاحب
خانه جانوری را برای او ذبح کند حلال است * و به فرق
در میان برد و صورت آنست که در صورت اولی از
ارادت خون آن جانور تقرب بآن پادشاهی جویند و گوشت
آن جانور و خوراندن آن به پادشاه اصلاً مقصود و مطاوب نمی دارند
لهذا گوشت آنرا بجز خود آن پادشاه نمی رسانند بلکه در میان
مردمان تقسیم می کنند بخلاف صورت ثانیه که گوشت آن را
برای خوراندن آن مهمان بیارمی کنند و آنرا می خورند و به نسبت

به بیعت او دیگران را نیز می دهند و اگر کسی گوید که در صورت ثانیه نیز تعظیم مهمان و قادم از سفر ملخوظ می باشد پس چرا حرام نباشد جوابش آنست که تعظیم مهمان اگر چه مطلوب می باشد اما از حیاست او بگوشت آن جانور ملخوظ می باشد نه از اراقت خون آن جانور یعنی از کشتن آن جانور تعظیم آن مهمان مقصود نمی باشد بلکه از دعوت گوشت آن جانور و در به فرق در میان هر دو صورت آن است که تعظیم غیر خدا دادن پیری از اموال در مسرع درست است اما بدان جان حیوانی بدون دادن گوشت آن جانور تعظیم غیر خدا کردن درست نیست زیرا به دادن هرن جان جانوری برای احدی منصوص نیست بجز آنکه بنام آن ذبح کنند خواه از زبان نام آن گویند یا در دل آنرا تصور کنند و این تعظیم خاص برای خداست و از جنس عبادت است و عبادت برای غیر خدا حرام بلکه کفر است پس اگر جانوری را برای حیاست کسی و یا بقصد تمیک برای احدی و امثال آنها نام زد کنند هرگز حرام نخواهد شد و هم چنین با راده حیاست شخصی و یا بقصد دادن گوشت آن برای کسی ذبح کنند اصلا حرام نخواهد شد چنانچه در در مختار است ذبح لقم و الامیر و نحوه کواحد من العظام بحرم

لانه اهل به لغیر الله ولو ذکر اسم الله تعالی و لو ذبح للضیف لا یحرم
 لانه سنة التحلیل علیه السلام و اکرام الضیف اکرام الله تعالی
 و الفارق انه ان قد مها لیاکل منها کان الذبح لله تعالی و المنفعة
 للضیف اولو لیسة اوللر ذبح وان لم یقل مها لیاکل منها بل یدفعها
 لغیره کان لتعظیم غیر الله فتحرم وهل یکفر ففیه قولان خلاصه ترجمه
 آنست که اگر بوقت آمدن امیری و مانند او چون پادشاه و یا وزیر
 یا نواب یا ساجد جانوری را ذبح کند حرام می شود اگر چه وقت
 ذبح نام خدا می آید از زبان بگویند و اگر بوقت آمدن مهمانی جانوری را
 ذبح کند حرام نخواهد شد زیرا به ضیافت سینه حضرت ابراهیم علیه
 السلام است و تعظیم مهمان بخوراندن طعام در حقیقت تعظیم خدا
 است زیرا به امثال حکم او تعالی است و ذوق در میان برد و صورت
 آنست که اگر جانوری را ذبح کرده پیش مهمان نهند تا از آن بخورد
 پس این ذبح برای تعظیم خدا است و گوشت آن برای منفعت
 مهمان است و اگر ذبح کرده پیش آن مهمان نهند بلکه صرف
 بلا حظه تعظیم او ذبح کرده بدیگران بدهند پس این ذبح برای
 تعظیم آن مهمان است پس حرام نخواهد شد و در کفر ذبح اختلاف
 است و پستتر استنی است که در نیجافه بیان است بکوش

انعمان باید شنید و ایمان و دل باید کوشید گسائیکه شریعت
سینه را اشعار خود ساخته اند و هر که بدعت سایه برداخته اند پس
اعتقاد قوی است که تسلیم خواهند نمود که فی الحقیقت مورد مضمون
فیض مشخون آیه و اذیه الهمد ایہ اذا تتلی علیہم آیاتہ زاد تہم ایماناً
ایشانند یعنی وقتی که تلاوت کرده می شود بر مومنان آیت های قرآن را
زیاده می کند آن آیات ایمان ایشان را یعنی هر گاه علمی
از احکام قرآنی بر ایشان خوانده می شود آنرا قبول می کنند و ایمان
می آرند پس به نسبت سابق ایمان ایشان قوی و کامل
می شود و یا آنکه معتقدات ایشان زاید می گردد اما گسائیکه
بیر و طریقه کفار و تابع سنت آباء و اجداد تجار خود اند گمان
غالب است که بجز قبول نخواهند آورد که فی الواقع ایشان
مصدق قنوی عبرت انتمای قوله و تعالی اند که در جزوه هفتم
در سوره مائده است اذ اقبل لهم تعالوا الی ما انزل الله والی
الذہول قالوا احسبنا ما وحی ناعلیہ آباءنا اولوکان اباہم لایعلمون
ہیأولایہم و ن یعنی وقتی که گفته می شود برای ایشان که بیاید
سوی پیغمبری که نازل کرده است او را خدای تعالی و رجوع
آرید سوی پیغمبر پس می گویند که بسند است ما یان را پیغمبری که

یافتیم ما پدران خود را بران پخیر ما پس الله تعالی در شان ایشان می فرماید که اگر پدران ایشان پخیری رانه دانند و بوجهی راه راست نیابند و آن اینست که عادت هندوان و مشرکان است که هرگاه این مار را حاجتی می افتد پس جانوری را بنام نبی و یا شیطان یا جنی بقصد تزیب بآنها و یا به تعظیم آنها بامید حاجت روائی از آنها نام زد می کنند و برای او نذر می سازند و از آنجا که ایشان مشرک محض اند بر حسب نذر سابق بنام آن غیر نیز ذبح می کنند و وقت ذبح نام آن را بر زبان می آرند اما مسلمانان عوام از اهل هند و بنگاله که آباء ایشان از قوم هند مردود بودند این طریقه سیه آبی را باقی داشته اند و هرگاه ایشان را ضرورتی در پیش می آید پس بمقتاباه کفار جانوری را بنام بزرگی نام زد می کنند و مقصود ایشان بجز از تزیب بآن بزرگ و خوشنودی و تعظیم آن ولی بوسیله دادن جان جانوری پخیری دیگر مانع نمی باشد چنانکه از مشاهد احوال و اعمال ایشان که ناطق بران است بزرگ ظاهر و باهر است و آینده تفصیل آنها بمونه تعالی مذکور خواهد شد لیکن ایشان در میان کفر و اسلام نشاط کرده اند که جانوری را پیش

از ذبح او بنام غیر خدا معین می کنند و نظایر آن بر حسب عادت اهل اسلام نام مبارک خدای تعالی وقت ذبح آن بر زبان می رانند. بخلاف مشرکین که همه وقت نام آن غیر ذکر می نمایند. اگر کسی گوید که بانوری را اگر چه پیش از ذبح بنام غیر خدای تعالی مرتزقی نمایم اما هرگاه وقت ذبح بنام خدای تعالی ذبح می کنم و برای او می سازم پس چرا اسلالم باشد؟ جوابش بچند وجه است اول آنکه وقت ذبح نام خدا گرفتن صرف بر حسب عادت مستمره مسلمانان است که در وقت ذبح نام خدای تعالی بر زبان می رانند و هرگز نیت و قصد ایشان برای خدای تعالی نمی باشد و دلیل بر این دعوی آنست که وقتی که سواهی جانور چیزی دیگر را از قسم اطعمه و غیره بنام غیر خدا معین می کنند و بر ذمه خود مانند می نمایند اولاً آن شی را برای آن غیر نام زد می کنند پستروقت ادای آن بخیر نیز نام آن غیر می خوانند و می گویند که این بخیر نام آن غیر است و هرگز نمی گویند که این بخیر نام خدا است چنانچه در فاتحه و سیمیه معمول و مروج افتاده است که اولاً وقت خریدن آن بخیر یا وقت آوردن آن بخانه خود می گویند مثلاً که این نیز نام امام حسین است مثلاً و بعد تیاری آن وقت ذبح می زنند نیز

می گویند که این پنج نام حسین رضی الله تعالی عنه مقبول شود
و با بابا نجباب نذر است و یا بخت حضرت ایشان نیاز است و
امثال آنها پس ازین صفت ظاهر می نمرد که نام خدا وقت
ذبح جانور مذکور گفتن بمجرد رواج و عادت است چنانچه بسم الله
گفتن و تمت خوردن و خوردن خواه طعام حلال باشد یا حرام
و در خانه خود باشد یا در مجلس دعوت بلکه در همه کار و بار خواه
آن کار شکر باشد یا غیر و طاعت باشد یا معصیت همه وقت
بسم الله می گویند و حال آنکه وقت خوردن طعام حرام و یا وقت
فعل معصیت بسم الله گفتن گناه است و سر درین آنست که اکثر
مردمان گمان می برند که ذکر کردن نام خدا تعالی برای ذبح ضرور
است چنانچه کار دین و تراشیدن رگهای کردن و امثال آنها برای
ذبح شرط است برای هر که باشد و بقصد بهره بود برای ضیافت مهمان
باشد یا برای دعوت شادی و غیره یا برای صدقه و یا برای
اضحیه و یا برای حقیقه و یا برای خدای تعالی و یا برای غیر خدای
تعالی بود یعنی این همه از لوازم و شرایط طریقه اسلام است
چنانچه اکثر عوام درود و سوره فاتحه و اخلاص را برای فاتحه عرفیه ضروری
می شمارند و می پندارند که این همه در هر فاتحه رسمیه شرط است برای

هر که باشد خواه تصدق بنام نه‌ای تعالی مطلوب باشد یا برای ایصال
توابع برای مبتدی منظور باشد و یا برای تتریب و تعظیم
یا حدی مقصود بود یا بنام مرده مُسَدِّد و رشود چنانچه این معنی در میان
ملایان جاهلان و پیرزادگان نالایقان و نونندگان ان نادانان
معمول و مشهور است * جواب دوم آنکه منجمه مشراط ذبح
و دشرط دیگر است * اول آنکه از زبان نام شریف او تعالی
آورده شود * دوم آنکه در دل نیز تعظیم او تعالی مانع و مقصود
بود پس اگر یکی ازین هر دو فوت شود ذبیحه حرام خواهد شد چنانچه
در جامع الرموز مرقوم است *فلو سمی علی ذبیحة و ذبح لغيره لم یحل*
وانما قلنا لله لانه لو سمی و ذبح لقل و م امیرا و نحوه من الذمائم الیحل
لانه ذبح تعظیم الله تعالی ولو سمی ولم ینزل الیحل * *سلاحه عبارت*
مرقومه آنست که اگر وقت ذبح جانوری بسم الله گوید بر او اما
ذبح کند برای غیر خدا تعالی حلال نمی شود آن جانور و جز این
نیست که برای خدا باشد زیرا چه اگر بسم الله گوید و ذبح کند بحمت
تعظیم امیری و مانند او کسی از بزرگان پس آن جانور حلال
نمی شود زیرا چه ذبح کرده شد آن جانور بحمت تعظیم آن امیر نه برای تعظیم
خدا تعالی * و در صورتیکه از زبان بسم الله گوید و در دل اصلا

تَعْظِيمِ اِحْدَى نَيْتٍ كُنْتُمْ تَعْظِيمِ خُدا وَنَهْ تَعْظِيمِ غَيْرِ خُدا لَعَلَّ تَحْوَاهُمْ شَدِيدٌ
وَيَزِدُّ رَحْمَتِي اسْتِ ذَبْحِ شَاةٍ لِّلضَيْفِ وَذِكْرِهِمْ اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ بِحُلِّ
اِكْلِهِ وَلَوْ ذَبَحَهُ لِاجْلِ قَلْبِ وَمِ اَمِيرٍ وَوَاحِدٍ مِنَ الْعِظَمَاءِ وَذِكْرِهِمْ اللهُ
عَلَيْهِ بِحُرْمِ اِكْلِهِ لِانْ فِي الْمَحْتَمِلَةِ الْاَوَّلَى كَانَ الَّذِي ذَبَحَ لِاجْلِ اللهِ تَعَالَى
وَذِكْرِهِمْ اللهُ اَيْضًا لِهَذَا يَضَعُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ لِتَاكُلَ بِخِلَافِ الْمَحْتَمِلَةِ
الثَّانِيَةِ لِانْ ذَبَحَهَا لِاجْلِ تَعْظِيمِ الْمَلِكِ لَتَعْظِيمِ اللهِ تَعَالَى لِهَذَا يَضَعُ
بَيْنَ يَدَيْهِ لِتَاكُلَ بَلْ يَدْفَعُهُ اِلَى غَيْرِهِ خلاصه عبارت مرثومه آنست
که اگر کسی بزنی را برای مهمانی ذبح کند و نام خدا بر آن جانور بخواند
حلال می شود و اگر وقت در آمدن امیری یادگیری از سرداران
ذبح کند اگر چه نام خدای تعالی بر آن جانور بگوید حرام می گردد
زیرا پند در صورت اول برای تعظیم خدای تعالی ذبح کرده شد و نام
خدا نیز بر او خوانده شد و برای تعظیم مهمان ذبح کرده نه شد بلکه
برای خوراندن او ذبح کرده شد و ازین جهت گوشت آن را
پسش مهمان می نهند و او را می خورند بخلاف صورت ثانیه که
ذبح آن جانور برای تعظیم امیر بوده است نه برای تعظیم خدای تعالی
و نه برای خوراندن آن امیر و همین وجه است که گوشت آن را
پسش آن امیر نمی برند و بر سر خزه او نمی نهند بلکه بدیگر آن بخش

می‌کنند * و نیز از فتاوی ذمه و در مختار و استبانه و عالم‌گیری
دلائل آن خواه آمد * و از این جا است که اگر وقت ذبح جانوری
نام خدا بگویند و در دل نیت شکر بر عطسه و یا شکر بر امر دیگر باشد
آن جانور حرام می‌گردد چنانچه در هدایه در کتاب الذبائح
است ولو قال الحمد لله او سبحان الله یرید به التعمیه حل
ولو عطس عند الذبح فقال الحمد لله لا یحل لانه یرید به الحمد
طی الفعمه دون التعمیه * نلاحظه اش آنکه اگر کسی وقت ذبح
جانوری الحمد لله یا سبحان الله بگوید و نیت کند که این کفتمن
من برای ذبح است یعنی تعظیم او تعالی بذبح آن جانور اراده
کند حلال می‌شود * و اگر وقت ذبح جانوری عطسه زند پس الحمد لله
بگوید و از کفتمن آن کلمه شکر بر عطسه مقصود دارد حرام می‌شود
زیرا به درین صورت از کفتمن الحمد لله شکر بر عطسه مراد شده که کفتمن
نام خدای تعالی برای ذبح پس برین تقدیر خواندن نام خدا
برای ذبح مستحقق نه شده * و علی هذا القیاس در صورت
مسئله یعنی بر تقدیر یک وقت ذبح جانوری بسم الله بخوانند
اما تنزیب و تعظیم غیر خدا مانع باشد و ادای نذر بغیر الله مقصود
بود پس کفتمن کلمه بسم الله و ذکر کردن نام خدا برای ذبح

مقتود نمی باشد بلکه بر عایت عادت مسلمانان است چنانچه
 سابق گذشت * پس هرگاه ثابت شد که در صورت مسؤل
 نام او تعالی وقت ذبح گنهن صرف بر حسب عادت و رواج
 خود بر زبان می رانند و در دل این کافیت تعظیم خدای تعالی اصلا
 مقصود نمی باشد بلکه تعظیم آن غیر باقی می ماند پس ولی شبهه آن ذبح
 حرام است زیرا پند نیت تعظیم اسم تعالی که یکی از مشراط ذبح
 است در صورت مسؤل منقود است * جواب سوم
 آنکه لفظ اهل در ما اهل به لغیر اسم مطلق است که وقت ذبح
 نام خدا گویند یا نه گویند یعنی جانوری که برای غیر خدای تعالی مقرر
 کرده شود حرام است برابر است که وقت ذبح او نام
 خدا گفته شود یا نه و قاعده اصول فقه است که نص مطلق را
 بر اطلاق او جاری داشته خواهد شد یعنی حکم او را بقیدی
 مقید کرده نخواهد شد چنانچه در کتب اصول مرقوم است
 حکم المطلق ان یجری علی اطلاقه * جواب چهارم آنکه لفظ
 مادر ما اهل عام است که در وقت ذبح آن جانور نام خدا ذکر کرده
 شود یا نام آن غیر و قاعده اصولیه است که حکم العام ان یعمل
 به مع ما یشترک له و جواب پنجم آنکه در صورت مذکور بر زبان

نام خدای تعالی گفته می شود و در دل نام غیر خدا متمسک می باشد
 پس معتبر همان خواهد بود که در دل باشد زیرا به قاعده شرعی است
 که اگر زبان و دل مختلف شود پس اعتبار مردل راست
 چنانچه در نیت نماز اگر از زبان نیت نماز ظهر گوید و در دل نیت
 نماز عصر کند پس نماز عصر معتبر خواهد بود چنانچه در اشباه و نظایر
 در سبحت تاسع مرقوم است «و اذا اختلف القلب واللسان
 فالمتبر ما فی القلب و نیز حدیث شریف متواتر انما الاعمال بالنیات
 بر این معنی دلیل ناطق است و نیز حدیث مشهور ان الله لا ینظر
 الی اعمالکم بل ینظر الی قلوبکم و نیا بکم برین مد عاشا به صادق *
 و شمر ضرب المثل زبان زد خلیق بر این دعوی گواه و ائق اعنی *
 بر زبان تسبیح و در دل گاد و خر * این چنین تسبیح کی دارد اثر *
 آری نام خدا وقت ذبح و قتی قائم، خواهد داد که نیت سابقه
 از دل ظلمت منزل خود دور کند و نیت تعظیم او تعالی در دل
 خودش در آرد چنانچه بقائمه کور شد و لا تخافن من ینبئکم
 اما بعضی از جمال که بر سم قدیم مرقوم مبتلا اند و از آباء و اجداد
 ابا من جل بعبادت مستمره خود مستقیم اند درین مقام کج نمی
 می کنند و تاویل و توجیه می نمایند و می گویند که از تعیین بانوری بنام

بزرگی همین قدر ملحوظ و مقصود میدارند که نذر برای خدای نمایند
و ثواب خوراندن گوشت آن بروح آن بزرگ میرسانیم
جوابش بچند وجه است ۱ اول آنست که چنانچه در باب تسمیه
سان شام مخالف جنان شام است یعنی بزبان نام خدای آرید و
در دل تعظیم غیر خدای دارید هم چنین این سخن سزی شام خلاف
اعتقاد شام است زیرا چه عمل شامناطق بانست که مقصود شامتزیب
و تعظیم بغیر خدا است و نذر برای خدا هرگز نیست * چرا که اگر
فی الواقع نذر برای خدای تعالی و ایصال ثواب خوراندن
گوشت آن برای بزرگی مقصود و منظور می دارید پس
چرا از شی بند و ر خود می خورید و آب و آباء خود را می خورانید
و چرا بطریق تحفه و هدیه به مردمان می فرستید و بر نظر حقوق دوستی
و آشنائی و خویشی بدوستان و آشنایان و خویشان
می دهید بلکه بلاخطه^۱ هل جزاء الاحسان الا الاحسان اغنیارا
دعوت و خیانت نموده می خورانید و حال آنکه چیزی از اینها
در شی مندر جایز نیست و هرگز وفای آن نذر نمی شود بلکه ادای
آن بر ذمه نادر باقی می ماند لمان فی الفتاوی العالمگیریة فی کتاب
الاصحیة وان اوجبت بالفذر فلیص لصاحبها ان یاکل منها هیأ

ولا ان يطعم غيره من الاغنياء هو ان كان الناذر غنيا او فقيرا لان
 هبيلها التصدق وليس للمتصدق ان يأكل صدقته ولا ان يطعم
 غنيا انتهى * خلاصه عمارت مرقومه آنست که اگر کسی اضحیہ را
 نذر کند پس جایز نیست برای ناذر که چیزی از ان اضحیہ
 بخورد و نه اینکه اغنیاء از ان بخورند برابر است که ناذر مرقوم
 غنی باشد یا فقیر زیرا به حکم شی منذر تصدق است و تصدق را
 جایز نیست که خود از صدقه خود بخورد یا غنی را بخورد * وفي البحر
 الرائق لا يجوز دفع الزكوة الى ابيه وجده وان علا ولا الى ولد
 و ولد و له و ان هفل وفيه اشارة الى ان هذا الحكم لا يختص
 بالزكوة بل لكل صدقة واجبة لا يجوز دفعها اليهم وقيد بالزكوة لان
 المنفل يجوز للغني كما للهاشمي والصدقات المفروضة والواجبة
 كالعشر والكفارات والنذور و صدقة الفطر فانها لا يجوز صرفها
 للغني لعموم قوله عليه السلام لا تحل الصدقة للغني واخرج المنفل
 منها لان الصدقة على الغني هبة * خلاصه آنکه دادن زکوة به پدر
 و جد خود اگر چه بالا باشد جایز نیست و بهم چنین دادن آن به پسر
 و پسر پسر اگر چه فرودتر به درست نیست * و این حکم بزکوة
 مخصوص نیست بآنکه حکم بر صدقه واجبه لاممکن است اما صدقه نذرا

پس جایز است هفت آن شخص غنی دانستی و جمیع اسام
 صدقه سز و ضمه و واجبیه بشخص غنی دادن درست نیست مانند
 عشر اراضی لاخراجی و جمیع انواع کنفارات و مال منذور و صدقه فطره
 و فی العموی لو رکب فی البحر و نذر علی نفسه انه ان وصل الی البر
 ما لمان یتقرب قربانا لازمه الوفاء و لا یاکل منه و یتصدق به
 علی الفقراء لافنی الاغنیاء و خلاصه آنست که اگر کسی بر کشتی سوار
 شود و نذر کند که اگر سن به صحت و سلامت به نشکی برسم
 تا جانوری را قربانی خواهم کرد پس درین صورت و قای
 آن واجب است و خود چیزی از آن نخواهد خورد و به شخص غنی
 نخواهد داد بلکه تمامی آنرا بر فزاء و مساکین صدقه خواهد کرد
 پس از افعال مذکور شما صاف ظاهر شد که مقصود شما از نذر
 جانوری بنام بزرگی همین قدر است که آن جانور را بقصد تقرب
 بآن بزرگ ذبح خواهید کرد و ایصال ثواب نورانیدن گوشت آن برای
 آن بزرگ اصلا منطلوب شما نیست لمانی العموی حاشیه الالهیه
 و النظایر فی کتاب الذبایح حاصل الکلام ان الذبح المقنون
 لذلک الله تعالی اذا کان قبل قیوم قادم لیبیاً لقیافته اوبعد
 لایومه یرحمه الذلک فلا شبهه فی جوازہ بل بمنزله ذبیحی جوازیکل

فذلك المذ بوح واما اذا كان عند السهم فالتكافؤ كان القصد ذلك
 فالحكم ما ذكرنا وان كان لمجرد التعظيم فحرام والمذ بوح ميتة
 وما بطئه انه ان طبع وقد المضعف فهو للضيانة وان امر الذابح
 ان يتوازع النامس كما هو معروف ببلد تنافه ولمجرد التعظيم وحكمه
 ما علمت انتهى خلاصة عبارات حموي آنت که وقتی که
 امیری در شهری داخل شود و مردمان آنجا با توری را برای
 او بنام او تعالی ذبح کنند پس آن ذبح پر دو صورت
 است یکی آنکه پیش از رسیدن او و یا پس از در آمدن
 او بعد زمانی جانوری را برای مهمانی او ذبح کنند و از گوشت
 آن سامان و اسباب ضیافت او مهیا نمایند پس آن ذبح
 بی شبهه جایز است بلکه مستحب است و خوردن آن
 درست است و دوم آنکه در وقت در آمدن او و پروری
 او ذبح کنند درین صورت نیز اگر همان دعوت و ضیافت
 پر خوراندن گوشت آن جانور بآن امیر مقصود دارند پس
 این صورت نیز جایز و درست است و اگر در صورت ثمانه
 صرف تعظیم آن امیر از مجرد ذبح او یعنی از خون ریختن او
 مقصود باشد پس آن ذبح حرام است و آن ذبحی مثل

مردار است و علامت این آنست که اگر بعد ذبح گوشت
 آنرا پیش آن امیر برند و او را خوراند پس این ذبح برای
 ضیانت و دعوت اوست و بی شبه درست است و اگر
 آن امیر را خوراند بلکه بمردمان حواله کند تا آنها در میان
 خود مابخش نمایند پس این ذبح برای تعظیم اوست و بی شک
 حرام است انتهی * پس ازین مضامین صاف ظاهر شد
 که هرگاه گوشت آن جانور مندر را خودی خورد و بآباء و اولاد
 و اقربا و انبیاء و دوستان تقسیم نماید و تمام آنرا به فقرا
 خاصه تصدق نمی کند مفهوم شد که مقصود شما مجرد ذبح است
 برای تعظیم آن بزرگ و این فعل و آن شیء حرام است *
 و هرگز نذر برای خدا و ایصال ثواب آن بر روح آن بزرگ
 مقصود نمی داری بلکه فعل مذکور شامل کردار هنودان است
 که بزی را بنام تبی بلی می دهند و آنرا ترک می بندارند و خود
 نازر و اقرباء و اجبای او می خورند بلکه بیماران و کودکان را
 نیز بامید شفا و برکت می دهند * اگر کسی گوید که ما نذر می کنیم باین نیت
 که این جانور را بنام خدا ذبح کنیم و بنجایشان و دوستان
 بجز را نیم خواه انبیاء باشند خواه فقراء پس البته ایشان

ز انور انیدن جایز خواهد شد و ما مطلق نذر نمی کنیم و نه برای فقرا
 خاصه تا آنکه بر من واجب آید که بفقرا تصدق کنم و خاصش آنکه
 ما چنانکه مذکور کنیم همچنان وفا می نایم جوایش بدو طریق است
 اول آنکه اگر نذر برای اغنیای خاصه می کنید یعنی بنام اغنیای نام زد
 می نایید و یا برای اقربای اغنیای یا برای گروه دیگر از قسم اغنیای مانند
 دوستان تو بگزان و امیران و تاجران و امثال ایشان پس
 شد عا این نذر صحیح نیست * لِمَا فِي الْقَنِيَةِ قَالَ ان قَدَم غَايِبِي
 فَلِلَّهِ ان اَخِيْف هُوَ لاءِ الْقَوْمِ وَهَمِ اغْنِيَاءِ لَا يَصِحُّ * و هرگاه ثابت
 شد که صورت مزوضه شما نذر شرعی نیست و بد آنچه تاویل قول و
 فعل خود می کنید شرعاً صحیح و درست نیست بلکه مخالف شرع و باطل
 است پس ازین نیک هویداشد که مقصود شما نذر برای
 خدا و ایصال ثوابش بروح بزرگی که به تکلف می گوئید هرگز نیست
 بلکه صرف نذر برای آن بزرگ است * علاوه بر این آنکه
 خور انیدن خویشان و دوستان پیاس داری عبادات
 و بر عایت مهابات و بلا حظ رستم مجازات که در حقیقت مبادات
 و مباحث است هرگز ثواب در آن ضروری نیست تا به دیگری
 چه رسانید شود پس معلوم شد که شما از نذر مذکور و از ذبح مرقوم

مجرد تقرب و تعظیم غیر خدای تعالی قصد کرده اید و این حرام هر چه
 نزد نامی علماء و کفر جمیع بر حسب قول اکثر فضلاء است چنانچه
 دلائل آن از کتب فقهیه و فتاوی خواهد آمد انشاء الله تعالی و
 طریق دوم آنکه اگر نذر مطلقاً می کنید یعنی تخصیص بفقراء و یا با قربا
 یا با غنیاء نمی کنید پس شرعاً مہر آن نذر فقرا اهد و با غنیاء
 و اصول و فروع دادن هرگز درست نیست چنانچه سابقاً مذکور شد
 جواب دوم از اصل سوال بعضی جمال ساسین آنکه گوشت
 آن جانور را تبرک می بندارید و خوردن و خوراندن آن موجب ثواب
 می دانید چنانچه معمول اکثر عوام است که گوشت سی منی که بنام
 حضرت بوعلی قلندر قدس سره نذر و نیاز می کنند بپاران را بابت صحت
 و عافیت و کودکان را بتوقع حفظ از آفات و بیامات و از دیاد
 قوت و طاقت و زنان حاملان را بطمع حفظ حمل و سهولت وضع
 حمل و ولادت می خوراند و همچنین توشه بنام حضرت بابرکت
 میر ببران اعنی سید ناد مولانا شیخ عبدالقادر محی الدین
 جیلانی قدس سره را بلور تبرک می خوردند و صلوات را می خوراندند
 بگنهار و مجار نمی دهند و تقییر آن توشه زیاده از حد می نمایند چنانچه خود
 مؤلف این رساله مسکنه قریه پهلواوی را که قریب ۸۰ غلط آباد

است بچشم خود دیده که شخص فاتحه خوان ادا توشه مرقومه را برودی خود داشته حضرت پیر مبرور را حاضر و ناظر دانسته دست بسته استاده مدح و ثنای او بشان بطور خطاب می خواند بعد حاجت خود را از آن حضرت می طلبد بستر جماعتی که در آنجا حاضر شده باشند مودب نشسته می خورد و در وقت خوردن او گفتگویی کنند تا آب دهان ایشان در آن توشه یافتند و پس خورده خود را در جای که پایمال مردمان کرده می اندازند حتی که بعضی در ایشان محتاط این قدر احتیاط می ورزند که بعد خوردن توشه مرقومه آب مضمره خود را در خدق کشیده می اندازند و علی هذا التیاس وقت بیماری آن جنب و حایض و نهار ادست رسانیدن بآن نمی دهند و کمال احتیاط از اختلاط است بآء دیگری نمایند * و علی هذا المسئوال تعظیم اشياء منذوره بر حسب تعظیم بزرگی که نام آن مذرمی کنند بچای آرد پس ازین افعال نیز صاف ظاهر می شود که مقصود ایشان مذر برای آن بزرگ است و هرگز اوصول ثواب بآن بزرگ منقول نیست * جواب سیریم از اصل تاویل چه حال مذکورین آنست که مولانا عبدالعزیز زرح فرموده اند که رای آنها باین شان یک نکته کافی است که بایشان باید گفت که

هرگاه شما ذبح کردن جانور بنا بر غیر خدا نذر می کنید اگر عوض آن
 جانور گوشت بهمان مقدار خریده بفرزاد بپسندید پس شما آن نذر
 ادا می شود یا نه اگر می شود راست می گوئید که مقصود شما از ذبح
 غیر از گوشت خود را بدین برای ثواب آن مرده نود الا تقرب
 بذبح او بان میت کرده اید و این شرک صریح است انتهی *
 اگر کسی گوید که بر تقدیر مرقوم که نذر کند کورا ادا نمی شود همیشه
 آنست که نذر همان جانور مخصوص را نذر کرده و گفته که این جانور
 را نذر کردم پس با وجود موجود بودن اصل نمی سزد و قدرت
 بر ادای آن دادن عوض او چگونگی درست خواهد شد زیرا چه قاعده کلیه
 شرعی است متى امکان العمل بالاصل لا یجوز العمل بالبدل
 چنانچه وضوء و نیت که با وجود قدرت بر آب هرگز نیت درست
 نیست نه جهت آنکه تقرب بذبح او بان میت نموده می شود *
 جوابش آنست که تخصیص مال سزور در شرع لغو است و نذر
 بان نمی مخصوص هرگز مختص نمی شود بلکه با وجود قدرت بر اصل
 نمی سزور دادن عوض آن خواهد نیت آن خواهشی دیگر از جنس
 شی سزور درست است لما فی الدار المختار و النذر من اعتکاف
 او حج او صلوة او غیره غیر معلق لا یختص بزمان و مکان و درهم و

و فقیر فلو نذر ان یتصدق یوم الجمعة بمائة بهذه الدراهم علمی فقیر
 فلان فخالف جاز بخلاف النذر المعلق فانه لا یجوز تعجيله قبل
 وجود الشرط * مثلا عند عمارت و زینت آنست که اگر نذری را
 بزمانی و مکانی و بی چیزی خاص و به شخصی مخصوص مقید کند پس
 آن نذر بان قیود منحص نمی شود بلکه بدون آن شرط نیز ادا کردن
 درست است * مثلا اگر کسی نذر کند که سن صدقه خواهم داد و بروز
 جمعه در شهر که باین درسم بر این فقیر بعد از آن ناذر غلامت
 آن کند مثلا بروز پنجشنبه در شهر مدینه بدرسم دیگر بر فقیر اجنبی
 صدقه ده پس آن نذر جاز خواهد شد و ادا صحیح خواهد گشت
 مگر نذر معلق بشرط چیزی که بدون آن شرط جایز نیست * مثلا اگر
 کسی گوید نذر کردم که اگر فلان مقصود من حاصل شود این قدر
 مال در راه خدا صدقه خواهم داد پس قبل حصول مقصود ادا
 کردن جایز نیست فی السواجیة نذر ان یتصدق هذه المائة
 الدراهم یوم کذا ملک فقیر کذا فتصدق بمائة اخرى قبل مجي
 ذلک الیوم ملک مسکین آخر جاز و فی العالم کیریة رجل قال ان
 نجات من هذا الغم الذي انا فيه فعلى ان اتصدق بعشرة دراهم
 خبز فتصدق بعین الخبز او بثمانه یجزیه * و ایضا فیها لو نذر هذا

الی راهم متصلق بغیرها من نذره جازمه و فیها ایضاً رجل اشترى شاة
 الاضحية و اوجبها بلمانه ثم اشترى اخری جازله بیع الاولی * و فی
 الرسائل الزینمة اعلم ان تعیین الناذر الی النار و الدرهم و الفراء لغو
 اگر کسی گوید که مقصود از نذرها جانوری بنام سببی آن دارم
 که هر ثوابیکه از ذبح و اداقت خون این جانور حاصل شود
 بروح فلان میت برسد زیرا چه بمگرد ذبح و اداقت خون نیز عبادت
 است و تصدق بگوشت آن عبادت دیگر است چنانچه در
 اضحیه که صرف ذبح واجب است و تصدق گوشت آن واجب
 نیست بلکه مستحب است پس همچنانکه ثواب تصدق اموال
 را بروح مردگان رسانیدن جایز است ثواب مُجَرَّد ذبح
 جانوری برای سببی بخشیدن چاره و اتقوا به دو از آنجا که صرف
 ذبح آن جانور منظره و رسد نور است و گوشت آن ملحوظ و ملحوظ
 نیست لکن ذبح آن جانور را به نیست ابعمال ثواب آن بروح
 سببی ادا می کنیم و گوشت آنرا خود میخورم و بفرزند این و پدر این
 و آشنایان می خورم مانند گوشت اضحیه * پس ازین لازم
 نمی آید که تقرب بذبح او برای آن میت کرده ام * علاوه برین آنکه
 اضحیه از طرف میت جایز است و مغیثش بر آرزین نیست که

قربانی کردن و ذبح نمودن با اسم خدای تعالی و ثوابیکه بر آن
 مترتب شود بآن مرد داده شود و خوردن گوشت این انجویه
 جایز است منجی را و اولاد و نیا، ادر العافی السراجیه رجل صحیح
 فن المیت جاز و لا یلزم التضیق بالکل الا اذا کان بامر ۰ و فی
 الحماذیه من ذبح من المیت فهذا علی الوجهین امان ید بع
 بامر ۰ و بغير امره فعلی الوجه الاول لا یتناول من لحمه و هو المختار
 لان التضحیه تقغ للمیت و فی الوجه الثانی یتناول و هو المختار
 لان الذبح حصل ملک مملکه و الثواب للمیت ۰ خلاصه عبارت حمادیه
 این است که انجویه کردن از جانب مرده برد و وجه است
 اول آنکه میت در حالت حیات خود وصیت کرده باشد که از مال
 من تضحیه از طرف من خواهد کرد پس درین صورت خوردن
 گوشت آن جایز نیست بلکه تمام آنرا تصدق کردن بر فقرا واجب
 است زیراچه انجویه ملک میت است و از جانب او تضحیه کرده
 شده است پس بر حسب وصیت او تمام گوشت آنرا تصدق
 کردن ضرور است ۰ دوم آنکه بدون ایضا، میت کسی از ورثه
 او یا غیر ایشان تبرعاً از جانب خود برای میت مرقوم تضحیه نماید پس
 برین تقدیر منجی را خوردن گوشت آن و نورانیان آن اصول

و فروع خود را جایز است زیرا به انجیبه ملک منسحبی است پس
 او را اختیار است که در ملک خود بهر وجه که خواهد تصرف کند اشتهای
 الترجمة * پس چنانکه ترجمه از مجرد ذبح جانور بدون تصدق گوشت
 آن صحیح است پس مذکور به مجرد ذبح جانوری بدون تصدق
 گوشت آن نیز جایز نباشد * و این بدو وجه است اول آنکه تصدق
 بذبح جانور بدون تصدق گوشت آن در شرع وارد نشده زیرا چه
 جان حیوان مملوک آدمی نیست * و از این جا است که کشتن مولی
 غلام خود را حرام است اگر به سبب شبهه تفصیص ساقط
 می شود و همچنین کشتن نفس خود حرام است * و همین علت است
 که اقرار مولی به کشتن غلام او کسی را صحیح نیست زیرا به این اقرار
 بسوی جان او راجع است و جان مملوک او نیست
 بخلاف اقرار او به مملوکیه غلام خود برای شتمنی دیگر صحیح
 است زیرا به این اقرار بسوی بدن غلام خود متعلق است و بدن
 او مملوک مولی است و مولی را اختیار است که بهر تصر فیکه
 خواهد در شش مملوک خود نماید چنانچه در هدایه در کتاب
 الجنایات است و فعله بنفسه هل فی الدنیا معتبوفی الآخرة
 حتی یاتم علیه * و ایضا فیها فی الكتاب الحجرات العبد مبقی علی اصل

الحرية في حق الدم عملا بالأدوية حتى لا يصح اقرار المولى عليه
 بالحدود والقصاص خلاصه عبارت به این است که فعل
 شخص در ذات خود در دنیا عفو است اما در آخرت معتبر و ما خود
 است یعنی اگر کسی ذات خود را جرحت کند یا بکشد پس
 در دنیا مواظب آن نخواهد شد یعنی پادشاه او را جزئی ممر نخواهد
 داد اما در آخرت گناهکار خواهد شد و غلام در حق جان خود در حکم آزاد است
 و ماهو که کسی نیست و در حق تن و بدن او در حکم سباع و اسباب است
 و از این جا است که اقرار مولى بر غلام خود بدو قصاص برای شخصی
 غیر صحیح نیست زیرا چه حد و قصاص متعلق بجان غلام است پس
 این اقرار مولى بجان غلام راجع است و جان او ماهو که مولى
 نیست اما اقرار مولى به ماهو کیت او برای غیر درست است
 زیرا چه ماهو کیت غلام متعلق بدن و تن او است و بدن او
 ماهو که مولى هست و هرگاه جان جانور ماهو که آدمی نیست پس
 جان او را برای غیر جان آفرین دادن در سبب نیست تا
 ثواب بر آن مترتب تواند شد پس ایصال ثواب آن
 غیر مبتدراست * دیگر آنکه هرگاه جان جانور ماهو که آدمی
 نیست پس نذر به مجرد ذبح که عبادت از دادن جان او است

نیز جایز نخواهد شد زیرا چه مملوک شدن شی مذکور شرط
صحت نذر است لعمری الرهائل الزینیه ومن شرط النذر ان
یکون العبد ورملمه کاللفاذر یعنی از شد ابط نذر آن است که شی
مذکور مملوک ناذر باشد * و در مشکوه در جلد ثالث در باب
الایمان والنذور مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم ولیس علی ابن آدم نذر فیما لایمک یعنی لازم نمی گردد
بر فرزند آدم نذر در بخر بک مالک آن نیست * و نیز در باب
النذور است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا دفاع لنذر
فی معصیه ولا فی لایمک العبد یعنی صحیح نیست و فای نذریکه در
معصیت بود و نذریکه در شی غیر مملوک باشد انتهی بخلاف مال
که مملوک آدمی است و بد بگری دادن جایز است پس ثواب
بر آن نیز مترتب می توان شد پس دادن ثواب آن بد بگری
نیز صحیح خواهد شد * پستر دانستی است که شرط صحت نذر
چند چیز است * اول آنکه شی مذکور مملوک ناذر باشد چنانچه از رسایل
زینیه و مشکوه منقول شده * دوم آنکه از تمام عبادت بود یعنی از
جنس معصیت و اباحت نباشد * سیوم آنکه از قبیل عبادت مرقصوده
بود یعنی از شرط عبادت نباشد * چهارم آنکه شی مذکور عین واجب نبود

یعنی از جانب او تعالی واجب نباشد * پنجم آنکه از جنس واجب بود
یعنی از قبیل مستحب نه بود * ششم آنکه از جنس واجب عین بود
یعنی از نوع واجب کفایه نباشد * پس اگر شیء مذکور مملوک ناذر
نباشد نذر صحیح نخواهد شد * مثلاً چیزی که بنوع آن نذریده است نذر
کند بعد از آن خرید کند و همچنین نذر کردن بضمای که گناه باشد مثلاً
فلان شخص را زدن یا کشتن یا مسکه خوردن و همچنین نذر کردن
به نماز ظهر که از جانب خدا تعالی نود واجب است و همچنین نذر
کردن به عبادت مریض که از جنس واجب نیست بلکه مستحب
است و هم چنین نذر کردن به وضوء که عبادت مقصوده نیست
بلکه از شرط عبادت است و هم چنین نذر کردن به نماز جنازه
که واجب علی العین نیست بلکه واجب کفایه است لمانی
الاهبائه والنظار لایلزوم النذر الا اذا کان طاعة ولیس بواجب و
کان من جنسه واجب علی العین فلا یصح النذر بالمعاصی ولا بالواجبات
فلو نذر حجة الاسلام لم یلزمه الا واحدة ولو نذر صلوة سنه وعفی
الفرائض لاشیع علیه وان هنی مثلها لزمه ویکمل المغرب ولو نذر زیاده
المریض لم تلزمه ولو نذر التسمیحات دبر کل صلوة لم تلزمه انتهى
جواب دوم آنکه بر تقدیر تسلیم و فرض آنکه جان جانور مملوک

آدمی باشد لیکن در میان جان جانور و احوال دیگر فرق عظیم است و آن این است که از دادن مال ازین جهت مستوجب نواب است که آدمیان بوسی منتفع می شوند و از آن رفع حاجات خود آدمی کنند بخلاف جان جانور بدون جهت آن که اصلاً قابل انتفاع آدمی نیست که به کسی داده شود زیرا چه دادن صرف جان جانور به کسی بدون گوشت آن بجز ازین منظور نیست که بنام او یا به نیت تعظیم او ذبح کرده شود و ازین فعل بیجهت و به آدمی را فایده نمی رسد پس نواب بران نیز مندرج نخواهد شد تا بد بکری چ داده شود و از آن غیر چه ساخته آید جواب سیوم آنکه مجرد ذبح یعنی اراقت خون شرعاً عبادت نیست زیرا چه عبادت برد و قسم است بدنی و مالی و مجرد ذبح عبادت بدنی نیست کما هو الظاهر و مالی نیز نیست زیرا چه عبادت مالی عبارت از این است که مالی را با انتفاع آنرا به نیت تقرب الی الله تعالی بد بکران بخشیده شود و در صورت اراقت خون این منقول است اما در روز آضحی که مجرد ذبح عبادت است پس بر خلاف قیاس شرعی است و مختص است با یام نحر و آن چهار روز است اول روز آضحی و سه روز بعد از آن لعافی العاصیة

فی کتاب الاضحیّه و ارافة الدم لیست بقربة الا فی مکان وزمان فالزمان هو
 ایام النحر و المکان هو الحرم و مرش آن است که روز اضحی بوم ضیافت
 خدای تعالی مرسومین راست و هلمین سبب است که روزه در آن روز
 حرام است زیرا چه در صورت صوم اعراض از قبول ضیافت
 او تعالی لازم می آید پس حقیقت تضحیه آن است که در روز
 اضحی ذات اضحیه را برای خدای تعالی داده می شود اما از آنجا که
 آن روز بوم ضیافت کردن او تعالی برای مسلمانان است
 لهذا خدا تعالی آن تضحیه را برای ضیافت مومنین و ا پس
 می و هدینابر آن منضحی را می رسد که خود بخورد و اولاد و اینها
 خود را بخوراند و هلمین علت است که در روز اضحی مستحب
 آن است که تا فراغت نماز عید اساک کنند تا بعد فراغت
 از نماز اول تضحیه نمایند بعد به چیزی از آن بخورند تا انتظاری به
ضیافت او تعالی ثابت شود که ادب مهمانی هلمین است
 و نکته درین باب آن است که تا اول خویش و روز ضیافت
 او تعالی از طعام ضیافت او تعالی که اضحیه است متحقق گردد
 چنانچه این منغ در کتب اصول فقه در بحث قضا تضحیا و تضحیا مرسوم
 است و در اینجا به سبب خوف احوال که موجب ملالت است

خبارت آن مقام نقل کرده نشد و هرگاه که اراقت دم
 و رایام نحر عبادت است پس هر کس را میرسد که جانوری
 را با شرایط انضویه از طرف خود یا از طرف دیگری زنده باشد
 یا مرده به نیت تقرب او و تعالی قربانی کند و نیز اختیار است
 که خواه بامید ثواب آن برای ذات خود تنصیحیه کند یا به نیت ابرصال
 ثواب آن برای دیگری قربانی نماید و نکته درین باب آن است
 که تنصیحیه صرف اتباع سنت حضرت ذلیل الله ابراهیم علیه السلام
 است که الله تعالی بدین بجز کبش امر فرموده بود و این در ایام انضویه
 واقع شده بود لمانی العالم کیریتنی کتاب الاصحیحیه و چون تنصیحیه
 بر خلاف قیاس است پس دیگری را بران قیاس
 که درین جایز نیست لمانی کتب الاصول الذی علی خلاف القیاس
 یقتصر علی مؤذنه و لا یجوز قیاس الغیر علیه یعنی در بابی از قرآن
 یا حدیث که بر خلاف قیاس وارد شود پس آنرا در محلی
 اذ مقصور کرده خواهد شد و دیگری را بر او قیاس کردن درست
 نیست زیرا چه برای قیاس شرعی علم مشترک در بیان مقیاس و
 مقیاس علیه شرط است و هرگاه بر خلاف قیاس شد و علت مخصوص
 علیه باشد پس البته قیاس نا جایز خواهد شد به جهت

فقد ان شرط قیاس و هرگاه مجرد ذبح در غیر ایام غیر عبادت
 نیست پس مذکره مجرد ذبح جانور بدون تشبیه جایز نیست زیرا چه
 منجمه شرط بذکر آن است که شی منذور از قسم عبادت باشد
 چنانچه مفصلاً از استباه مذکور شد و نیز در در مختار با تخصیص و
 التصریح منقول است فی الدر المختار فی کتاب الایمان ولو قال
 ان برئت من مرضی هذا ذبحت شاة او هلی هاة اذ بحها فجر فی لا
 یلزمه شیء الا اذا اراد التصدیق بلحمها فیلزمه یعنی اگر کسی گوید که
 اگر من تندرست شوم از بیماری خود پس ذبح خواهم کرد بزی
 را یا بگوید که بر من واجب است بزی که ذبح خواهم کرد آن را
 بعد از آن صحت بابت آن کس پس اندرین صورت لازم
 نمی آید بر آن کس و جزئی مگر در صورتیکه نیت کند صدقه دادن
 گوشت آن بزرگوار پس البته مذکورم صحیح خواهد شد و ادای
 آن بر او واجب خواهد گردید و نیز در رساله زینیه مرقوم است
 قال ان برئت من مرضی هذا ذبحت شاة فصح لا یلزمه ولو قال
 علی شاة اذ بحها و تصدیق بلحمها لزمه یعنی اگر کسی گوید که اگر
 صحیح شوم ازین مرض خود پس ذبح خواهم کرد گو سبندی
 را بجهه تندرست شود آن شخص پس درین صورت آن مذکور

همان کس لازم نمی آید و اگر به گوید که بر من گوشت پندی
 واجب است که ذبح خواهیم کرد او را گوشت آن را صدقه
 خواهیم داد پس اندرین صورت نذر مذکور صحیح خواهد شد
 و ادای آن بر او واجب خواهد شد * آری نذر با انضحیه صحیح است
 اما در ایام انضحیه ذبح کردن او واجب است و در غیر آن
 ایام جایز نیست لیکن در صورت نذر بعد ذبح انضحیه منذور
 تصدق تمامی گوشت آن واجب است و ناذر و اصول و
 فروع او را و معنی را خوردن آن جانور جایز نیست لمانی جلیبی قال
 المصم يتصدق الناذر بان يكون في ملكه شاة فيقول الله علي ان انضحي
 بهذه الشاة سواء كان ذلك الموجب غنيا او فقيرا ولو نذر ان يضحى ولم يهم
 شيئا يقع علي الشاة ولا ياكل الناذر لان سبيلها التصدق ونيز در فتاوی
 عالم گیری در کتاب الانضحیه مر قوم است و ان اوجبت بالنذر
 ليس لصاحبها ان ياكل منها شيئا ولا ان يطعم غير * من الاغنياء سواء
 كان الناذر غنيا او فقيرا لان سبيلها التصدق خلاصه عبارت
 عالم گیری این است که اگر کسی نذر کند انضحیه را پس انضحیه بر د
 واجب می شود خواه آن ناذر غنی باشد یا فقیر و خوردن گوشت
 آن ناذر را او شخص غنی را جایز نیست زیرا چه حکم انضحیه منذور

ذر ایام نحر عبادت است نه در غیر آن پس در صورتیکه کسی
 تضحیه گویند معین ممالوک خود را نذر کند و یا به نیت تضحیه گویندی
 را خرید کند اما در ایام نحر اتفاق ذبح آن نیست تا آنکه آن ایام منقضی
 گردد پس درین هر دو صورت قضای آن بعد از انقضای ایام
 نحر مجرب ذبح آن جانور منذور بدون تصدق گوشت آن جایز
 نیست بلکه بر آنکس واجب است که اگر گویند مرقوم موجود
 باشد پس زنده او را صدقه کند و اگر موجود نباشد پس قیمت
 آن را تصدق نماید زیرا به مجرد ذبح که در ایام نحر عبادت بود
 به جهت خصوصیت آن روز بود و هرگاه این عارض فوت شد
 پس باصل خود که تصدق بذات شی منذور است رجوع کرد
 لعافی العالم کیریة وانکان اوجب شاة بعینها واشتری شاة
 لیضحی بها فلهم یفعل حتی مضت ایام النحر یتصدق بها حیة ولا
 یجوز الاکل منه فان باعها تصدق بمنمها فان ذبح تصدق بلحمها
 و هرگاه ثابت شد که مجرد ذبح جانوری بدون تصدق گوشت آن
 در غیر ایام نحر عبادت نیست ثواب نیز بر آن مترتب نخواهد
 شد تا به دیگری چه بخشیده شود آری اگر چنین گوید که این
 گویند را بنام خدای تعالی و برای او سبحانه و به تقرب او

داشتیم تا گوشت آنرا بفترا بدیم و ثوابی که او تعالی از فضل
 خود بر آن عنایت فرماید بروح فلان میت برسانم تا البته
 درست است بلکه ایصال ثواب جمیع عباد است نافه بدین
 و مالیه مثل نماز و روزه و حج و صدقه و نذات قرآن و غیره
 بدیگری زنده باشد یا مرده و خواه وقت عمل نیت ایصال ثواب
 آن برای غیر کند یا قبل آن یا بعد آن نیت کند این همه صورتها
 مشرعا جایز است * لِمَا فِي الْمَجْرُورَاتِ فِي بَابِ النِّيَابَةِ فِي الْحَجِّ
 وَالْأَصْلُ فِيهِ أَنَّ الْإِنْسَانَ لَهُ أَنْ يُجْعَلَ ثَوَابُ هَمَلِهِ لغيره صلوة و صوما
 و صدقة و قرءة قرآن و ذکر و طواف و حجا و عمرة و غیر ذلك الى قوله
 فان صام او صلى او تصدق و جعل ثوابه لغيره من الاموات و الاحياء
 جائز و يصل ثوابها اليهم عند اهل السنة و الجماعة و بهذا يعلم انه
 لا فرق بين ان يكون الضمير له ميتا او حيا و لظاهر انه لا فرق بين
 ان ينوي به عند الفعل للمغیر او يفعل له لنفسه ثم بعد ذلك يجعل ثوابه
 لغيره لا تطلق كلامهم انتهى من النحر * و هم چنین در کتاب به این
 و چندی و غیره مرقوم است * اگر کسی گوید که در بعضی تفاسیر معتبره
 آمده مثل بیضاوی و حسینی و غیره در تفسیر قول او تعالی
 و ما اهل به لغيره الله قيد عند الذبح آورده پس برین تقدیر مفاد

آیه کریمه آنست که جانوری که بنام غیر خدا ذبح کرده شود
 حرام است چنانچه عادت هندوان است که هرگاه جانوری
 را برای بتی می کشند نام آن بت و وقت ذبح آن جانور
 می خوانند و در زبان هندی آن را بهوگ و بلنی می گویند پس
 استدلال از آیه کریمه بر حرمت جانوری که پیش از ذبح او نام
 غیر خدا بر و ذکر کرده شود اما عند الذبح نام خدا تعالی گفته شود چگونه
 صحیح می تواند شد * چو آبش بچند وجه است * و به اول آنکه از کتب
 ایضات و تفاسیر مفسرین مقدمین ظاهر شد که اهل مال به معنی مطبق
 آواز بر داشتن است مقید بقیدی نیست و قاعده کلیه اصول فقه است
 که نص مطاق بر اطلاقش جاری داشته می شود یعنی اگر دلیل از قرآن
 و حدیث مطبق بود و در عبارت او چیزی از قید مذکور نباشد پس حکم
 آن نیز مطاق و عام خواهد بود و بخصوص بصورتی خاص نخواهد بود مادامیکه
 دلیل قطعی بر تئید و تخصیص او یافته نشود لافیه التوضیح حکم المطلق
 ان یجری علی اطلاقه و فی مسلم الیهوئ المطلق حقیقه فی الاطلاق
 و لاشی من الحقیقه یشترک الابد لیل صارف فی المطلق لایترک
 اطلاقه الابد لیل صارف الخ * و آیهت بر قومه در قرآن مجید در چهار
 موضع وارد است و قید عند الذبح در هیچ مقام مذکور نیست

بلکه در حدیث نبوی و ذکر کلام صحابی نیز یافته نه شده * پس
 تقیید بلا وجه و جیه است بلکه حدیث صحیح یعنی لعن الله من ذبح
 لغیر الله و لا اهل ابوداؤد نیز مطبق است و موید همین عموم
 است یعنی نیت لغیر الله قبل ذبح باشد یا وقت ذبح * پس معلوم
 شد که قید مذکور اتفاقی است نه امر آزی و الا ابطال مفهوم کلام
 اسه بدون دلیل شرعی لازم می آید و تقریر آن بدو وجه است اول
 آنکه ما اهل مطبق است و تقیید مطبق ابطال صفت اطلاق آنست
 و آن جایز نیست بدون دلیل قطعی لمانی التوضیح قوله لان اعمال
 الدلیلین واجب ما امکان و ذلك في اجراء المطلق على اطلاقه
 و المقيد على تقیید * عند الامکان اذ لو حمل المطلق على المقيد يلزم
 ابطال المطلق لانه يدل على اجزاء المقيد و غير المقيد و في الحاصل على
 التقييد ابطال الامر الثاني * خلاصه آنست که اگر لفظی در قرآن
 و یا حدیث مطبق باشد یعنی مقید به چیزی نبود پس حکم آن لفظ عام خواهد
 بود و بصورتی مخصوص نخواهد بود زیرا چه تقیید خلاف اطلاق است
 پس اگر لفظ مطبق بصورتی مقید کرده شود اطلاق آن باطل
 می شود آری اگر لفظی دیگر بر تقیید آن لفظ دلالت کند پس البته
 بر حسب شرط ابطال آن معمول خواهد شد * دوم آنکه ما اهل عام

است زیرا که لفظ ما از الفاظ عموم است و تخصیص عام بغير تحت
 یقین جایز نیست لکن فی التوضیح حکم العلم عندنا ان یوجبه
 الحكم فی الكل لانه عندنا قطعی ما وللخاص فلا یجوز تخصیصه
 بالخبر الواحد والقیاس انتهى * و هر گاه نص عام قرآنی را
 به جز واحد و قیاس بشرعی خاص کردن جایز نیست پس
 بقول بعضی مفسرین که خارج از اصول اربعه شرعیه است چگونه
 جایز خواهد شد علی الخصوص در صورتیکه دلیل بر تقسیم باشد شود
 و عجب است از معتبرین که در اکثر کتب تفاسیر متقدمه
 تفسیر آیت مرقومه مطابقاً بلا قید عند الذبح آورده بان تمسک
 نمی کنند باینکه آن همه را پس پشت خود انداخته اند و در بعض تفسیر
 که فی الجمله بنظر ظاهر عبارت موافق غرض و مطابق عادت
 ایشان واقع است بمنزله وحی منزل و یا قول نبی مرسل
 می انگارند و بران میانزند و تحقیق این مقام آن است که کسیکه
 تعرض بانظ عند الذبح کرده است بیان اصل مورد آیت
 موصوفه نموده است و شخصی که مطلق بلا قید مرقوم آورده است
 بیان مفهوم لفظ و دلول آن کرده است پس در بیان هر دو
 کلام مخالف و تعارض نیست اما کسیکه توفیق ازلی نصیب

او نیست در پی توفیق عمیر و دود و در ورطه تعارض افتاده است و با میزند
 و پی بمنزل توفیق حمی بر **جواب دوم** آنکه مقصود منفسرین مذکورین
 بیان شان نزول آیت موصوفه است زیرا چه عادت مشرکین مخلصین در
 زمانه سابق بانکه درین زمان هم برین منوال است که هر گاه جانوری
 را بنام اصنام و شیاطین نام زد میکنند وقت ذبح آن نیز نام
 آن بت و دیو بران جانور میخوانند اگر چه پیش از ذبح نیز نام
 آن بت گرفته باشند اما آنرا مقبر نمی دارند چنانچه در تفسیر
 کبیر و معالم التنزیل مذکور است که ان العرب كانوا یسمون
 الابدان عند الذبح ویرفعون اصواتهم هن کرها انتهى بخلاف عوام
 مسلمین که ایشان در بیان کفر و اسلام حاط کرده اند که اولاً موافق
 رسم کافران و مادت نمودن جانوری را بنام غیر خدا تعالی نام زد
 می کنند پسترنائماً مطابق عادت مومنان وقت ذبح نام او تعالی بر
 زبان می رانند اما در دل خبث منزل ایشان تعلیم و تتریب آن
 غیر باقی میباشد و سرش آن است که عوام مسلمین اعتقاد میدارند
 که برای ذبح بجز این طریقه نیست یعنی گمان می برند که بسم الله گفتن
 وقت ذبح در جمیع صورت ضرور است خواه ذبح برای خدا باشد
 چنانچه در انجی و عبثیه و فدیج و غیره و یا برای مهان باشد یا برای

و عورت و ضیافت بود و یا بر اسی خوردن خود باشد و یا برای صدقه و
 خیرات بود و یا برای فروختن گوشت باشد و یا برای تقرب و تعظیم
 غیر خدا تعالی بود چنانچه در فاتحه رسمیه که سوره فاتحه و اخلاص
 و دور و مترکز کرده اند برای هر که باشد برای او تعالی باشد یا برای
 منبری و یا برای پیری و بزرگی بلکه برای جنی و یا برای روح
 حیثی مانند شیخ سد و غیره یا که بطور رسم محض باشد مانند فاتحه
 چراغان شب براست و امثال آن چنانچه این معنی در میان
 خوندگاران و پیرزادگان جاهلان و ملاقرآنیان معمول و مروج
 است چنانچه سابق ازین مفسلا مرقوم شده است لیکن دانستی
 است که این خصوصیت عادت مشرکین هرگز مخصوص کلام
 الهی نمی تواند شد زیرا که لفظ ما اهل عام است اگر چه محل نزولش
 خاص است و قاعده شرعیه است که در باب عموم و خصوص احکام
 مشرعیه اعتبار برای لفظ نص است نه برای محل یعنی قاعده کلیه
 باجماع مجتهدین و اتفاق عالمین ثابت است که در صورتیکه
 عبارت قرآن یا حدیث عام باشد و محل نزول او خاص بود پس
 در ماده استنباط احکام شرعیه عموم عبارت معتبر است و خصوص
 مورد آن اعتبار ندارد و خلاصه آنکه خصوص مورد خصوص مخصوص

نص عام نخواهد شد لکن ما فی جمیع کتب اصول الفقه العبره لعموم اللفظ
 لا یخصص المصوب و از اینجا است که اکثر آیات الهی و احادیث
 نبوی در مکالمات خاصه و در وقت های مختصه وارد شده اند
 و نیز در شان مکلفان که در آن زمان حاضر بودند نازل شده
 پس اگر خصوص محل و تعیین شان نزول در شرع معتبر بودی
 هرگز در حق عموم خلایق ناقده و ساری و ناقیام قیامت باقی و جاری
 نبود بلکه در حق اهل عرب حاضرین مخصوص بودی اما از اینجا که
 الفاظ قرآن و حدیث عام است و بجهت و مشخصی خاص نیست
 لهذا احکام آنها در حق جمیع مکلفین تا بقایای نوع انسانی و در باره
 جمیع اهل بلاد و ناهای دنیای فانی دائم و قائم خواهد ماند او تعالی
 این دین قویم و شرع مستقیم را با سطوت تمام و ثروت تمام
 تا نوالی لبالی و ایام جاری و ساری و ماضی و باقی دارد پس هرگاه که
 مدلول حقیقی و مفهوم تحقیقی آیت و انی الهدایت مطلق رفیع
 صوت است خواه قبل ذبح باشد خواه وقت ذبح باشد همان
 عموم و اطلاق در باب استنباط احکام و استخراج مسائل معتبر و
 معتبره خواهد بود و از اینجا است که حضرت مولانا امام المفسرین تخرالدین
 رازی در تفسیر کبیر او لادرتفسیر آیت مذکوره نظر بر خصوصیت

مورد و محل نزول او کرده تفسیر بالاخص به معنی مجازی او نقل
 نموده و ثانیاً بالمحافظ اطلاق لفظ و باعتبار عموم وضع لغوی تفسیر
 آورده و هر دو را از سبب نقل کرده اما عموم لفظ را ترجیح
 داده چنانچه در تفسیر سوره بقره فرموده است قوله وما اهل به لغير الله
 قال الاصمعی الاهل الالهل رفع الصوت فكل رافع صوته فهو مهمل وهذا
 معنی الالهل فی اللغة ثم قيل للمحرم مهمل لرفع الصوت بالتلمیة
 والذایح مهمل لان العرب كانوا یعمون الاوذان عند الذبح ویرفعون
 اصواتهم بذکرها فمعنی قوله تعالی ما اهل به لغير الله یعنی ما ذبح
 للاضفام وهو قول مجاهد وصحاک وقتادة وقال الربیع ابن انس وابن
 زید یعنی ما ذکر علیه غیر اسم الله تعالی وهذا القول اولی لانه اشد
 مطابقة للفظ القرآن قال العلماء لو ان مسلماً ذبح ذبیحة وقصد
 بذبحها التقرب الی غیر الله صار مرتد او ذبیحته ذبیحة مرتد
 انتهى ترجمه عبارت مرقوم سابقاً مرقوم شده است فذکر
 اما بعضی از کسانیکه در میان عوام بلقب مولوی صاحب مشهور اند
 و اباً عن جد عبادات عرفیه و بدعات رسمیه گرفتار اند و محبت
 رسوم کفار و مودت عادات فجار در رگ و پوست ایشان
 جاری و ساری است خصوصاً بنذورات حضرات اولیاء و نیازهای

سادات علماء عادی و دیگران را مادی اند و جمیع مراسم کافران و
 یهودان که در میان این مأموج است حتی انگارند علی الخصوص
 نذر اولیاء را که جزو ایمان بلکه عین دین اسلام می شمارند و بناویلات
 فاسده و باسء لالات ضعیفه و روایات شاذه آن همه رسوم
 کفار را جایز می دارند و اعتبار قید عند الذبح توهم کرده صورت
 مرقومه را غلط می شمارند و این زعم ایشان خلاف قرآن و حدیث
 و اجماع و قیاس شرعی است و هم مخالف روایات فقیهیه
 و اقوال مجتهدین اما خلاف قرآن و حدیث پس از کتب تفاسیر
 متعدده و احادیث صحیحیه منقول شد فهل من ملک کر فلیل کر و مخالف
 اجماع پس بجهت قاعده اجماعیه که العمرة للعموم اللفظاً لخصوص السبب
 و مخالف قیاس شرعی پس به سبب آنکه هرگاه جانوری که وقت
 ذبح او از زبان نام غیر خدا خوانده شود بالاتفاق حرام است
 پس جانوری که وقت ذبح او در دل نام غیر خدا و تعظیم و تتریب
 او داشته شود البته بطریق اولی حرام خواهد شد اگر چه از زبان
 نام مبارک او تعالی گفته شود زیرا پند در صورتیکه سنان و جنان
 مختلف شود پس در شرع نیت قلبی و قصد دلی معتبر است
 نه عبارات زبانی و کلمات دهنی و روایات فقیهیه از کتب معتبره

مکتوب شده است و آینه نیز بفضا. تعالی از کتاب های
 متعدده مرقوم خواهند شد فهل من منظر فلینظر * و از اینجا
 است که در کتب فقه حرمت ذبیحه که به نیت تزیین
 الی غیر الله تعالی ذبح کرده شود علی الاطلاق و العموم مرقوم
 است یعنی برابر است که نام آن غیر وقت ذبح ذکر کرده شود
 یا قبل ذبح یا اصلا بر زبان آورده نشود * و نیز برابر است که نام خدا گفته
 شود یا نشود پس تخصیص آیت قرآنی و کلام ربانی بقید عند الذبح
 بلا دلیل است بآنکه تمهیم نصوص شرعی و اطلاق دلائل سمعیه
 را از رای و عقل خود نسخ کردن و باطل نمودن است و عادت
 و خواهش خود را در احکام الهی دخل دادن است فعوذ بالله منهم
 و من اهوئهم و فلوذ عنهم و من اغوائهم خدای تعالی هوای نفسانی و انوای
 شیطنی را از دل هوا منزل ایشان دور کرده براه راست رجحانی
 و نهایت ربانی آرد زیرا که تا وقتیکه هوای نفسانی تابع حکم
 ربانی نگردد هرگز ایمان و ایتقان میسر نه شود * چنانچه در شکوه در
 باب الاعتصام بالکتاب و السنه مرقوم است که قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم لا یومن احدکم حتی یکون هواه تبعاً لما حجت به
 ترجمه ایمان نمی آرد یکی از شما تا آنکه باشد هوای نفس او تابع

و پیر و هر چیزی را که آورده ام من آنرا از دین و شریعت پس اگر
 مراد متابعت است در اعتقاد و عمل و در عبادات و عادات
 پر و چه کمال و تسلیم و رضا با حکام و سی علیه الصلوة و السلام در
 وقت معارضه داعیه حی و باعته هو ای پس مراد نفسی ایمان کامل
 است و اگر تبعیت در اختیار دین اسلام و اعتقاد حقیقت است
 پس مراد نفسی اصل ایمان است و فرموده هو تابع شود و نه گفت منفی
 و منعدم گردد زیرا که انتفاء و انعدام آن مطلقاً ممکن نیست و کمال
 نیز نیست و موجب اجر و ثواب نه بلکه کمال آنست که هو باشد و تابع
 حی و منتقاد هر باشد کذا فی توجیه الشیخ * اگر کسی گوید که لفظ طاهل اگر چه
 بر حسب لغت و تحقیق مطاق است اما عادت کفار که ایشان در
 وقت ذبح نام بتان را بنخوانند چرا مقید آن نه شود و معنی حقیقی او سر و ک
 لگر دوزیر آنچه قاعده اصولیه است که اگر لفظی را معنی حقیقی باشد و عادت
 ناس بر خلاف آن بود پس معنی حقیقی آن لفظ سر و ک خواهد شد
 و در معنی مجازی که بر حسب عادت ناس مروج باشد مستعمل
 خواهد شد کما فی کتب الاصول و الحقیقه تنوک بدلالة العادة
 جواش بد و بد است * و بر اول آنکه عادت قوم کفار عرف
 علمی است و عرف قولی مقید اطلاق لفظ مطاق می شود نه عرف عملی

لما في العتامة في فصل الوكالة بالتكاح من باب الاولياء والاكتفاء
 العرف لمي نوعين لفظي نحو الدابة يقيم بالفرض ونحو المال
 بالاهل وعلمي اي العرف من حيث العمل اي من حيث عمل النام
 كذا اكلهم الجليل يوم العياد و امثاله فلا يصلح مقيد الاطلاق للفظ لان
 اطلاق اللفظ تصرف لفظي والتقييد يقابلها ومن شرط التعادل اتحاد
 المحل الذي يردان عليه انتهى و مراد از عادت که در عبارات کتب
 اصول مرقوم است عادت قولی است که مقید اطلاق نصوص می گردد
 چنانچه در شروع و حواشی آنها مخرج است * و به دوم آنکه بطریق
 تنزل یعنی بعد تسلیم آنکه عرف عمومی مقید لفظ مطبق باشد پس
 ابن تخریص در باب آیمان جاری است نه در مطبق الفاظ لهما فی
 الاشباه فصل فی تعارض العرف مع اللغة صرح الزیلعی ونحوه بان
 الایمان مبنیة علی العرف لاعلی الحقایق اللغویة * جواب سیوم از شبه
 قید عند الذبح آنکه اهللال الخیر الله بر دو نوع است اول آنکه عند
 الذبح اهللال کند * دوم آنکه قبل ذبح اهللال کند بعد از ان بمسین
 نیرت باقی و مستمر ماند تا آنکه به نیرت سابقه ذبح کند اگر چه در
 ظاهر بر حسب عادت قدیمه در وقت ذبح نام خدا بر زبان آرد
 پس در صورت اولی اهللال در وقت ذبح حقیقه و شمر عامود است *

و در صورت نایب شرعا و حکما موجود و باقی است بحکم استصحاب حال
 و بموجب قاعده شرعیه که اذ او جلد شیء و لم یطرء علیه ضله
 بحکم بوجود ذلك الشیء یعنی وقتی که چیزی حادث شود و بعد از آن
 زافع او یافته نشود پس ببقای آن حکم کرده خواهد شد تا وقتی
 که بانعدام آن تیقن نباشد و میثاقش آنکه کسی وقت خروج از
 خانه خود نیت کند که در فلان مسجد رفته نماز فلان وقت ادا
 خواهم کرد بعد از آن از نیت سابقه برنگردد و هم منافی آن از و
 سر زده شود و وقت دخول در مسجد معهود تجدید نیت نکند
 و نماز شروع نماید درین صورت نمازش ادا خواهد شد و نیت
 سابقه کافی و وافی خواهد بود و اما فی الاشباه فی البحث التامع فی
 وقت النیة اذا اتوا فی منزله لیصلی الظهر ثم حضر المسجد و
 افتتح الصلوة بتلك النیة فان لم یشتغل بعمل آخر تکلیفیه تلك النیة
 المقدمه علی الشروع و تبقی الی وقت الشروع حکما اذا لم یبدل لها
 بغيرها كما فی الصوم و ایضاً فی شرایط النیة الرابع ان لا یاتی
 بمناهی بین النیة و المنوی انتهى پس اگر قید عند الذبح
 تسلیم کرده شود برین تقدیر نیز صورت مسؤله در آیت
 موصوفه داخل خواهد شد زیرا پناهلال عند الذبح عام است

که حقیقه باشد یا نکند و مشرعا و در صورت هر قومه اگر چه حقیقه مستحقق نیست اما مشرعا موجود است نه اینکه قید مذکور خارج می کند آنرا چنانچه معترض فهمیده است فعوذ بالله من سوء الظن * اگر کسی گوید که چنانچه در قرآن شریف قید عند الذبح نیست پس قید تعظیم غیر الله یا ترتب غیر الله نیز نیست پس اگر قید اول صحیح نیست قید ثانی از کجاییه اش * و خلاصه شبیه آن است که اگر قید تعظیم غیر الله زیاده کرده شود پس اعترافیات و قباعات که در صورت قید عند الذبح وارد می شود برین تقدیر نیز واقع می گردد * و اگر آن قید اعتبار نه کرده شود پس لازم می آید که بجز نام گرفتن غیر خدا بر جانوری حرام شود * چنانچه در صورت بیع و شراء و هبیه و دیگر معاملات می گویند که این جانور برای فلان کس است * جو ابش این است که قید تعظیم و ترتب مستفاد است از حرف لام موضوع برای اختصاص که در لفظ لغیر الله است * چنانچه تعظیم و تقرب مستنبط است از حرف علی که در آیت کریمه و ما ذبیح هلمی النصب است چنانچه سابقا مفصلا گذشت اگر کسی گوید که نسیم کردم که در صورتی که قبل از ذبح نام غیر خدا ذکر کرده شود پس این ذکرها در مشرعا مانده باقی می ماند اما

این بقای حکمی در صورتی است که بعد آن خلاف ذکر سابق
یافته نه شود چنانچه این قید در قاعده مرقومه مذکور است اما در
صورت مذکوره خلاف ذکر سابق یافته شده است زیرا چه وقت
ذبح از اهللال بنام غیر خدا رجوع کرده اهللال بنام خدای تعالی
کرده می شود پس ذکر سابق چنانچه حقیقه منتفی است حکما
و شرعا نیز معدوم و مرفوع گشت پس چرا حلال نباشد ؟
چو آبش به و دجه است اول آنکه مدار بقای ذکر سابق بر بقای
نیت سابقه است و در صورتی که نیت سابقه یعنی تتریب بغیر
خدا تا وقت ذبح باقی و مستمر ماند البته ذکر سابق نیز حکما و شرعا
باقی و مستمر خواهد بود و این را در صورت است اول آنکه حقیقه
موجود و باقی باشد باین طوری که تجدید او استینافاً نیت تتریب به آن
غیر عند الذبح کرده باشد و دوم آن که حکما و شرعا موجود باشد
باین طوری که از نیت سابقه برگردد و آنرا از دل خود دور نکند
اگر چه وقت ذبح اعاده آن نیت سابقه نه کرده باشد زیرا چه در
شرع شریف قاعده مستمره است که وقتی که قصد نیت امری
یافته شود بعد از آن تا وقتی که نیت و اراده سابقه را از دل
خود دور نکند یا امر مخالف و مناقض نیت مانع یافته نه شود پس

نیت متقدمه باقی شمرده می شود یعنی شرعاً و حکامیت مانعیه را
 اعتبار کرده به بقای آن حکم نموده بر حسب آن رعایت نموده
 می شود * چنانچه اگر بعد مغرب نیت روزه فردا کرده شود و مناقض
 آن یافته نه شود پس شرعاً نیت شب گذشته اعتبار کرده بصحت
 روزه حکم نموده می شود * و هرگاه این قاعده شریحه معلوم شد
 پس در صورت مذکوره نیت متقدمه در وقت ذبح نیز شرعاً
 موجود است پس اهلال بنام غیر خدا نیز شرعاً باقی ماند و هرگز
 منافی و متقدم نگردد * چنانچه از اشباه و نظایر مفصلاً منقول
 شد * پس با وجود بقای اهلال نام غیر خدا و استمرار نیت تعظیم
 او صرفت ذکر زبانی بنام شریف او تعالی بدون نیت تقرب
 بجناب او تقدس بهیچ فائده در باب صل ذبیحه نمی بخشد
 زیرا به تعظیم خدای تعالی از لسان و از جنان مبرود و شرط
 است و اگر یکی از این دو امر ترک شود ذبیحه حرام می شود
 چنانچه سابقاً از جامع الرموز و غیره مرقوم شد فندکر *
 و سردرین باب آن است که چنانچه تسمیه مطهر ذبیحه است
 هم چنین اهلال بنام غیر خدا منجس او است پس به سبب اجتماع
 مطهر و منجس نجس خواهد شد * چنانچه قاعده شریحه است که اگر

شی طاهر و شی نجس مخلوط گردد پس غلبه نجس راست * و ظاهر
است که هر غیر نجس حرام است زیرا چه انتفاع و استعمال
نجس مطلقاً حرام است هر چه که باشد و اکل اعظم و وجه انتفاع
است چنانچه در به ایه در کتاب الاشرار به مرقوم است
الانتفاع بالنجس حرام و لادیه واجب الاجتناب و فی الانتفاع به اقتراب
پس این ذبیحه نیز حرام است * جواب دوم آنکه منجمه شرط
حل ذبیحه سه شرط است * اول تعظیم او تعالی بذکر لسانی * دوم
تعظیم او تعالی بذکر قلبی چنانچه سابقاً از جامع الرموز و در منجمه
مقبول شده * سوم اخلاص یعنی خالص کردن ذکر او تعالی از
غیر لسانی الهیة و الشریط الذکر الخالص پس اگر یکی ازین سه
شروط فوت شود ذبیحه حرام خواهد شد * پس اگر وقت ذبح نام غیر او
تعالی گوید اگر چه با ذکر نام خدای تعالی و یا با قصد تعظیم او تعالی ضم کند
و یا تعظیم غیر او تعالی در دل آورد اگر چه با تعظیم او تعالی و یا ذکر او
تعالی خاط کند درین هر چهار صورت ذبیحه حرام خواهد شد * پس در صورت
مرقومه که قبل از ذبح او نام غیر او تعالی یا ذکر زبانی و تعظیم جنائی او گفته
باشد و وقت ذبح او نام او تعالی بگوید در حالیکه تعظیم غیر
در دل باقی باشد اگر چه با تعظیم او تعالی مخلوط بود ذبیحه حرام

خواهد شد بجهت آنکه درین صورت اگر چه ذکر زبانی بنام غیر وقت ذبح یافته نه شد با ذکر قلبی یعنی تعظیم آن غیر در دل باقی است اگر چه بقای حکمی بود پس یشک ذبیح حرام است و زیاده
 اخلاص ولی به تعظیم او تعالی که مشرط اعلی ذبیح است درین صورت
 مفقود است و نیز قاعده مشرط علیه است که هر گاه زبان و دل
 مختلف شوند پس آنچه در دل است مشرط علیه است لمانی الاشباه
 فی البحث التامع فی محل المنیة اذا اختلف القلب واللسان
 فالمنیة بما فی القلب چنانچه سابقا نیز مذکور شده است و دلائل
 آن از کتب فقه و فتاوی بفضاه تعالی مذکور خواهد شد و منتظر
 و سر درین باب آن است که ذبح یعنی صرف ریختن خون
 جانوری عبادت محضه است و مخصوص بچی عز و علا است پس
 برهاسی غیر خدا تعالی هرگز جایز نیست بآنکه حرام محض بآنکه کفر است *
 چنانچه جمهور مجتهدین به کفر ذبح قائل اند کما مراراً و بجمیع ایضا تکراراً *
 و قاعده شریعت است که هر عبادت به کیفیتش و کمیتی که در شرع
 وارد است در آن زیادتى و پاکمى کردن از طرف خود جایز نیست *
 خلاصه آنکه به هیچ وجه تصرف در آن درست نیست و هر گاه که ذبح
 یعنی کشتن جان جانوری قسمی از عبادت است پس آن

نیز بهر وجهیکه جان آفرین متذکره ساخته است به همان وجه ادا نمودن
 ضرور است و دخل و تصرف از جانب خود در آن نمودن
 حرام است * و ذبح در مشرع باین طور مأمور است که شخصی
 عاقل صاحب مات توحید جانوری را که در مشرع جلال است بآنکه
 نیز در گهای که در گردن حیوان است قطع کند در حالیکه از زبان نام
 شریف او تعالی بدون ضم پرنی دیگر بگوید و در دل نیز تعظیم او تعالی
 بشیر شد کت احدی در آرد پس اگر ذابج موعده نبود یا آنکه نیز
 پرند نباشد مانند آنکه از حصا مسجد جانوری را بشکند حرام خواهد شد *
 و هرچنین اگر صرف بنام غیر خدا یا بشکر کت با نام او تعالی ذبح
 بکرده شود و علی هذا القیاس شخص اگر به تعظیم غیر خدا یا باضم تعظیم
 او تعالی ذبح نموده شود حرام می گردد * و سدرین باب
 همان است که ذبح در مشرع عبادت است پس اگر
 بنام و تعظیم او تعالی باشد منسوب یحساب او تعالی خواهد بود
 و البته جایز خواهد شد و اگر بنام غیر خدا یا تعظیم غیر و یا به شکر کت
 غیر با و تعالی در ذکر ظاهری یا تعظیم باطنی ذبح کرده شود هرگز
 منسوب بمحضرت سبحانه نخواهد شد بلکه مضر و دوزخ خواهد بود
 و بی شک حرام و نجس خواهد گردید * و نکته دَرین باب آن

است که شریک نمودن احدی را با او تعالی خواه در ذات
خواه در صفات سبغوض تر بین افعال است نزد حضرت واحد
احد موصوفه تعالی صما یشرکون و تغلمن صما یقولہ المشرکون و تغلمن
صما ینصبہ الضالون لهذا فرموده است که ان الله لا یغفر ان یشرک
به ویغفر ما دون ذلك لمن یشاء یعنی خدای تعالی هرگز نیامرزد
شکر را در پیمارزد سوا ی شکر را برای هر که بخواید * و در صحیح
مسلم حدیث قدسی مرقوم است که قال رسول الله ﷺ قال الله
تعالی انما اغنی الشراک عن الشراک من عمل عملا اشرك فیہ معنی
غیری ترکیته و شرکتہ فی روایة فانما منہ یری و هو الذی عملہ
ترجمه فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که خدای تعالی فرمود که
من بی نیازترین شریکان هستم از شرک و کسی که عمل کرد
کاری را که شریک گردانید در آن کار با من غیر مرا بگذارم
آن کار را و شرکت او را * و در روایتی آن است که پس
من بپنزارم از آن کار و آن کار برای کسی است که عمل کرد
برای او یعنی آن چیز برای آن شریک است و خود قبول نمی کنم
آن را زیرا چون به سبب شرک خبیثی در آن پیدا گشت
پس قاپیت مقبولیت بحضرت واحد احد ندارد * و آن چیز

مردود در گاه احد و آن شخص رانده بارگاه محمد گشت
 والعیاذ بالله منهُ پس مهرگاه در ذبح جانوری که قسمی از عبادت
 است تعظیم غیر خدا ملحوظ گشت در حقیقت این عبادت برای غیر صادر
 نمید پس بی شبهه خبیثی قوی ذروی پیدا شد که بدتر از مردار گشت و در پاره
 مرده بدون تعظیم خدا متبوض گشته و این ذبیحه به تعظیم غیر خدا گشته
 گشته است و از آنجا است که در باب قبول جمیع عبادات اخلاص
 برای ذات پاک او تعالی شرط است و اخلاص در عبادت عبارت
 است از جدا کردن غیر از عبادت خدا تعالی و مهرگاه اخلاص
 در عبادت شرط است پس الحاظ غیر در عبادت گنجایش ندارد
 چنانچه او تعالی فرمود و ما امر و الا لمعبود الله مخلصین له الدین
 حنفاء حکم کرده نه شد مگر آنکه پرستش کنند خدا تعالی را در حالیکه اخلاص
 کنندگان اند برای او تعالی دین خود را در حالیکه بپزارند از جمیع
 ادیان دیگر و چون قصد و لحاظ غیر در آن دخل یافت مهرگر اخلاص
 منتهی نمی شد پس همانا که از در بر مقبولیت دور خواهد شد و همین سبب
 است که در حدیث صحیح وارد است که ریای یعنی عبادت فعلی
 برای معاینه کنانیدن غیر و هم چنین سمع یعنی عبادت قولی
 برای شنوایدن دیگری قسمی از شرک است چنانچه در مشکوٰۃ

شریف است که الریاء العزک و این چهار اسم بار فرمودند
و وپس همان است که هرگاه در عبادت عملی یا تولی ملاحظه غیر و
قصه آن به اجالت یافت بوسی شرک پیدا کرد و بدیده قبول عروج
نیافت بلکه در دو که رد و طرد بینتا پس ذبح جانوری با ذک
زبانی بنام خدا و با تعظیم دلی برای غیر خدا کمال مشابعت
با نماز بار یا دارد که در ظاهر قیام و رکوع و سجود و غیره برای خدا
می کند و تسبیح و تهلیل و تحمید از زبان بنام خدای نماید اما در
دل خوشنودی غیر خدا و تقرب بغیر او مقصود می دارند
و سر درین باب آن است که اصل در اعمال نیت است و
مدار ثواب و عقاب بر نیت است چنانچه در حدیث شریف
که در ابتدای مشکوٰه وارد است انما الاعمال بالنیات و انما لكل
امرء ما نوي یعنی یجز ازین نیست که جزای هر عمل منوط بر نیت
است و یجز ازین نیست که برای هر مرد چیزی است که نیت آن
گوده باشد* و نیز در صحیح مسلم است ان الله لا ینظر الی صورکم و
اموالکم و لکن ینظر الی قلوبکم و اعمالکم ترجمه بدرستی که اله تعالی
نظرنمی فرماید به وی صور و تنهای شما و اموال شما و لیکن نظرنمی فرماید
به سوی دل های شما و اعمال شما* پس ظاهر شد که تسبیح خدا از زبان

باینست تعظیم غیر درجهان اصلاً شرعاً معتبر نیست بلکه معتبر همان
 است که در روان است و نیز قاعده شرعی که اذا اختلف
 القلب واللحان فالاعتبار ما فی القلب علی ما مر من الاشباه *
 و هرگاه جانور مرقوم به سبب نیست تعظیم غیر خدا در وقت ذبح او
 محل شرک شد و شرک نزد او تعالی نجاست است و ازینجا است که
 او تعالی مشرک را نجس فرموده است قال الله تعالی انما المشرکون
 نجس و هر نجس حرام است پس جانور مرقوم نیز حرام است
 علاوه بر این آنکه در صورتیکه نام غیر خدا در وقت ذبح جانوری
 بر زبان آرند آن جانور حرام و نجس می شود و موجب آن شرک
 زبانی است پس هم چنین بر تقدیریکه تعظیم غیر خدا در وقت
 ذبح جانوری در دل دارند آن ذبیح حرام و نجس خواهد شد
 و باعث آن شرک نهانی است * اگر کسی گوید که بر تقدیر شمول
 قید مذکور اعنی لفظ عند الذبح بهر دو صورت مرقوم را اعنی ذکر
 حقیقی و حکمی را جمع در میان حقیقت و مجاز لازم می آید زیرا به
 صورت اولی معنی حقیقی است و صورت ثانیه مجازی بواسطه
 اولاً آنکه مفسریکه قید مرقوم را در تفسیر خود ما آورده اند شاعری
 الحمد لله اند و نزدشان جمع بین الحقیقه و المجاز درست است

گمانی کتب الاصول پس این اعتراض بر حنفیان متوجه نمی شود
 زیرا چنانچه ایشان قید نمی دهند بلکه تجویز هم نمی کنند و از آنجا که اکثر
 اهل فقه سیر متقدمین شافعیان و معتزلیان اند خصوصاً
 فقه سیریکه درین دیار مروج است اکثر ازان تألیف ایشان
 است چنانچه برضادی و بلالین و کشاف و غیره پس اگر کسی
 از حنفیان متأخرین بجهت تبعیت شان در امر امری هم چنان
 عبارت را نقل کرده یا ترجمه نموده به عجب چنانچه صاحب
 تفسیر حسینی نیز درین ورط افتاده است * جواب ثانیاً آنکه
 درین جا جمع بین الحقیقه و المجاز نیست بلکه عموم مجاز است زیرا
 مراد از مذکور عند الذبح مذکور شرعی است و مذکور شرعی شامل است
 بهر دو صورت را و عموم مجاز نزد حنفیان جایز است گمانی کتب
 الاصول * اگر کسی گوید که مجاز را قرینه ضرور است و درین جا کدام
 قرینه بر معنی مجازی است * جوابش اولاً آنکه عموم لفظ ما اهل
 همین قرینه قویه کافی است که متعرض ازان نعمات نموده است *
 و ثانیاً آنکه کلام در اصطلاحات شرعیه است و اصطلاحات شرعی اگر چه
 به نسبت لغت مجاز است اما به نسبت شرح حقیقت است مجاز
 نیست حتی که محتاج بسوئی قرینه باشد * جواب چهارم از سوال سابق

بلحاظ قید عند الذبح آنست که بوسلمنا که قید عند الذبح انقضائی
 نباشد بلکه احترازی بود پس فائده اش این تواند بود که
 حرمت آن جانور بر تقدیری است که اهلال در وقت ذبح
 موجود و باقی باشد یعنی اگر قبل از ذبح از اهلال سابق در گره زد
 و ازان نبت باز گردد و خالصه به ذبح کند حلال خواهد شد و
 یا آنکه جانور منذور مرقوم را پیش از ذبح او بزد و یا کسی
 به دهن او آب یا لبه اهلال متقدم مرتفع خواهد شد و عند الذبح باقی خواهد بود
 پس قید نه کور احترازی از این صورتها باشد پس می گویم که با وجود
 این احتمال استدلال مستدل مرقوم تام نمی تواند شد *
 جواب پنجم آنکه از آنجا که آیت موصوفه ظاهر اشامل است
 تمایک را که برای غیر الله نموده شود یعنی جانوری که آواز
 برداشته شود بر او نام غیر خدا بقصد تمایک او برای آن غیر
 پس متوهم می شود که امثال این نیز حرام باشد و حال آنکه
 بردن نام انسانی بر جانوری بقصد تمایک او برای آن در شرع
 درست است پس ممکن است که مفسرین عقیدتین غرض
 از قید نه کور اخراج صورت تمایک را قصد کرده باشند و حاصلش
 آنکه جانوری که بنام غیر خدا مرتزده شده شود وقتی حرام است که

مقصود نادر از ذکر کردن نام غیر بر آن جانور آن باشد که این جانور را برای تقرب بسوی آن غیر ذبح کند بخلاف صورت های تمایک که این مقصود در آنها منقذ است * پس با وجود احتمال مرقوم تمسک مستدل ناقص است * جواب ششم آنکه چون لفظ ما عام است جانور و چیز دیگر را پس مختل است که مراد مفسرین مذکورین از تفسیر مرقوم تخصیص لفظ ما بجانور بوده باشد یعنی غرض اصلی از لفظ عند الذبح اشاره با این معنی باشد که مراد از لفظ ما جانور است پس این قدر دانستی است که از جوابهای مرقوم کسی گمان نکند که قید عند الذبح صحیح است و مولف این رساله آن را تسلیم کرده است حاشا و کلا چه قید مرقوم خلاف روایت و درایت است چنانچه مفصلا مذکور شد بالا مرید علیه صرف بملاحظه خامی عنان و توسیع مبدان جولان و بلا حظه توفیر الزامات و تکثیر افادات این احتمالات عمقایی و تقریرات دقیقه بر معرض بیان و بسشهد بیان آورد و در حقیقت جواب حقیقی همان جواب اول است که صاحب تحقیق و تمیز مولانا عبدالعزیز قدس الله سره العزیز در تفسیر عزیز بآن اشاره فرموده اند

جمع و فان القول ما قاله جزام و وان كثر التجمع في الكلام و اجن
 قابل البضاعة و كثيرا سنا عه اكر چه در عين باب
 ببار دست و باز ده و حكم مذکور را به منزه بیان جلوه عیان
 داده و مرد عوی را بوجه شئی اثبات نموده و به لایل قطبیه
 و بر همین تقیذیه بیایه ثبوت رسانیده و دفع معارضات و رفع
 شبهات حتی الامکان کرده اما فضل تقدم و مشرف سبق
 مر جناب عالی قهاب راست قدس اسم سره المرزیز
 فلو قبل مبكها ما بکیت صبايقه و بسعدی شفقت النفس قبل التندم
 و لكن بکت قبلي فهيج لي و البكا بكها ما فقلت الفضل للمتقدم
 و اگر کسی راست به خطور کند که در صورتیکه معنی ما اهل به بغیر اسم
 مانودی علیه اسم غیر الله باشد و قید عند الذبح نیز متعبر نباشد
 و لفظ ما که در آیه کریمه واقع است ششی عام است یعنی خواه
 من قبیل جانور باشد یا غیر آن بود از قبیل ماکولات و مشروبات
 یا از جنس دیگر مانند زروسیم و غیره پس اگر مراد از و بانحصوس
 جانور باشد پس موجب تخصیص کیست و بر تقدیر عموم او وجه
 تفسیر کلمه تا بافظ جانور چیست و جوابش آنکه از تقریرات سابقه
 و نخر بر است لافحه که در اثبات معنی آیه کریمه از کتب لغات

و تفاسیر مبین که دید و نیز از تحریرات ماضیه که در شواهد
و جوامع مرقوم شد ظاهر و هوید او با هر دو پیدا گشت که حاصل
معنی آیه شریفه نذر لغير الله است و نذر لغير الله هر چیزیکه باشد
و برای هر که بود مطابقاً حرام است و مورد آن نیز عام است
بس اگر کسی بطریق از هر جنس که باشد خواه از صنف حیوانات
مبایه خواه از قسم ماکولات دیگر خواه از نوع اشیاء دیگر از آیت
مجیدة مخرجه اراده کرده شود صحیح می تواند شد و اگر بترتیب
میتب و خنزیر و موقوزه منخنقه و ما اكله السبع و ما ذبح علی النسب
و غیره تخصیص لفظ ما حیوان کرده شود بعد نیست و نیز بر عایت
مشروع عادت مردمان که اهللال بر جانوران می کنند بر اموال
دیگر چنانچه فاتحه رسمیه که بر قسم ماکولات می کنند بر جنس ملبوسات
و نه بر صنف دراهم و دنانیر و فلوس و غیره اگر خاص جانور مراد داشته
شود عجب نبود اما از اینجا که الفاظ قرآن که احتمال معانی متعدده
داشته باشد بلا فریمه قطبیه قرآنیه و بنیر دلالت حدیث صحیح
مجموع علیه حمل آن بر احدی از معانی محتما و بدون ورود اجتماع
مفسرین معتمدین ترجیح احدی از دلالات متعدده هرگز جایز
نیست لهذا یکی از دو احتمال مرقوم را معین و مشخص نمی توان

کرد بلکه همین قدر باید گفت که باز دو احتمال درست و ممکن
 است و الله اعلم بمراده * و از این جا است که مفسرین محققین
 در تفسیر آیت های قرآن که معانی متکثره و احتمالات متعدده
 می دارد محتملات عقابیه متبوعه ذکر کرده اند اما تعیین یکی از آنها
 را بعلم الهی تفویض نموده اند زیرا چه در مشکوٰه شریف در
 کتاب العلم مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال
 فی القرآن برأیه فلیتموه مقعد من النار یکم به گوید در تفسیر قرآن
 بر ای و عقل و قیاس خود بی آنکه مستند از نقل داشته باشد
 پس باید که به گیرد جای نشست خود را از آتس دوزخ
 و فی روایه من قال فی القرآن بغیر علم فلیتموه مقعد من النار
 و نیز در کتاب و باب مرقوم مرقوم است قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم من قال فی القرآن برأیه فاصاب فقد
 اعطا یعنی هر که بگوید در تفسیر قرآن و تاویل کند در آن از پیش
 خود پس صواب کند و در یابد حق را پس به تحقیق خطا کرد یعنی
 اگر چه در واقع حق و صواب اتفاق افتاد اما چون در قصد و طریق
 او خطا کرد حکم خطا دارد و شیخ عبدالحی دهاوی رحمه الله علیه در
 شرح ابن عدیث گفته که اگر تفسیر آیتیه کند و جرم کند که مراد حق

همین است پس این معنی جز به نقل از ائمه اهل تفسیر که برسد
 سند آن بخدمت رسالت درست نباشد اما اگر تاویل کند بطریق
 احتمال و بگوید که تواند مراد این باشد پس این به شرط
 موافقت قواعد عربیت و قوانین شرع درست است انتهى
 اگر کسی گوید که در صوریکه احدی جانوری را بنام غیر
 خدای تعالی نام زد کند و یا زمین و یا چیزی دیگر را با این لفظ که این
 چیز برای فلان میت بر من واجب است یا این چیز را برای
 فلان پسرند رگم و یا بنام فلان بزرگ دادم و امثال اینها
 اما در دل خود مراد و مقصود ازین کلام آن دارد که نذر برای
 خدای تعالی و تقرب بجناب او است و ثوابیکه از خوراندن
 آنها حاصل شود برای آن میت نام زده برسد * پس این نذر
 صحیح و خوردن آن جزو محصل آن زمین جایز است یا نه *
 اگر جایز است پس کسیکه بنام اولیاء نذرو نیاز می کند همین
 مراد می دارد و اگر جایز نیست پس لازم می آید که محصل اراضی
 که بنام انبیاء و اولیاء موقوف است حرام بود * حال آنکه علماء
 متقدمین و فضلاء متأخرین قرناً بعد قرن باستتمال آنها فتوی
 داده اند و خود از آن با انتمناع گرفته و بدیکران رسانیده اند

و کسی از غلامی پیش بنان و فقهای گذشتهگان بر این اعتراض نکرده
و احدی از ان اعراض نه نموده پس در حقیقت اجماع نامی مسلمین
بر جواز و مثل آن منعقد گشت و آن حضرت صلی الله علیه و سلم
فرموده اند که *ما رآه المصلون همنا فهو عند الله حرم* * و نیز ارشاد
نموده اند که *لا یجتمع امتی علی ضلالة* * و امثال آنها پس از کار
اجماع مرقوم بسوخی از کار این همه احادیث رجوع می کند
و ایما ذبا لله منه * جو آبش موقوف بر تمهید بقده است و آن
این است که مقصود معترض از سوال مرقوم آنست که آنچه
عوام نذر انبیر الله می کنند تاویل کرده حمل بر صحت نماید و حرام
را تبدیل محال سازد و این رسم باطل که فیما بین العوام
شایع و ضایع است باین تاویل فاسد جاری دارد لیکن
این قدر نمی فهمد که این تاویل را یک و عذر لنگ بیچ وجه
ناذر او هم مایل را فائده نمی بخشند زیرا چه بچاره عوام کلا انعام اند
این چنین تقریرات و تدقیقات در ذمه صافی و طبع سبیم
شان نمی گنجد هر چه در دل می دارند بر زبان نیز می راندند * زیرا چه
کسی که در دل خود نذر خدا می تعالی منظور دارد و نزدیک
بجناب او تعالی جوید پس او را چه ضرورت افتاده و که ام

حاجت روداده که از زبان نذر بنام غیر خدا نماید و خود را
در صورت حرام و کفر و شرک اندازد آیا آن کس قدرت
نمی یابد که آنچه در دل دارد بر زبان نیز آورد * پس فی الواقع
این همه تاویل اقوال جمال و تصحیح افعال و اعمال ایشان
موجب ضلالت خود و اضلال ایشان است فعوذ بالله
من شرور افعالهم ومن مہمات اعمالهم فی الفصول العمدیة فی
فصل ما یوجب الکفر وما لا یوجبہ اعلم انه اذا کان فی
المہمۃ وجوہ توجب الکفر و وجہ واحد یمنع التکفیر فعلمی المفتی
ان یمیل الی الوجہ الذی یمنع الکفر تخمیناً للظن بالمسلم ثم
اذا کان نیتہ القائل ذلک فهو مسلم و ان کان نیتہ هو الوجہ الذی
یوجب الکفر فلا ینفعہ حمل المفتی کلامہ علی الوجہ الذی لا یوجب
الکفر و یومر بالتوبۃ والرجوع عن ذلک و یتجدد الی النکاح بعد
الاملام * ثم ان اتی بکلمۃ الشہادۃ علی وجہ العادۃ لم ینفعہ ما لم
یرجع عما قال لانه بالان بیان بکلمۃ الشہادۃ علی وجہ العادۃ لا یرتفع الکفر
یعنی بدان که وقتی که در صورتی چند وجوہ یافتہ شود که ہر یکی
از آنها موجب کفر باشد مگر یک وجہ که مانع کفر بود پس برین
تقدیر واجب است بر مفتی کہ بمرد مسلم گمان نیک برد و

به کفر او حکم نکند بلکه بر حسب وجهی که کفر را منقذ کند فتوی دهد
 بستر دانستنی است که اگر فی الواقع نیت آن شخص همان
 وجه مفتی به باشد پس البته آن کس مسلم است و فتوی
 مفتی بر جای خود است و اگر فی الحقیقت نیت آن کس همان
 وجه کفر بود پس حکم مفتی کلام او را بر وجه غیر مکنز هیچ فایده
 نمی بخشد بلکه فتوی مفتی را بیگان است زیرا چه در نفس
 الامر آن کس کافر شد پس امر کرده خواهد شد بنوبه
 و استغفار و رجوع اذان قول و عمل و به تجدید اسلام و
 به تزویج ثانی باز وجه خود استریا داداشتنی است که اگر
 شخص مرقوم کلمه شهادت را بر سبیل عادت سابقه
 خود خوانده باشد هرگز مسلمان نخواهد شد بلکه ضرور است
 که اولاً از قول و فعل مرقوم رجوع کند و از سه نوبت ایمان آرد
 و تجدید کلمه توحید و شهادت بخواند زیرا چه از گفتن کلمه
 شهادت بر حسب عادت هرگز کفر او که بسبب قول
 و فعل مرقوم او را لاحق شده باشد مرفوع نمی شود
 مادامی که قول مکنز را ترک نکند و اذان رجوع نه نماید و تاوقی که کفر
 او مرفوع نه شود هرگز مسلمان نخواهد شد زیرا چه کفر او اسلام

باید که یگر ضد اند و دو ضد در یک جامع نمی شوند انتهی پس
 بعد تمهید مقدمه مذکور به آنکه نذر لغیر الله که در میان عوام مروج
 است بر دو نوع است اول آنکه آن غیر را بصورت
 مناده نام او را می خوانند و می گویند یا حضرت پیردستگیر
 این جانور را یا جانوری را نذر و نیازش ما کردم قبول فرمائید
 اگر فلان حاجت مرا عطا کنید تا آن را ادا خواهم کرد و دوم آنکه
 بدون نذای بنویسد که اگر فلان حاجت من بر آید بزی را یا این
 بزرگ را برای فلان بزرگ یا بنام فلان ادا خواهم نمود و امثال
 آن هر عبارتی که این معنی را ادا کند و این صورت با در معنی
 نذر لغیر الله محکم است اصلاً احتمال و تاویل امر دیگر ندارد
 زیرا به حقیقت عبارت مرقومه نذر لغیر الله است پس نیست
 خلاف ظاهر هرگز متبهر و مقبول نخواهد شد و تاویل مرقوم در
 سوال اصلاً گنجایش ندارد زیرا به قاعده اصول است که در
 هر کلام معنی حقیقی او اصل است یعنی هر لفظ بر معنی حقیقی او
 محمول خواهد شد تا وقتیکه قریه قویه بر خلاف آن بافته نشود
 و نیز به جهت آنکه عبارت مرقومه در معنی نذر لغیر الله صریح
 است و محتاج به نیت نیست پس نیت خلاف ظاهر

او هرگز سموع و ستمند نخواهد شد زیرا به قاعده اصول
 است که هر کلامی که در مراد بی طرح باشد حکم اولی لازم
 خواهد شد و محتاج بسوی نیت و اراده نخواهد شد *
 خصوصاً حکم لفظ نذر این است که کلامی که موضوع برای
 نذر باشد محتاج بسوی نیت نخواهد شد لمانی الجلیبی
 حاشیه شرح الوقایة قوله ثم ان لم يفوه شيئاً الخ اقول وجه كونه نذراً
 ان اللفظ موضوع له ودلالة اللفظ لا يحتاج الى النية لانه حقيقة كلامه
 و نیز باعتبار آنکه بنای احکام شرعی منوط بر ظاهر است هر چه
 در نظر دیده و در ظاهر شنبه شود بر حسب آن اجرای احکام
 دنیاوی نموده خواهد شد * و نیز بلا حظه آنکه الفاظ ناذرین
 مبتنی بر عرف است یعنی عبارت ناذر بر معنی عرفی محمول است
 و عبارت مرقوم در عرف عام و در استعمال خواص و عوام در
 معنی نذر انفرادی معروف و استعمال است چنانچه در اشباه در
 قاعده سادسه العاده محکمه مرقوم است * و منها لفاظ الواقفین
 ثبتی علی عرفهم و کذا لفظ الناذر و الموصی و الخالف * پس
 بر تقدیر یکم عبارت مرقوم از کسی صادر گردد و قریباً قویه بر خلاف
 ظاهر کلام او یاقه نشود و با تامل بحسب آن فتوی داده خواهد شد

چنانچه در صورت عکس آن مثلا احدی جانوری را بنام خدا ذبح کند حکم بجل آن نموده خواهد شد مگر در تیکه قرینه قطعیه برخلاف آن یا ذمه شود پس البته بجزمت آن حکم کرده خواهد شد چنانچه اگر کسی جانوری را پیش قبر می یابند و امثال آن برده و تعظیم آنها کرده و اهتنام در حضور و مقابله و قرب آنها نموده ذبح کند اگر چه در ظاهر نام خدای تعالی بر زبان راند پس بی شک و بلا تا بل بجزمت آن حکم نموده خواهد شد زیرا که این همه افعال ظاهری قرینه یقینیه و دلالت قویه بر ذبح لغیر الله دارد هیچ تاویل را ذران دخل و گنجایش نیست چنانچه دلایل آن از کتب معتده بفضاه تعالی مرقوم خواهد شد فهل من منتظر فلیتمنتظر و بالتفرض والتقدیر اگر فی الواقع ناذر مرقوم منی حقیقی کلام خود را اراده نکند بلکه خلاف ظاهر عبارت خود مراد دارد یعنی الفاظ نذر لغیر الله گوید و مقصود و ملحوظ از آن تعظیم آن غیر ندارد بلکه نذر برای خدای تعالی مقصود و تعظیم و تقرب او تعالی ملحوظ دارد و از ذکر کردن نام آن غیر صرف ابصال ثواب آن نذر بروح او منظور باشد پس دیانه فیما بینة و بین الله تعالی مقبول خواهد شد یعنی نزد

خدای تعالی که دافن باطن و نهان و ظاهر و غیبان است
 نذر صحیح است و منذور حلال اما قضاء یعنی در احکام
 دنیاوی هرگز مقبول نخواهد شد بلکه بجزمت شش منذور
 مذکور حکم کرده خواهد شد و هر کسی که بر صورت مرقومه
 مطلع خواهد شد در حرم او حرام است اما فی الاشباه فی المسح
 التاسع فی محل الفیة لو فصل بلفظ غیر معناه الشرعی و اما فصل
 معنی آخر کلف الطلاق و اراد به الطلاق من وثاق لم یقبل قضاء و یدین
 یعنی اگر کسی کلامی بگوید و منی شرعی آن اراده نکند بلکه
 منی دیگر که خلاف ظاهر است قصد نماید چنانچه زوجه خود را
 بگوید که تو طایق هستی و ظاهر کند که مراد من منی شرعی
 آن که رد کرده شده از نکاح است نبود بلکه رد کرده از قید و
 زنجیر قصد کردم پس درین صورت قاضی آن را قبول نخواهد
 کرد بلکه حکم بوقوع طلاق خواهد نمود اما اگر فی الواقع در نیت
 خود راست خواهد بود پس عند الله مقبول خواهد شد و
 هم چنین در اکثر کتب فقه و اصول مبرح است برای خون
 اطالت که مفصّل سوسی ملالت است عبارتهای آنرا در اینجا
 نقل کرده نشد اما دانستی است که بین تقدیر احکام

نذراعه جاری خواهد شد یعنی معرفت آن فقراء و مساکین
و امثال آنها خواهد بود و ناذر را اولاد و آباء او را و اغنیاء را
خوردن آن جایز نخواهد بود چنانچه در کتب فقه مسطور و درین
رساله نیز مذکور است و خلاصه تفسیر این مقام و تحریر این
مرام آن است که در صورتی که کسی از زبان خود نذر
لغیر الله کند پس بر حسب ظاهر قول ناذر جمیع مسلمانان را
واجب است که آن بجزر احرام دانند و هرگز او را نخورند
مگر وقتی که نذر برای خدا به تزیب او تعالی بالیقین ظاهر و آشکارا
شود و هرگاه نذراعه متیقن گردد پس برای فقراء و مساکین تبادل
آن مباح است و برای ناذر و اصول و فروع او و برای
اغنیاء جایز نیست اگر کسی گوید که تسبیم کردم که آیت
کریمه ما اهل به لغیر الله مثل است جانوری را که بنام غیر خدا
نامزد کرده شود و وقت ذبح او نام خدا گفته شود یعنی آیه
شریفه مقتضی حرمت صورت مرقوم است اما در جزو
هشتم در رکوع اول در سوره انعام موجود است ما لکم ان لا تاکلوا
مما ذکراهم الله علیه و قد فصل الله لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم
الیه یعنی نیست مرشمار آنکه نه خورید از آنچه باد کرده شود

نام خدای تعالی بر او و بدستبنگه تفصیل کرد خدای تعالی و بیان فرمود بر ای شها آنچه حرام کرده شده است بر شما گناه و قتلگاه منظر شوید یعنی ناپاچار شوید به خوردن آن انتهی پس آیت مذکوره شامل است صورت مرقوم را و مقتضی حل آن است پس این آیت که متأخر است چراغ نسخ آن نباشد و اگر بالفرض حال آیت اولی و ثانیه معلوم نباشد که کدام ازین دو آیت مقدم است پس در صورت مرقوم تعارض آیتین ثابت خواهد شد پس چرا حکم تعارض کرده نمی شود و رجوع باصل که اباحت است نموده نمی آید یعنی اذاتعارضاتما قاطبا والاصل الاباحه یعنی وقتی که دو آیت متعارض شوند و یکی را بر دیگری ترجیح نباشد پس هر دو از ذر به اعتبار و احتیاج مناقض می شوند بعد ازان رجوع کرده می شود باصل هر شی که اباحت است جوابش بر چند وجه است اول آنکه می پرسیم که آیت ثانیه عام است جمیع جانور بر آ که بر او نام خدا ذکر کرده شود بهر نهی که باشد یا خاص است بصورتی که در شرع معهود و معین است در باب حل هر ذبیحه پس اگر عام باشد لازم آید که جانوری که بر او نام خدا گفته خنق کرده شود یا از عصا و یا از

سنگ کشته شود یا برای تنی و سنگی و فیری و امثال آنها ذبح کرده شود حلال باشد و جالانکه حرمت این مورد تمام خصوص قرآنی است چنانچه در آیت مرقوم و المنجیة و المؤمنة و المؤمنة و المؤمنة و ما ذبیه علی الذبیل الی بالنفیل مرقوم شد * پس معلوم شد که آیت مرقوم خاص است بصورتیکه نام خدای تعالی گفته شود و ذبح کرده شود بشرابطیکه در شرع شریف مقرر و معین است و یکی از شرایط ذبح آن است که نیت تعظیم خدای تعالی کرده شود و اگر برای تعظیم و تزیین غیر خدا ذبح کرده شود حرام است اگرچه ذابح عند الذبح از زبان بسم الله گفته باشد اما مرصا بقا و آنفا بما لا مزید علیه لیکن درین جا نیز برای تمییز و تذکیر عبارت دو کتاب مکرر اُمر مرقوم می گردد فی جامع الرموز فی الوصی علی ذبیحة و ذبیح لغيره تعالی لم یحل و انما قلنا لله تعالی لانه الوصی و ذبیح لغيره تعالی لا یحل لانه ذبیح تعظیمی له لانه تعالی و فی اندر الاحتیاط و الوصی ولم تحضره النعمة صح بخلاف ما لو قصد بها التبرک فی ابتداء الفعل او نوى بها امرآ آخر لا یصح فلا یحل و هرگاه ثابت شد که آیت ثانیه عام نیست پس آیت اولی را هرگز ناسخ نمی تواند شد که ما هو الظاهر

جواب دوم آنکه اگر فرض کرده شود که آیت ثانیه آیت
 اولی را شامل است و تسلیم نموده شود که در میان هر دو
 آیت تعارض واقع است پس دانستی است که قاعده کلیه
 اصول فقه است که هرگاه در یک صورت دلیل محرم و دلیل
 مبیح هر دو جمع شوند و تاریخ آن با معلوم نباشد که کدام مقدم
 است و کدام موخر و یکی را بر دیگری ترجیح نبوی پس عمل
 به محرم کرده خواهد شد لمانی الاشباه والنظایر اذا اجتمع الحلال
 والحرام غلب الحرام حدیث آورده جماعة ما اجتمع الحلال والحرام
 الاغلب الحرام الحلال ومن فروعها اذا تعارض دليلان احدهما
 يقتضى التحريم والاخر الاباحة فدم التحريم وهكذا في كتب الاصول
 بزرگناه مخافة الاملال و متعرض که جناب اذ تعارضتا قطار یحکم
 بالاصل الذی هو الاباحة راقاعه کلیه نام نهاده است سننای
 آن سور فہمی و لاعلمی او است بانکه قاعده کلیه اذ تعارض المبیح
 والمحرم یعمل بالمحرم مخصص قاعده مذکوره است جواب سوم آنکه
 در صورت تعارض دو آیت قاعده اصولیه بر این نوع است که
 وقتی که در میان دو آیت تعارض ظاهر شود پس بعد از
 رجوع کرده می شود باین طور که هر آیتی که او را حدیث موافق

بود در اجماع می باشد و اگر از حدیث رجحان احدی ثابت
 نه شود پس بقول صحابه رجوع نموده می شود و اگر از قول اصحاب
 نیز ترجیح احدی یافته نه شود پس بقیاس شرعی رجوع آورده
 می شود و پستتر اگر از قیاس نیز غلبه یکی بر دیگری ظاهر شود
 پس آن وقت باصل آن نمی که در آن تعارض واقع شده است
 حکم کرده می شود بر ابراست که اصل آن نمی عمل بود و یا حرمت
 اما آنچه معترض گفته که وقت تعارض آئینین ملائقتا با باحکام
 کرده می شود پس ابن غلط محض و افترا می بخت است
 لمافی کتب الاصول حکم التعارض بین الایتمین المصیر الی السنه
 و بین السنین المصیر الی قول الصحابه و بین قولی الصحابه الی
 القیام و بین القیامین الی تقریر الاصول و در صورت مرقومه
 اگر تعارض آئینین مرقومین فرض کرده شود پس بر حسب
 قاعده مرقومه واجب است که سوی حدیث رجوع کرده شود
 چنانچه حدیثی در ابراهیم شاه از سنن ابی داود منقول است
 قوله علیه السلام لا یقرن الاصلام ای عند القبور و ایضا فیها ان النبی
 علیه السلام نهی عن ذبائح الجن و چنانچه آئینده بفضله تعالی مذکور
 خواهد شد و در دستور التذات از صحیح مسلم و صحیح

بخاری مروی است قال النبی صلی الله علیه و سلم حرم الله تعالی
ما ذبح امتی علی الاصنام والاولیاء والاوزار والالهة والبجائر
والانهار والبیوت والعمیون والارذیة فالذابح مشرک والمذبح بوحه میتة
پس این احادیث و اسئال آن مرجح آیت اولی است
و اگر فرض کرده شود که تعارض آیتین مرقومین از حدیث
مرتفع نه شود پس بر طبق قاعده مذکوره ضرور است که بسوی
قول صحابه رجوع آورده شود و آن درین مقام قول جمیع
صحابه بلکه قول جمیع علمای مرجح آیت اولی است چنانچه
سابقاً از تفسیر کبیر منقول شد اعنی قال العلماء لو ان
معلمنا ذبح ذبیحة وقصد بذبحها التقرب الی غیر الله صار مرتدا
و ذبیحته ذبیحة مرتدا و اگر فرض کرده شود که تعارض آیتین
مرقومین از قول صحابه نیز مرفوع نگردد پس موافق قاعده
مرقومه لابد نمی است که بسوی قیاس شرعی رجوع کرده
شود و آن درین جا این است که جانوری که وقت ذبح او نام
غیر خدا از زبان گفته شود حرام قطعی است اگر چه در دل
تعظیم خدای تعالی داشته باشد پس بهم برین قیاس
جانوری که وقت ذبح او تعظیم غیر خدا در دل آورده شود

حرام نخواهد شد اگر چه از زبان نام خدا می تعالی بخواند
 به جهت شکر کت در عات حرمت که تعظیم خیر خداست در وقت
 ذبح جانور که معروف است و مستعرف پس این قیاس نیز مرجح آیت
 اولی است جواب چهارم آن که صورت مرقوم در سوال اگر چه
 در آیت ثانیه بر حسب ظاهر مفهوم او داخل است اما آخر
 آیت مرقوم منحصر آن است یعنی جمله و قد فصل لكم ما حرم
 علیکم الخ صورت منازع قیاس از آیت ثانیه مذکوره خارج
 می کند زیرا چه صورت مرقوم نیز از جمله فصل لكم ما حرم علیکم
 هست چرا که قد فصل اشاره است به سوی ما تقدم یعنی
 انما حرم علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغير الله
 الخ آخر الآیة و هر گاه آیت کریمه اعني ما لكم ان لا تأکلوا
 صورت مرقوم را شامل نشده پس تعارض بین الایتین نیز
 ثابت نشد پس بوجه من الوجوه حل جانور مندر مذکور ثابت
 نگردد و اگر کسی گوید که در جزوه هشتم در رکوع اول در سوره
 انعام موجود است کلوا مما ذکرناهم الله علیه ان کنتم باایانه مومنین
 شامل است صورت مرقوم را پس هر گاه حکم به خوردن
 جانور بکه نام خدا می تعالی و ذبح او گفته شود وارد است بلکه

در صورت باز ماندن از خوردن آن نهد بدی است سخت
چنانچه گفته ان کنتم باهاته مؤمنین ناطق بان است جوابش
آن است که صورت مرقوم از آیهت مزبوره مخصوص و منسوخ
است از آیهت های دیگر یعنی آیهت های سوره بقره اذما حرم علیکم
المیته والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغير الله الایة و آیهت های سوره مایده
اعنی حرمت علیکم المیته والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغير الله به الی
قوله وما ذبیح علی النصب الحج زیرا به آیهت مرقومه مندر به سوال
یعنی کلاوا ما ذکر اسم الله علیه در سوره انعام است و این سوره در
مکه منظمه قبل از هجرت نازل شده است و سوره بقره در اول
قدم مدینه منشره بعد از هجرت نزل یافته است و هم چنین
سوره مایده آخر سوره های قرآن است در باب نزول و نیز آیات
سوره انعام یعنی قل لا اجد فیما اوحی الی محرم الی قوله الان یکون میثقه
اود ما مفوحا ولحم غنیرا و فمقا اهل لغير الله به بعد چند رکوع
است از آیهت مذکوره یعنی کلاوا ما ذکر اسم الله علیه الحج پس
این همه سه آیات مرقومه ناسخ است هر آیهت مرقومه
سوال را و تفصیل اینها در کتاب اتقان فی علوم القرآن است
من شاء فلیطالع ثمه و جواب دوم و سیوم و چهارم چنانچه در

جوابات سوال اول که به ملاحظه آیت شریفه ما لکم ان لانا کلوا
 الخ است مرقوم گردیده در جواب سوال ثانی نیز که بالما ظ
 آیت کریمه مگوا ما ذکرا هم الله علیه است جاری می تواند شد
 باین تغییر اما خوف تطویل و املاال فرد گذشته بر ذهن سقیم
 و طبع مستقیم حواله نموده شده است بدانکه اگر این همه
 تفسیرات مذکوره و جوابات مزبوره در خاطر کسی جا نه کند و
 به جهل مرگب خود و اماند و بجز جالت و نخوابت و شرارت و
 خباوت خود اصرار نماید پس دلیل دیگر بر حرمت آن
 می آرم که کسی را جای چون و چرا نباشد و تاویل و تفسیر
 در این کنجایش ندارد بلکه منکر آن را بسر حد الحاد و کفر ستاند
 فعوذ بالله من ذلک و آن این است که صورت مرقوم نذر
 برای مبت است و جمیع نذر برای غیر خدا بالاجماع باطل و حرام
 است پس بلا شبهه نذر مرقوم باطل و حرام است
 لمافی البحر الرایق فی فصل الفذ من کتاب الصوم و اما الفذ والذی
 ینذره اکثر العوام کان یكون لانها ان هایب او مریض اوله حاجه
 ضروریة نیاتی بعض فبها الصلحاء فیجعل متره علی راسه ویقول
 یا میندی فلان ان رد هانمی او عوفی مریضی او قضیت حاجتی

فلک من الذہب کذا و من الفضة کذا و من الطعام کذا و من الماء
 کذا و من الشمع کذا و من الزيت کذا فهذه النذر باطل بالاجماع
 لوجوه * منها انه نذر لمخلوق و النذر للمخلوق لا يجوز لانه عبادة
 و العبادة لا تكون للمخلوق و منها ان المنذر له ميت و الميت
 لا يملك و منها ان ظن ان الميت يتصرف في الامردون الله و اعتقد
 ذلك كفر الي قوله للاجماع لمي حرمة النذر للمخلوق و لا ينعقد و لا
 تغتفل الذمة به و انه حرام بل محبت و لا يجوز لمخادم الشيخ اهله
 و لا اكله و لا التصرف فيه بوجه من الوجوه الا ان يكون فقيرا و له
 هيال فقراء عما جزون عن الكسب و هم مضطرون فاذا علمت هذا فما
 يوحى من الدرهم و الشمع و الزيت و غيرها و ينقل الى ضرايح
 الاولياء تقربا اليهم فهو حرام باجماع المسلمين ما لم يقصد و بصرفها
 الفقراء الاجبياء قولوا احد انتهى * خلاصة ترجمه آن که نذری
 که بیشتر عوام می کنند مانند آنکه کسی را دوستی به سفر رود و یا بیمار
 شود و یا حاجتی بیش از آید پس نزد قبر بعضی از بزرگان مع آید و پرده
 قبر را بر سر خود نهاده و بادب ایستاده می گوید که یا حضرت
 اگر فلان شخص نزد من بیاید و یا فلان بیمار آرام گردد و یا فلان
 حاجت من بر آید پس برای شما این قدر زر یا نقره یا

مشیر نبی و غیره اداکنم پس این چنین نذر باطل است
 بالاجماع یعنی بدون خلافت احدی از علماء بچند وجوه اول آنکه نذر
 برای مخلوق جایز نیست زیرا چه نذر عبادت است و عبادت
 خاص برای خالق است و برای مخلوق حرام بلکه کفر دوم
 آنکه آن شئی منذور را برای مرده می دهند و مرده مالک
 چیزی نمی شود * سیوم آنکه نذر اعتقادی کند که آن بزرگ
 قدرت حاجت روائی می دارد و این اعتقاد کفر است *
 و اتفاق تمامی علماء اسلام بر آن است که نذر برای غیر خدا
 حرام است و ادای آن واجب نمی شود و شئی منذور
 حرام است * و فادمان مقبره آن بزرگ را گرفتن آن
 چیز جایز نیست و هم چنین خوردن آن و بوی من الوجوه تعریف
 و در آن شئی منذور جایز نیست مانند چیزهای حرام دیگر که در صورتیکه
 کسی محتاج و عاجز بود و از کرسنگی خوف هلاکت دارد
 پس در حق او مباح است مانند حرامهای دیگر که در وقت نایابی
 چیزی حلال و ترس هلاکی جایز می شود و هرگاه حال نذر لغیر الله
 معلوم شد پس چیزها بیکدیش قبور را دلیا می برند و
 از آن چیزها نزدیک بدرگاه ایشان می جویند حرام است

يا جماعة مسلمين مگر در صورتیکه محتاجان را دادن مقصود
 باشد و ایصال ثواب آنها بر روح آن اولیاء منزه بود
 نه تخریب و خوشامدی، محضرات ایشان پس البره درست است
 و ایضاً الفتاوی العالمگیریة فی آخر باب الاحکاف والنذر
 الذی یقع من اکثر العوام بان یاتی الی قبر بعض الصالحاء و یرفع
 متراً یا یلا میسیدی اذ قضیت حاجتی فلک منی من الذہب کذا
 مثلاً باطل اجماما الی قولہ و اذ امرت هذا فما یؤخذ من الذہب راہم و
 لحوماً و ینقل الی صراحی الاولیاء تقر بالیہم فحرام بالاجماع ما لم
 یقتصد و یصرفہا للفقراء الاحیاء قولاً و افعالاً و قد ابتلی الناس بذلك انتہی
 و ایضاً فی الدر المختار فی آخر کتاب الصوم اہلم ان النذر
 الذی یقع للاموات من اکثر العوام و ما یؤخذ من الذہب راہم و
 الشمع و نحوہا الی صراحی الاولیاء تقر بالیہم فهو بالاجماع باطل
 و حرام ما لم یقتصد و یصرفہا للفقراء الانام و قد ابتلی الناس بتلك
 ولا یصافی هذه الامصارہ و فی شرح المتفق البقر الذی ینذرہ
 الکافرون باہم الآباء والاجداد حرام لان فیہ حرمتین احدہما
 انہ ملک التناذر ولا یجوز للمو من ان یتصرف فی ملک الغیر و
 یا کھل لان حق الغیر حرام و التناذیر ان ما یطعم الکافرون باہم

الاثباء فهو حرام ولا يجوز للمسلم ان يأكل منه وكذا البقر لانه
 منذور باهم الميت وكذا البقر الذي ينذره الغاصم بارواح المدايح
 لانه منذور باهم الميت انتهى * خلاصه عبارت شرح متفق
 آنکه گاوی که کافران بنام پدران خود نذر می کنند حرام است
 زیرا پدران گاود و دود و بد حرمت است * اول آنکه گاو
 مذکور مالک ناذر است و تصرف در مالک غیر حرام است *
 دوم آنکه بنام مردگان منذور است و منذور برای غیر خدا
 حرام است و هم چنین گاوی که بارواح اولیاء نذر می کند
 حرام است زیرا پدر منذور بنام مرده است انتهى * اگر کسی
 گوید که عقیده در شرع ثابت است و جزا زین نیست که بنظر
 استبشار بولدات مولودی گو سپندی راذیح می کنند پس
 هم چنین وقت قدم ابری و مانند او جانوری راذیح کردن
 چرا جایز نباشد چنانچه در ستمایل ترمذی مرقوم است که
 ابوالعباس انصاری وقت قدم آن حضرت علیه السلام بزی راذیح
 کرده بود * جوابش آن است که فرق است در میان استبشار
 و تعظیم پس اگر ضیافت قدم و اظهار بشارت قدم او
 به قرض و د باشد جایز است چنانچه وقت رسیدن شخصی از سفر و یاد زنگام

در آمدن بزرگی در خانه کسی گو سبزی را ذبح کنند و اطعام آن
 شخص از گوشت آن گو سبذ معه تحویل بشارت و مهر و برقه دوم
 آن کس مقصود دارند و همین محل حدیث ابوالعینم انصاری
 است که وقت قدوم آن حضرت ~~ص~~ بزی را ذبح کرد و گوشت
 او را بان حضرت و اصحاب خوراند * اما اگر تعظیم قادم و تقرب
 با و از مجرد ذبح مقصود باشد یعنی از ذبح کردن بزی صرف ریختن
 خون آن جانور برای تعظیم آنکس منظور بوده گوشت آن
 جانور و نیز تعظیم آنکس و تقرب او مطلوب بوده اطعام و
 ضیافت او پس بی شک حرام است و همین است محل جمیع
 صورتهایکه در کتب فقه و فتاوی مرقوم است یعنی ذبح قدوم ابیر
 و نحوه الخ * پس فارق در میان حلال و حرام آن است که اگر
 تعظیم مذبح له و تقرب بسوی او و خوشنودی خاطر او از مجرد
 ارامت خون او یعنی اظهار تعظیم شخص به کشتن جانوری
 مقصود باشد گوشت آن مذبح و ضیافت مذبح له مطلوب
 بود حرام است * و اگر اطعام و ضیافت آن کس از گوشت
 آن ذبیحه منظور بود و تعظیم آن شخص بنحو را نیدن
 گوشت ذبیحه مرقومه مرکوز باشد اما تعظیم آن کس

بر یختن خون او غرض نباشد حلال است و اگر در ضمن
 ضیافت آن کس اظهار خویشی خود و ابراز خوشنودی
 او نیز مراد باشد هیچ ضرر و نقصان ندارد چنانچه سابقاً
 مشر و عالمه کور شد و خلاصه آن که از ذبح کردن جانوری
 برای شخصی هرت کشتن او و ریختن خون او مبین قدر
 غرض اصلی بود و گرفتن گوشت آن جانور مقصود نبود بلکه
 گوشت او را به کسی دادن و یا آن را خوراندن و یا آنرا دریا
 انداختن و یا آن را به سگان و ددان دادن هر همه نزد مالک
 آن جانور یکسان باشد و از ملا حظ آن کس صرف
 تعظیم او و خوشنودی او و تفریب او و خوشنودی او مقصود
 مالک آن جانور بود خواه خود مالک ذبح کند یا دیگر کسی امر فرماید
 و خواه آن کس مذبح لوله زنده باشد یا مرده و خواه روح
 طیب بود یا روح خبیث و خواه انسان باشد یا جن و دید و
 شیطان و بت و درخت و تالاب و امثال آنهاست و
 خواه قهر صادق بود یا قهر کاذب مانند علم و جهل و نیجه و مشه
 و گهواره و مانند آنها پس این همه صور آنها با اتفاق حرام
 است و در کفر فاعل اخیالت است اما جمیع رعاها و اکثر فضلاء

به کفر و قائل اند * و اگر از ذبح جانوری برای شخصی صرفت
 که فتن گوشت آن مقصود باشد و ذبح و سیله او بود
 هم چنین از ذکر نام آن کس و یا از تصور و ملاذظه آن شخص
 صرفت اطعام آن کس و یا اطعام فقرا بقصد ابرصال ثواب
 آن برای آن شخص مذبح له مطاوب بود پس بی شک
 حلال است * بستر دانستنی است که اگر کسی به مضمون
 فیض مشغون نماید خل الایمان فی قلوبهم و به نحو ای * ابیت
 انتهای عظم الله علی قلوبهم در ضلالت و غیادت و جهالت
 و غوایت خود و امانه و این همه تتریات که در تفسیر قوله تعالی
 اهل به لغیر الله و توجیحات که در ماده کفر الخیر الله مبین و مبرهن
 شد در دل غوایت منزل و در سرشت غیادت سرشت
 او جانگیر پس دلائل شد حیه دیگر بر دعوی مرقومه که دال
 هر بصر و ناطق صحیح است می آورم * اما از قرآن پس قوله تعالی
 وما ذبح علی النصب الذی فی القاموس نصب بضم نین کل ما یعبد
 من دون الله کالنصب بالفهم والانصاب حجارة کانت حول
 الکعبه و فی التفسیر الزاهدی وما ذبح علی النصب ای النصب
 ای آنچه می کشند برای بنیان و فی التفسیر الکبیر ما ذبح علی

النصب فيه وجهان أحدهما ما ذبح على أمتعة وتعلیم النصب
 والثاني ما ذبح للنصب واللام وعلى يقعا قبان * ومكذ اني معالم التنزيل
 پس آنچه ذبح کرده شود نزد بت یا سنگ و امثال آنها
 به قصد تعظیم او حرام است ببارة النص و آنچه ذبح کرده شود
 به قصد تعظیم احدی سوای بت و سنگ چون قبر خواه قبر
 اصلی بود یا قبر نقلی و مانند شده و علم و جهند آواش باه آنها
 یا به تعظیم بتی که قبرش در موضع ذبح نباشد و یا به تعظیم
 کسی زنده خواه نزد ذبح حاضر باشد یا غایب و امثال آنها
 پس این همه صورتها حرام است بدلالة النص زیرا که علت
 حرمت در جانوری که نزد بت ذبح کرده شود بجز از این
 نیست که مشابهاست می دارد به تعظیم غیر خدا بار اقت خون حیوانی
 و از آنجا که در صورتهای مرقوم عین تعظیم غیر خدا به کشتن جان
 جانوری یافته شد پس بطریق اولی حرام خواهد شد چنانچه
 سابق ازین در تفسیر همین آیت مفصلا مرقوم شد *
 اما ثبوت حرمت جانور مرقوم از حدیث شریف پس قول آنحضرت
 که در ابراهیم شاهی و کنز الیباد از سنن ابی داؤد نقل کرده است
 لا یجوز ذبح الغنم والبقر عند القبور والقوله علیه السلام لا یحرف

الا سلام اي عند القبور هكذا في صنن ابي داؤد وكذا لا يجوز الذبيح
 على الذبائح الجدي لان النبي ﷺ نهى عن ذبايح الجن بناء على انهم
 يكرمون معاناة انهم لو لم يذبحوا يذبحهم الجن فابطل صلى الله عليه
 وسلم ونهى عنه وهو في دمقر القضاة في الباب السادس عشر من الصحيحين
 قال النبي صلى الله عليه وسلم حرم الله تعالى ما ذبح اممي على
 الاصنام والاولثان والاوزار والابار والبخار والانهار والبيوت
 والعيون والارديفة فالذبايح مشرك والمذبحوة ميتة والمرءة باينة
 ودرشكوه در جلد ثالث در كتاب الذبايح است واهم در جامع ضمير سبطي
 لعن الله من ذبح لغير الله ونيز در سنن ابي داؤد است نهى رسول الله صلى
 الله عليه وسلم من معاقرة العرب قال داؤد يعني في القبور ترجمه منع
 كمر رسول خدا از يلى كردن اعراب ابو داؤد گويد كه نزد قبور و شراح
 اين حديث نوشته اند كه در جاهليت رسم عرب بود كه جانوران
 را نزد قبور ربه نيت مقبور ذبح مي كردند لهذا ذبح مذكور ممنوع شده
 و در شكوه در جلد ثالث در باب الذبوحه مرقوم است
 في رجل علمي عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ينحسر ابلا
 بمسوانة فاني رسول الله صلى الله عليه وسلم فاخبر فقال رسول
 الله صلى الله عليه وسلم هل كان فيها وثن من اولثان الجاهلية

يعبدون فقالوا الا اول اول فهل كان فيها عيد من اعيادهم والوالا فقال

اوف بنزل رك فافه لا و فاء لنذ ر في معصية الله

یعنی نذر کردی در زمان آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 که ذبح کند ششمی را در موضع که نام او پوانه بود پس
 آن مرد زدیستمبر خدا آمد و خبر کرد آن حضرت را باین قصه
 پس گفت آن حضرت آیا بود در آن موضع نبی از زبان
 زمان جاهلیت که پرستیده می شد گفتند نبود پس گفت
 آن حضرت آیا بود در وی عیدی از عید های اهل
 جاهلیت گفتند نبود پس گفت آن حضرت و فاکن بنذر خود
 در ترجمه شیخ عبدالمجیب و هابوی مرقوم است که از اینجا معلوم
 شد که کسی که نذر کند ذبح را در مکانی لازم است و فایدان
 اگر آن موضع معبد او تان و یا مجمع کفار نبود و اگر این چنین بود
 صحیح نبود زیرا به نیست و فام نذر را در معصیت خدا انتهی *
 پس از این حدیث صاف ظاهر شد که در جای که بت
 باشد یا موضع عبادت کفار باشد یا محل عید و جشن کافران
 بود یا جای که در آن مذهب پرستش کفار باشد مانند قمر و غیره
 در آنجا جانوری را ذبح کردن حرام است بعلت قصد تعظیم

و تقرب بسوی غیر خدا بلکه در موضعی که منتهی قصد تعظیم و تقرب بسوی غیر خدا باشد ذبح در آنجا ممنوع است اگر چه در حقیقت از ذابح تعظیم و تقرب غیر خدا صادر نشده باشد اما سبب حرمت جانور مرقوم از اجماع پس در تفسیر کبیر مرقوم است که اجمع العلماء ان مسامحا ذبح ذبیحة و قصد بذبحها التقرب الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد یعنی جمیع علما اتفاق کرده اند بر این که اگر مسلمی جانوری را ذبح کند و بذبح آن تقرب به غیر خدا جوید پس آن کس مرتد خواهد شد و آن جانور مذکور مرتد یعنی در حکم مردار و آسمین عبارت در تفسیر نیشاپوری نیز مرقوم است و نیز در بحر الرایق چنانچه سابقا مذکور شد که والا جماع علی حرمة النذر للمحذوق و افه حرام بل صححت الی قوله فما یوخذ من الدرامه و الشمع و الزيت و نحوها و ینقل الی صرائح الاولیاء تقربا الیهم فهو حرام باجماع المسلمین یعنی جمیع علما اجماع کرده اند بر حرمت نذریکه برای مخلوقی باشد و شعی بمنذور حرام است پس چیزی که از قسم درهم و شعیع و روغن و امثال آنها بسوی مقاب او لیا برده می شود و تقرب

بایشان مقصود می باشد بانفاق جریح مسلمانان حرام است
 و نیز از عالم گیری منقول شد * اعنی ما یوخذ من
 الدرهم ونحوها الی صرائح الاولیاء تقریبا الیهم فحرام بالاجماع
 اما کفر ذابج مرقوم پس در میان علما مختلف است لیکن
 اکثر عامی محققین و فضلا سی مدققین قائل به کفر او هستند
 چنانچه از تفسیر کبیر و اشباه و در مختار و تفسیر نیشاپوری
 و قاضیان منقول شد * فلین کرفهل من مذکر ولیعتبر فهل
 من معتبر * اما دلائل حرمت جانور مرقوم از کتب فقه و
 فتاوی بسیار بلکه بی شمار است اما درین رساله از چند
 کتب که متداول بین الناس و مشهور بین العوام و
 النخوص است آورده شد * فی الاشباه والنظائر فی
 المباحث الثماني من قاعدة الامور بمقاصد ما والذبح قد یکون
 للاکل فیکون مباحا و مندوبا و للاضحیة فیکون مباداة اولقذوم
 امیر و لعوه فیکون حراما و کفر املی قول * و ایضا فی الاشباه فی
 المباحث الخامس من قاعدة الامور بمقاصد ما و صرح فی الجزایرة
 من الفاظ الکفران الذبح للقادم من حج او فز و امیرا و غیره
 يجعل المذبح مباحة و اختلفوا فی کفر الذابج و ایضا فی الاشباه

في كتاب النبي بايخ ذبيح لقلوم امير اولواحد من العظاماء يحرم
 ولو ذكر الله تعالى وللضيف لا وفي الدر المختار في كتاب النبي بايخ
 ولو يسمى ولم تحضره الغيبة ضح بخلاف ما لو قصد بها التبرك في
 ابتداء الفعل او امر آخر فانه لا يصح فلا يحل وايضا فيه ذبيح
 لقلوم الامير ونحوه كواحد من العظاماء يحرم لانه اهل به لغير
 الله ولو ذكر اسم الله عليه ولو ذبح للضيف لا يحرم والفارق انه ان
 قد مهاليا كل منها كان الذي يح لله والمنفعة للضيف او الوليمة او للربح
 وان لم يقبل مهاليا كل بل يدفعها لغيره لكان لتعظيم غير الله فيحرم
 وهل يكفر ففيه قولان في شرح الوهبانية * شعر * وفاعله جمهورهم
 قال كافر * وفضل واصماعيل ليس يكفر * وفي قرة الانظار شرح الدر
 المختار حاصل الكلام في هذه المسئلة ان الذبيح المقترب بذكرا سم
 الله تعالى اذا كان قبل قدام قدام للتهميم لضيافته او بعد قدامه
 ببرهته لذلك فلا شبهة في جوازها بل مندوب ويجوز اكل ذلك
 المذبح واما اذا كان مندوب قدام فان كان القصد ذلك فالحكم ما
 ذكره وان كان مجرد التعظيم فحرام والمذبح ميممة * وضابطته انه
 ابن طنج وقد م للضيف فهو للضيافة وان امر الذابح ان يتوازعه
 الفاس كما هو المعمود في بلد تنافه هو مجرد التعظيم وحكمه ما علمت و

في الجوهرة التي يدعى عند مري الضيف تعظيما له لا يحل اكلها وكذا عند
 قدوم الامير والحجوة تعظيما له لانه اهل به لغير الله تعالى واما الذي يدعى
 هند بحمبة الضيف لاجل الضيافة فلا يماس وفي القصول العمادية
 في باب ما يكون كفرا من ذبح في وجه انسان شيئا وقت قدومه
 كفرا الذي ابيح والمذبح ميتة وفي فتاويه فاصيخان وفتاوي عالم
 كبري في باب ما يكون كفرا رجل ذبح لوجه انسان في وقت
 الخلة وما اشبه ذلك كفروا والمذبح ميتة لا توكل وفي خزائن المفتين
 ومن ذبح لوجه انسان وقت قدومه كفرا الذي ابيح والمذبح ميتة
 وفي القنينة في كتاب الذي ابيح ذبح لضيف شاة وسمى الله تعالى
 يحل ولو ذبحه لقدوم الامير او واحد من العظام وذكر اسم الله
 لا يحل لان في الاول الذي يدعى الله والمنفعة للضيف ولهذا يضعه
 هنده وياكل منه وفي الثاني لتعظيم الامير لا لله تعالى ولهذا
 لا يضعه منك بل يدفعه لغيره فعلى هذا اما يفعله القصابون في
 بلدنا من اصعاد البعير بالبخ جارناك وقت النشر فيل بحونه
 فيه فهو ميتة وان ذكر اسم الله تعالى عليه ويكفرون بذلك وهذا
 قول عنه النامس غافلون خواصهم فيكف عوامهم وفي الفتاوى
 العالمة كبرى في كتاب الذي ابيح ذبح عند مري الضيف تعظيما له

لا يحل اكلها وكذا عند قلوم الامير او نحوه تعظيماً ما اذا ذبح
 فصل فحبة الضيف لاجل الضيافة فانه لا بأس به وايضاً في
 الفتاوى العالمة في فصل ما يتعلق بالتهيبه بالكفار من باب
 احكام المرتدين اكر يكن بوقت خلعت يعنى بوقت پوشيدن شه
 و بوقت تهنيت از براى تشریف پوشيدن و رضای او
 قربانی کند کافر شود و این قربانی مردار باشد خوردن آن روا نبود *
 و دیگر از این جنس آنست که برسد آب میروند و آن آب را
 می پرستند و بیهوشی که دارند گو سپند برسد آب ذبح
 می کنند این پرستندگان آب و ذبح کنندگان گو سپند کافر می شوند
 و گو سپند مردار و خوردن آن روا نبود * ولى جامع الرموز
 فلمسمى طمى ذبيحة وذبح لغيره لم يحل وانما قلنا لله لانه لو مسمى
 وذبح لقلوم الامير او نحوه من العظام لا يحل لانه ذبح تعظيماً
 له لا لله تعالى ولهذا يضعه بين يديه لياكل منه بل يذفعه الى
 غيره بخلاف ما اذا ذبح للضيف فانه لله تعالى ولهذا يضعه لياكل
 وفى مطالب المؤمنين ذبح للضيف شاة وسمي الله تعالى يحل ولو
 ذبحه لقلوم الامير ولو احد من العظام وذكرا هم الله تعالى
 عليه لا يحل لان فى الاول الذبح لله تعالى والمنفعة للضيف ولهذا

يضعه عنده لياكل منه وفي الثاني لتعظيم الامير لانه تعالى ولهذا
 لا يضعه عنده بل يدفعه لغيره وفي الحمادية في كتاب الذبايح
 وانچه ذبح كندبر اسي قدوم بزرگي يادربنای جديد وگورستان
 حرام است هـ وفي ابراهيم شاهي في باب زيارة القبور لا يجوز
 ذبح الغنم والمقور عند القبور لقوله عليه السلام لا مقر في الاسلام
 ابي عند العقور هكذا في سنن ابي داود وكذا لا يجوز الذبح عند
 البنائ الجديل ومنه شراء الدار لان النبي ﷺ نهى عن ذبايح
 الجن بناء على انهم يكرمون مخافة انهم لو لم يذبحوا يؤذيهم الجن
 فابطل النبي صلي الله عليه وسلم ونهى عنه هكذا في بستان الفقيه
 وفي عيون البصائر حاشية الاشباه والنظائر في كتاب الذبايح
 قوله ذبح لقدم امير الخ حاصل الكلام في هذه المعئلة ان الذبح
 المقترن بذكرا لله تعالى اذا كان قبل قدم وقدم ليهيئ
 لضيفته او بعد قدمه بغيره لذلك فلا شبهة في جوازه بل
 منقوبة وفي جواز اكل ذلك الذبوح واما اذا كان عند المقدم
 فان كان المقصد ذلك والحكم ما ذكرنا وان كان لمجرد التعظيم
 فحرام والمنذوب ح ميتة وضابطته انه ان طسج وقدم
 للضيف فهو للضيفا فة وان امير الذبايح ان يتسوازه

الخنا من كفا هو معهود يبذل ثنا فهو لمجر فدا لتعظيمه و حكمه
 جامعته و عليه يحمل كلام المص و اما الذبح همد وضع
 الجدار و عروض المرض و الشفاء من مرض فلا شك في ان
 القصد هو التصديق و في كتاب هداية المبتدئ ذبح شاة
 للضيف و ذكر اهم الله تعالى عليه يحل اكله و لو ذبحه لاجل
 قدوم امير او واحد من العظام و ذكر اهم الله تعالى عليه
 يحرم اكله لان في المسئلة الاولى كان الذبح لاجل الله
 تعالى و ذكر اهم له ايضا و لهذا يضعه بين يده ليا اكله
 بخلاف الثانية لان ذبحها لاجله تعظيما له لا تعظيما لله تعالى
 و لهذا لا يضع بين يده ليا كل منها بل يده لغيره و في
 الجوهرة الذبح عند مريض الضيف تعظيما له لا يحل اكله و كذا
 عند قدوم الامير لانه اهل به لغير الله تعالى فاما اذا ذبح
 عند غيبة الضيف لاجل الضيافة فلا بأس به و في دستور القضاة
 في الباب الثاني و العشرون و في فتاوي ابراهيم شاهي
 رجل ذبح للضيف شاة و ذكر اهم الله عليه يحل اكله
 و لو ذبح لاجل قدوم الامير او واحد من العظام و
 ذكر اهم الله عليه يحرم اكله لان في المسئلة الثانية كان الذبح

تعظیماً له لا تعظیماً لله تعالی و لهذا لا یضع بین یدیه لیا کل منه
 هل یدفعه لغيره * و فی نصاب الاحتماب ما یفعله الجهة من الذبح
 عند قبور المشایخ والشهداء و غیرهم و عند شراء الدار و علی البناء
 الجدی و باب البیوت و عند دخول الامیر و فی وجه الامان و ما
 اشبه ذلك فهذه ایوجب الحرمة اذا كان لغير الله تعالی و ان ذکر
 اسم الله تعالی علیه و یکفرون بذلك و هذا امر غفیل الناس
 خواصهم فکیف بعوامهم * **پستردانستن** است که بعضی از
 علمای این دیار حل صورت سنّازع فینار اذ عبارت هدایه
 که در ماده ذکر نام غیر خدا یا نام خدا بر ذبیحه مرقوم است استنباط
 می کنند باین طور که صورت مرقوم را در صورت ناله هدایه
 داخل می شمارند و بر حسب زعم خود بر حل جانور منذور مرقوم
 استدلال می نمایند و حال آنکه اگر در تعلیل عبارت هدایه
 بود قیود آن و در وضع صورت آن تامل کرده شود پس
 بر خلاف دعوی مدعیان و بر عکس مدعی ایشان دلیل می نماید
 و ایضاح مدار مضامین هدایه و توضیح منشا خطای ایشان موقوف
 است بر تفصیل صورت های که در آن ذکر نام غیر و نام خدای
 تعالی یافته شود لهذا اولاً تحریر آن می کنیم و من الله به العون
 الهامیة

والعناية في البداية والتهامة وبفضله العناية ومعه العظمة
 من القباوة والغواية * باید دانست که ذکر نام خدای تعالی در
 وقت ذبح جانوری ضرور است و این ذکر مشروط است
 بآنکه از شرکت نام غیر خالص باشد * و ذکر نام غیر و
 نام خدا در وقت ذبح جانور بر چهار قسم است اول موصول
 صوره و منی یعنی نام غیر بانام خدا در وقت ذبح جانوری
 موصول و مضموم باشد از روی لفظ و هم از روی منی چنانچه
 در وقت ذبح گوید بسم الله و باسم زید یا بگوید بسم الله
 و زید بکسر حرف دال و مانند آن و درین صورت ذبیحه حرام
 است زیرا چه نام غیر بانام خدا موصول است در تلفظ و ذکر
 و هم در قصد و غرض پس شرکت غیر بانام خدا در تعظیم بذبح
 جانور موجود شد و خلوص که شرط اعلی است منقود * دوم
 موصول صوره لانی یعنی اتصال نام غیر بانام خدا در تلفظ و عبارت
 موجود باشد اما در منی و دلالت متحقق نباشد چنانچه در وقت
 ذبح نام غیر بانام خدا ضم کند اما بدون حرف عطف و غیر کسر
 حرف آخر نام غیر مانند آنکه گوید بسم الله و زید بضم دال یا بگوید
 بسم الله عن زید یا بسم الله زید بضم دال و امثال آن * و برین تقدیر

ذبیحه حرام نیست زیرا چه شرکت نام غیر بانام خدا در تعظیم
 مذبح یافته نشد زیرا چه حرف عطف و کسره حرف آخر دلیل
 بر قصد شرکت مرقومه است و آن درین جا مفقود است *
 اما کرده است به جهت آنکه شرکت در تلفظ موجود است پس
 صورته موصول است اگر چه معنی قصد موت و دل نیست پس مشابه به
 حرام گردید و مشابهت حرام کرده است * سیوم موصول
 معنی لا صورته یعنی نام غیر بانام خدا در وقت ذبح در ظاهر
 عبارت موجود نباشد اما در باطن و قصد مضموم بود چنانچه
 قبل از ذبح گفته باشد که این جانور را بنام زید ذبح خواهم نمود و یا برای
 زید نذر کردم و بعد همبرین قصد قایم باشد حتی که به نیت سابقه ذبح کند
 اما در وقت ذبح نام خدای تعالی بر زبان راند و نام زید
 اصلاً بر زبان نآورد و این حرام است زیرا چه نام غیر بانام
 خدا موصول است معنی قصد اگر چه در لفظ مذکور نیست و
 این موجب حرمت است به جهت آن که درین صورت
 شرکت غیر بانام خدا مقصود است اگر چه ملفوظ نیست و معنی
 و قصد بر صورت و لفظ ترجیح دارد زیرا چه قاعده شرعی
 است که اذا اختلف القلب واللسان فالما معتبر مافی القلب و فی

الجعل یمث المشهور انما الاعمال بالنیات وانما العکل امره مانوه الیج
 پس غلو ص از نام غیر که مشرط اصل ذبیحه است درین
 صورت منقود است و تفصیل ابن بمرات و کرات
 بوجود مختلفه و بدلائل متعدده بفضاه تعالی مرقوم شد * اما در اینجا
 برای تشبیه مخالفان و اعلام غافلان عبارت به این که دسانا و بز
 ایشان است و بر حسب فهم و زعم خود با بر صل ذبیحه مرقومه
 دلیل می آرند نقل کرده بفضل اد تعالی خود از نحو ای عبارت منقول
 حرمت آن ثابت و واضح و مستحق و لایح می شود * چهارم
 مفتضول صوره و معنی یعنی شرکت نام غیر بانام خدا در تعظیم بدیع
 جانورنه در لفظ و عبارت و نه در قصد و غرض بافته شود چنانچه
 قبل از ذبح بگوید که این جانور را برای ایصال تو اب تصدق
 آن بنام زید مزر کردم * و یا بگوید که این جانور را برای خدا از
 جانب زید ذبح خواهم کرد * یا بگوید که این جانور را برای خود ایندن
 و ضیانت زید داشتم و امسال آن بعد از آن در وقت ذبح
 صرف نام خدا بگوید و کلام سابق را اصلا بر زبان نرانند و این
 صورت حلال است بلا کراهت زیرا چه هرگاه نام غیر بانام
 خدا وقت ذبح مذکور نیست پس مفتضول صوری ثابت

شد و موصول صوری که باعث کراهت است باذنه نشد و چون که شرکت غیر با نام خدا در تعظیم بدیج مقصود نیست بلکه صرف ایصال ثواب برای شخصی یا نیابت از جانب احدی در ذبح برای خدا با ضیافت کسی مقصود است پس موصول معنوی نیز منتحقق گشت و موصول معنوی که موجب حرمت است ثابت نگردد و هرگاه این چهار صورت معلوم شد پس بدانکه صاحب هدایه سه صورت را نوشته است که در آنها صرف ذکر نام غیر و نام خدا یافته شده است و عبارت آن این است و یکره ان ینکر مع اسم الله تعالی شیئا غیره بان یقول عند الذبح اللهم تقبل من فلان وهذه ثلث مسائل واحدها ان ینکر موصولا لامعطوفا فیکره ولا تحرم الذبیحة وهو المراد بما قال و نظیره ان یقول بعم الله محمد رسول الله لان الشریکة لهم تو جد فلم یکن الذبح واقعا له الا انه یکره لوجود القران صوره فیتصور بصوره المحرم والثانیة ان ینکر موصولا علی وجه العطف والشریکة بان یقول بعم الله واهم فلان او یقول بعم الله واهم الله و محمد رسول الله بکسر الدال فتحرم الذبیحة لانه اهل به لغیر الله والثالثة ان یقول موصولا منه صوره ومعنی بان یقول قبل التسمیة وقیل ان

يجمع اللفظة او بعدة وهذا الابهام به لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال بعل الذبح اللهم تقبل هذا عن امة محمد ممن شهد لك بالوحدانية والى بالبلاغ والشروط هو الذكر الخالص المجرد على ما قال ابن معبود رضى الله عنه جرد والتسمية حتى لو قال عند الذبح اللهم اغفر لي لا يحل لانه دعاء وحوال وپس صورت اولى به ايه آنچه در بين جا صورت دوم است و صورت دوم آن آنچه در بين جا صورت اول است و صورت سوم آن آنچه در بين جا صورت چهارم است اما صورت نالته مذكوره اين مقام پس در به ايه اصلا مرقوم نيست و در هشتم آن است كه مدار قول به ايه صرف بر ذكر نام غير بانام خدا است بدون اعتبار تقرب بسوى غير و بنامى حكم صورت نالته اين جابر تقرب بسوى غير است لهذا صاحب به ايه آنرا ذكر كرده اما از قيود عبارت به ايه دازد وضع صورت اول حكم صورت نالته مذكوره اين مقام مستنبط مى شود زيرا كه در صورت نالته به ايه مرقوم است و الثالثان يقول مفصلا عنه صورة ومعنى بان يقول قبل التسمية الى قوله اللهم تقبل هذا عن امة محمد الخ پس از قيد منى صاف واضح مى شود كه موصول بر دو قسم

است صورت و معنی و در صورت اولی به این موصول صورت اخیت و معنی
 نیست و در صورت ثانیه هر دو مجتمع است و در صورت ثالثه هر دو منقطع
 است باقی مانده آنکه موصول معنی بود و صورت یکنه بود و از تعابیل صورت
 اولی صاف ظاهر می شود که صرف موصول صورت در باب حرمت
 معتبر نیست زیرا چه شد کت با فقه نشد بلکه صرف صورت حرام
 است و در حقیقت و معنی حرام نیست پس غایبه الامر اینکه موجب
 کراهت باشد پس ازین تعابیل بوضوح پیوست که موصول معنی البته
 در افاده حرمت معتبر است و ازین جهت در بیان صورت ثالثه به این
 برای اخراج این صورت یعنی صورت ثالثه هر دو صاف این جا قید
 موصول معنی نوشته است علاوه بر این آن که اگر موصول معنوی معتبر
 نمی بود پس اصلا حاجت قید موصول معنی برای اخراج موصول
 معنوی نمی شد بلکه همین قدر کافی بود که موصول صورت و نیز
 صاحب به این گفته است بان يقول قبل التعمیه ان قول الله اللهم تقبل
 هذه من امة محمد الخ و گفتت بان يقول قبل التعمیه با هم فلان
 چنانچه در صورت ثانیه ذکر کرده است و وجهش همین است
 که این صورت موصول صوری و معنوی نیست بلکه موصول
 صوری است و موصول معنوی و سابق معلوم شد که صورت

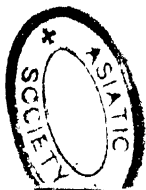
موصول منوی حرام است پس از تعابیل صاحب به ابه باین
 وجه که در صورت موصول صورته لامنی حرام نیست زیرا
 شرکت یافته نمی شود و نیز از تقید او بقید موصول منعی باین وضع که
 اگر موصول صورته و منعی بود حلال است و هم از وضع او
 صورت ثالثه را باین طور که بگوید قبل ذبح اللهم تقبل من فلان
 و باین نوع وضع نکرد که بسم فلان چنانچه در صورت ثانیه تمثیل
 که در صفت متبادر می شود که اگر در وقت ذبح نام غیر بانام خدا
 موصول منعی یافته شود حرام خواهد شد پس می گویم که
 تعابیل مرقوم صاحب به ایه و تقید مذکور او و تصویر مزبور او ناطق
 صادق است باین که جانوری که اولانها نام او لیاد غیره نذر کرده شود
 بعد ازان با بقاء نیست سابقه ذبح کرده شود حرام است اگر چه
 از زبان نام خدای تعالی خوانده باشد پس کسب که صورت
 نذر مرقوم را در صورت ثالثه به ایه داخل می شمارد و دل آنرا
 از عبارت به ایه استنباط می کند و از وضع صورت ثالثه بجز
 دعوائی خود استند لال می کند خطای محض کرده و در غلط قاحش
 افتاده زیرا چه در میان صورت ذکر نام غیر خدا بر جانوری بقصد
 نذر ای او در میان صورت ذکر نام غیر بقصد ایصال ثواب

برای آن غیر ذوق نکرده و حال آنکه در صورت ثالثه به این نام
غیر که قبل از ذبح منروض است به قصد ایصال ثواب آن
برای آن غیر مذکور است چنانچه از لفظ هذه عن امة معمل الخ
ظاهر و باهر است نه به قصد تقرب بسوی او و تعظیم برای او بدیع
جانور مذکور آری در صورت ثانیه به این البته ذکر غیر برای تقرب
بسوی او مرقوم است زیرا چه درین صورت ذبح برای
غیر است و در صورت ثالثه آن ذبح از جانب غیر است
و فرق در میان ذبح برای غیر و ذبح از جانب غیر اظهار من الشمس
و این من الشمس است خلاصه آنکه در صورت ثالثه به این
اتصال صوری و معنوی هر دو منقود است بلکه انفصال صوری و
معنوی موجود است بخلاف صورت متنازعه فیها که نام غیر که قبل
از ذبح مذکور است به قصد نذر بنام او و تقرب بسوی او
بدیع جانور مذکور است پس انفصال انطی اگر چه در صورت
نذر مذکور موجود است اما انفصال معنوی هرگز در آن منصوص
نیست زیرا چه تقرب بسوی غیر در آن واقع است و نسبت
آن تا وقت ذبح موجود و باقی است پس اتصال معنوی در آن
مقرر و ثابت است و همین مدار حرمت در صورت مرقوم

است آری اتصال صورتی در آن معدوم است اما این را
اعباری نیست چنانچه مفصلاً گذشت بفضله تعالی *
شکر و سپاس خالق بی قیاس است که آنچه اکثر اهل این زمان
در باب نذر انجیر المذکوک و او نام داشتند و بیشتر ابنای این
دوران فسادات و شرور گماشتند به فضله تعالی دفع هر یک از آنها
مرفوم شد و گمان غالب بلکه اعتقاد جازم است که مبدء ان
و مذهب ان عموماً و مدعیان و حامدان خصوصاً این رساله را
دیده بچشمش و خردش آمده دلمان بطعن و افتراء و
پتان خواهند کشید و اعتراضات بی کار و سوالات ناهنجار
نخواهند نمود اما امید قوی از مرضیان و مدعیان است که هرگاه
این نسخه را ملاحظه خواهند فرمود زبان حق ترجمان در ماده کوشش
و سنی این احقر ایجاد خواهند کرد و دعای خیر در باب
صلاح دنیا و فلاح عقبی این اصغر الافراد خواهند نمود و ما توفیقی
الامن الله الفضل الرحيم و ما رجائي الا بفضلہ العميم و لا حول ولا
قوة الا بالله العلي العظيم و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين

والمصلاة علي سيد المرسلين شفيعنا في الدنيا والدين

وآله الطيبين و صحبه الطاهرين



۲۰ سنہ ارشاد الرشاد فی فضل میلاد البعید الزمان حمید الدوران

مولو کے محمد اسمعیل سلمہ اللہ المنان بہ بنمودم وادام

اللہ تعالیٰ توفیق خیر رفیق گرداند

محمد و حبیہ

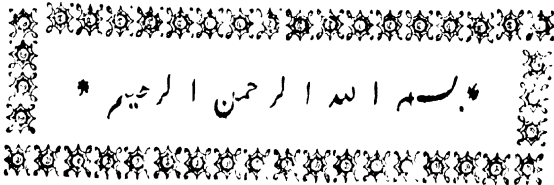
عفی عنہ



peal.
99a

can





الحمد لله رب العالمين والصلوة على سيد المرسلين وآله
الطيبين وصحبه الطاهرين وورثته المجتهدين اما بعد واضح و
لاشع باد که درین ایام فتنه انضمام تحریری بزبان اردو
در مذمت مولد شریف دیدم که بر طعن و تشنیع عالمان
عالم آن عموما و بر توهین و تحقیر علمای حرمین شریفین
خصوصا مشتمل است اما دعوائی او از دلائل شرعی
محض معطل است * چنانکه در بعضی مقام قول بعضی از
بنا خزان مالکیان منقول است که نه از مجتهدین بود
و نه از مفسدین و آنهم نه بکتانی مسند است و نه بدلیلی

مستند بلکه فرغ اذعان است * و در بعضی موطن نام
 بعضی از صوفیان مکتوب است بدون نقل عبارت
 کتاب و در حقیقت افتراء است * و در بعضی محال
 عبارت بعضی کتاب مسطور است اما نه خود آن کتاب
 سند اول و مشهور است و نه مولف آن معتمد و نه کور *
 لهذا با اظهار بطلان و قبح آن نبرد ا ختم و برد و قدح
 آن اوقات عزیز خود را ضایع ساختیم * اما هر گاه شنیدیم
 که بعضی مردمان با اعتقاد و اعتماد نمودند و چند کسان
 ترکیب آنرا شکسته و ترتیب آن را گسسته تصویر
 جدید نموده بطور اشتباه مشهور کردند و دیگران
 آن را باطراف و نواحی و اکناف و ضواری بردند
 و گره نمودند میان دجالیان مفسدان آنرا موافق
 عقیده فاسده خود دادند و کزانت زدند و
 وسیله مکیده مفسده خود یافنه فتنه و فساد بر پا کردند *
 و بعضی از عوام ضعیف الاعتقاد در جاه تردد و شبهات
 و اوام و خیالات افتادند و بعضی از طلبه ناقص
 الاستعداد در ظلمت تردد و تفکر و تشتت و تحجر
 افتاده و مانند ایند ابن احقر العباد و مغر الا فراد محمود
 در استجاب عمل مولد شریعت و در فضائل آن

فراهم آورد و بام نظام الکلام فی نیل المرام من
المولد والقیام سعی کرد چنانکه درین رساله دو
مواضع متمعده ذکر آن خواهد آمد انشاء الله تعالی *
اماد رزمانیکه هنوز انتظام اختتام یافته بود که بیشتر
اصحاب مجتهدین و اکثر احباب فخریهین فرمودند که درین هنگام
ادوات تحریری مختصر در باب رد اقوال منکران و
ابطال دلائل آنان ضروری است زیرا که تحریر هرگز ویر
فته و مساد در میان مسلمانان می اندازد و شک
و تردد در قلوب طالبان می ریزد و بلا جرم در عالم مجبوری
و در حالت ضروری شیخهای لغو و کلام های حشو آن را
گذاشته صرف عبارات دلائل آن را جدا جدا با الفاظها
نشان کرده کذب و بهتان آن را بظهور می آرد و مساد
و بطلان آن را می نگارم و حاشا و کلام که مقصود تدلیلی
و تحقیر و توهین و تعبیر شخصی نداشتیم بلکه صرف
عرض همان قدر است که نکاشتم * رباعی *

* ذکر میلاد نبی دایم و میمون بادا *

* مجاز مولد او قائم و افزون بادا *

* قاری و سامع مولودها یون بادا *

* منکر مولد او نائم و مغبون بادا *

و من الله التوفيق وبه الترتيق ومعه التحقيق والبيد لتصل يق

- * زودرگاه خواجه هبیم توفیق *
- * که تحقیقش نماید راه تحقیق *
- * اگر توفیق او گردد در بقیم *
- * بود احوال و افعالهم و ثبیم *

ذلیل اول قال الشيخ العلامة ناج الدين عمر بن
البلخي والسكندر في المشهور بالفاكهاني من متأخري
العلما لكيمة ان عمل المولود بدمه مذ صومته انتهى بحروفه
وتحريفه * احوال پراختلال این را بوجوه و وجهه اظهار
و آشکار می کنیم * و جداول آنکه عبارت مرقوم بکتابی
منسوب بیست و حال آنکه برای صحت قوی سند
از کتاب معتمد اول ضرور است * لهما هیچی من الجوهري
واللحطاوي وردنا المحتمل روقرة الا نظارو غیره انشاء
الله تعالی * بیت * منای یاد دارم از بازی *
کار هر مرد بیست بهر کاری * نحقی مباد که ناقل در هر دلیل
خود نام کتاب منقول عنده نکاست مکر درین دلیل
ذلیل خود که مهمل نگذاشت و جهش بلامتظہ دلالت حال
و قرینہ مثال او و خدا دانا است بباطن حال و بال
ادچنان متبادر می شود که عبارت مرقوم را از

کتاب او که مستحبی بالمورد فتوی الکلام علمی همی الیو لید
است و در بین دیار و سنیاب نمی شود نقل بکرده
است چنانکه خود وضع عبارت مذمومه مرقوم بر این معنی
مشاهد است که لایحقی بلکه آنرا در کتاب آئیکه در
ادوا بطل آن مولف است یافته از ان جا سر قد
کرده جا بجا تصرف بیجا نموده بر دعوی خود دلیل طویل
آورده است بس باصل کتاب فاکهانی نسبت
کردن نتوانست بجهت آنکه بسبب فقدان آن کذب
و بهتان او ثابت می شد و نیز بکتاب منقول عنه اصناد
بگردن خود آنکه بطمان و مرجوحیت و ضعف و مردودیت
او ظاهر می شد زیرا که در ان کتاب بعد نقل کلام
مذکور رد و ابطال آن بانواع متعدد مرقوم است
و حال آنکه فتوی دادن بقول ضعیف و بقول مرجوح
جائز نیست لمانفی رد المختار و غیره الحکم و الفتوی
بالمرجوح خلاف الاجماع و بس للفاضی الحکم بالضعیف
و لا یأخذ قضائه * و در حقیقت این اخفای منکران اغواء
است در حق جاهلان و مغالطه است در باره طالبان
و کمر و خدع است با طالبان * اینصاح این مقال بر این
سوال است که شیخ تاج الدین فاکهانی که منکر علم

مولد شریف است بسیاری از ظاهای محمد نین معتمدین
 سابقین در رسائل خود با قول او را نقل کرده
 رد و ابطال آن بوجه مختلفه نموده اند مثل حافظ ابن
 حجر عسقلانی شارح صحیح بخاری و محمد بن علی مصنف
 کتاب سیبیل الهمدی و الرشاد و محمد بن محمد مدنی چنانکه
 از رساله غایبه المرام منقول خواهد شد انشاء الله
 تعالی و نیز شیخ السخند نین جلال الدین سیوطی در
 رساله خود سیمی به حسن المقصد فی عمل المولد که
 نزد مولف این رساله موجود است اولاً انضائی
 اسباب عمل مولد شریف زاید لائل منموده
 ذکر کرده اند بعد از آنکه رفا کهمانی را نقل کرده بوجه مختلفه
 رد کرده اند باین طور که گفتند اقداسی الشیخ نجیح
 الدین عمر بن علی النعمسی اسکندری السمشهور بالفاکهانی
 من مناخری المالکیه ان عمل المولد بد عتق مؤمنه
 و الی فی ذلک کتابا بامامه المور د فی الکام ملی عمل
 المولد و انما هو قه هینا بر مته و اتکلم علیه حرقا حرقا
 الی آخره * پس درین مقام فریب و خیانت و جهالت
 و خداعت ناقل را باید شناخت که فضائل مولد شریف
 و دلائل عمل آن که در این مقام در آن کتاب مرقوم

است فرو گذاشت و همچنین رد و ابطال کلام
 قاضی که بعد عبارت مرقومه مکتوب است مخفی
 داشت حرف عبارت مرقومه مذوم که موافق
 اعتقاد خود انگاشت و وسیله افساد خود پنداشت
 از میان آن مقام برداشت و اول و آخر آن را
 هم در آن جا گذاشت * و علی هذا القیاس یعنی ظال بقیه
 دلائل منکران نیز همین منال است کما سیحی منضلاً
 بقضاه تعالی * و از اینجا صاف ظاهر و باهر شد که
 انکار منکران بجهت عدم اطلاع بزرگترین فضیلت
 مولد شریف نیست بلکه بسبب سوء اعتقاد
 و بعامت خبیث طینت و نهاد و باعث شر ستم
 و نزاد ایشان است * و همچنین تحریر و تفرم آنان
 بغرض طلب حق نیست بلکه بجهت عداوت و عناد
 و بقصد القای فتنه و فساد و اغوای عوام ضعیف الاعتقاد و
 بعزم اضمال طالبان ناقص الاستعداد است چنانکه آینده نیز
 احوال ایشان بوجه کنیره و بطریق غزیره عیان و بیان خواهد شد
 بعون الله تعالی * نظم * درختی که ثمار است او را ستم است
 گرس درشتانی. باغ بهشت * و رازجوی خلدش بهنگام آب
 * بیخ آنگین ریزی و شه نایب * سرانجام گوهر بکار آورد *

* همان میوه 'تایخ' بار آورده و * در دوم آنکه ناقل ناکل
 در نقل عبارت مرقوم چند تصرف نموده که بعضی از آن
 از راه مکر و شراوت و بعضی از روی جهالت و
 بطالت است چه در اصل کتاب چنین بود که ادعی الشیخ
 قاجالدین محمد بن علی اللخمی السکن در ی الی قوله
 ان عمل المولد بدله من مومه الخ بس تصرف اول آنکه
 بجای ادعی قال آورده * دوم آنکه کلمه ظلمه زیاده گردانند و ام
 اعتبار پیدا کند * سوم آنکه لفظ الخمی را بلخی خوانند و لخم نام
 قبیله ایست از یمن بخلاف بلخ که شهری است مشهور *
 چهارم آنکه واو بر لفظ السکن در ی افزود * پنجم آنکه بجای
 لفظ مولد مولود آورده و ازین تغییر مقصود اصل قائل
 و هم دعوی خود ناقل فوت شد * * بیت *

* آن دست مذادوره او رفت ز دست *

زیرا که متبادر از عبارت عمل مولد و هم دعوی
 منکران آنست که آنها لیکه روز ولادت آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم حادث شده است چنان و چنین است
 و آن از لفظ عمل المولد آدمی شد بخلاف لفظ عمل المولد
 که خاص است بعملیکه بد ساله مولود شد بلفظ تعلق

می دارد و آن نیست مگر تا لیفت آن یا خواندن یا شنیدن آن نه اعمال دیگر بس. دلیل مطابق دعوی شد *

* داخل بینجام شمری غیر خجالت ندهد *

* تیر کج باعث رسوائی تیر انداز است *

وجه سوم آنکه قول بی دلیل بعضی متأخران مالکیان را دلیل خود می پندارد و آنرا بزه عم فاسد خود برای الزام حنفیان جحت می آورد و حال آنکه قول خود امام مالک در حق حنفیان دلیل ملزم نمی تواند شد تا بقول مالکیان چه رسد خصوصاً قول متأخران مالکیان علی الخصوص

بعضی ایشان * بیت *

* بصیحت ز پیر جهان بین بشنو *

* نیاید ز بوزینه هر گز در دوز *

وجه چهارم آنکه منکر مدعی در دعوی خود لفظ کرده می آورد و در دلیل ذلیل خود لفظ مذموم نقل میکنند و این مبهم است زیرا که شامل است کفریه و مسخره و مکروه و محرمی و مکروه تنزیهی و این ندانست و معین کردن نتوانست که کدام یکی از بندها مناسب مقال و لائق حال و مآل او است و حال آنکه تعیین آن بر او واجب است زیرا که ادغام هر یک از آنها مخفف است پس

ازین عبارت مدعای او ثابت و واضح نشد اما
جهالت او واضح باشد چنانکه بعض جاهل می گوید که این
کار ممنوع است اما نمی داند و ثابت کردن نمی تواند
که کفر است با حرام یا مکروه تخریبی یا مکروه تنزیهی * بیت *

* پیر خرد از طرح سخن رانی او *

* دانست که تا کجا است نادانی او *

دانشینی است که بعضی از منکران نادانان از مذہب
حنفیان سوال می کند که حنفیان در مسأله مفقود با وجود
آنکه از امام خود روایت می دارند بقول امام مالک
فتوی می نگارند پس هرگاه که در امر عملی موکد شریعت
از امام خود چیزی مروی ندارند چرا بقول امام مالک
رجوع نمی آرند * جواب آن بیخند و جو و جهیه می گویم
اول آنکه این روایت بی اسناد و حکایت بی اعتماد
است و هم مردود العلماء و مد فوع الفضلاء است نه قابل
اعتبار و نه لایق شکر که مر * جواب دوم آنکه این
روایت از امام مالک نیست بلکه از مالکیان چه
مالکیان بلکه متأخران مالکیان چه متأخران بلکه بعضی از
ایشان پس ظاهر شده که اکثر متأخران مالکیان
و سایر متقدمان مالکیان بر این مذہب نبودند * پس

متاخران مالکیان را چه مایه اعتبار و قول ایشان را
چه مایه شکر است * جواب سوم آنکه در مسئله
مفقود و طلی الاطلاق فتوی بر قول امام مالک نیست بلکه
در صورت ضرورت و وقوع حاجت قاضی را میسرند
که بعد مرد در چهار سال از روز فقده انفق و موافق
ندید امام مالک حکم فرماید که فی الطحطاوی و رد المحتار
و جامع الرموز و غیره * پس منکر میلاد بد اعتقاد در
کبرام مصیبت افتاد و چه ضرورت او را ردی داد که
بر قول یک کس از متاخران مالکیان بزرگم خود
فتوی داد و احوال جمهور علمای مالکیان را بلکه افتای
قضای حنفیان و شافعیان و حنبلیان را پس پشت خود نهاد
* مشکل شرح زدر حواله دانش است *
* حل این مسئله زمین فکر خطا توان کرد *
جواب چهارم آنکه این سوال از جهت عدم
جماعت کتب فقهیه است زیرا که مواضع ضرورت
مستثنی است لان الغم و رات تبیج المصحف و رات
پس در صورت مفقود و اگر چه بصورت فتوی بر قول امام

امام مالک است اما در حقیقت فتوی بر قول امام اعظم
است زیرا که وقت ضرورت عمل بقول مجتهد دیگر
جایز است چنانکه در مسائل زبیه و در نختار و شرح
آن و در رسوالات عزیزیه و غیره مفصل مدلل
است * بیت *

* گر نرانیست شناسا و ریت * لب کشودم به شناسا کربت *
* از من این نکته فراموش مکن * گفتگوی دگران گوش مکن *
جواب پنجم آنکه هرگاه جمهور علمای حنفیه بر استحباب و استحسان
عصا مولد شریعت اتفاق دارند اگر بالفرض بعضی از علمای حنفیه
کرته نوعی از اجتهاد هم داشته باشد سوی عدم جواز
آن میرفت هرگز قول او قابل اعتبار و اعتماد و لایق
اعتماد و استناد نمی بود چه جای آنکه جمیع علمای را سخین
و فضلاء کمالین از حنفیان بران اجماع دارند بلکه
مالکیان و شافعیان و حنبلیان نیز بران اتفاق و رزیدند
بمس قول بعضی مالکیان هرگز اعتبار ندارند و اصلاً اعتماد را نشاند
بلکه در حق مالکیان نیز پایه اعتبار ندارند تا نزد دیگری چه اعتبار دارد

- * قاصری کر کند این طایفه را طعن قصور *
- * عاشق سه که بر آرم بزبان این گله را *
- * همه شیران جهان بسته این سلسله اند *

رویه از حیدر جان بگامه این سلسله را *

چنانکه در نحریر اول گذشت معیند انکه از آن و تذکار آن می
 نگارم * فی الیه ایتة و فیها اجتمع علیه لجهه و لا تعتمرو
 مخالفة لبعض و ذلک خلاف و لیس باختلاف * فی الکفاية یعنی
 الاجماع ینعقد باجماع اکثر اهل الاجماع علی حکم وان کان الاقل
 منهم یخالفهم لان العبرة للاکثر انتهى * حاصل آنکه حکمیکه
 جمهور علما بر آن اتفاق دارند معتبر است و بیرونی آن
 واجب است و خلاف بعض علما معتبر نیست و بیرونی آن
 درست نیست * ولما فی المشکوٰۃ فی باب الاعتصام قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم علیکم بالجماعة و العامة در شرح شیخ دهلوی
 مرقوم است که بر شما باد که لازم گیرید جماعت را و اکثر
 را اشارت است بآنکه معتبر اجماع اکثر و جمهور علما است
 چرا اتفاق کل در همه احکام واقع نمی شود بلکه ممکن نیست *
 پس در حق کاتبان اعتقاد صادق و اذعان و اتفق می دارند
 همین قدر دلایل و بابت اثبات استحسان عمل مولود شریف کافیه
 و وافی است

* با وی از نیست ترا و جراتی معتقد باش و یارا ایمانی *
 و در رساله غایتة المرام مرقوم است که فاکهانی نے کہ ادا عابدت
 مذمومہ کا کیا ہی وہ متفرد ہی اور حافظ ابن حجر عسقلانی شایر

صحیح بخاری اور شیخ المسحورین حلال الدین سبوطی اور محمد بن علی
 مصنف سبیل الہدیٰ والرشاد اور احمد بن محمد مدنی نے اوسکے
 کلام کو اصولاً و فروغاً لفظ بلفظ رد کیا ہی بس باوجود مردود ہونے
 اسکے قول کے یہ رافضی لایا ہی اور قول مردود مرجوح لایق
 سند و قبول علما کے بعین ہی لغائی الدر المختار ان الحکم والفتیبا
 بالقول المرجوح جہل و غرق للجامع یعنی حکم و فتویٰ و نیا اور قول
 مردود مرجوح کے جہالت اور تورنا اجماع کا ہی انتہی
 * دلیل دوم: وہم سجنین شیخ محمد دالغ ثانی رحمۃ اللہ علیہ در
 مکتوب دوہست و ہفتاد و سوم و مکتوب پنجاہ و چہارم نوشتہ
 است انتہی بعینہ و شینہ * و اصح باد کہ در اصل پارہ پر غارہ فتوای
 اہل بلوی بد نیکو نہ عبارت است کہ اور علی ہذا القیاس شیخ
 مجر دالغ ثانی رحمۃ اللہ علیہ نے بیچ مکتوب دوہست و ہفتاد و
 سوم و مکتوب پنجاہ و چہارم کے لکھا ہی اور گہرا ہونا اسمین دوسری
 ہدعت قیسجہ اور سیدہ ہی انتی بعینہ و مینہ * بد انکہ فضایح و شت نایع
 ابن دلیل منکر ان با اصل و فرع بہ چند وجود موجود ہو پیدا دید ا
 می کنم ہا ی لہ متقین و تقی لہم ین بفضل اللہ و ب العالمین
 و ج اول انکہ عبارت یکی اردو مکتوب نوشتہ پس محمد نام کتاب
 کہ درین دلیل خود آور دلائق اسمنا نہیست چنانکہ محمد نام عالمی
 کہ در دلیل اول خود درج نمود قابل اعتماد نیے کمالاً بحفی و تحقیقت

اینست که نوشتن عبارت مکتوب خدع و فریب است
چنانکه مفسلاً و وجه چهارم مرقوم خواهد شد بفضله تعالی
و وجه دوم آنکه کتاب مرقوم درین شهر موجود است بر حسب
تعیین راقم مرقوم مکتوب پنجاه و چهارم را از اول تا آخر آن
حرفاً حرفاً مطالعه کردم اصلاً از کرمولود شریف در آن ندیدم پس
این دروغ بی فروغ است و در حقیقت افترای بی استرای امت
بر حضرت شینم موصوف بس فتوای مرقومه با اصل و فرع هرگز قابل
اعتبار نیست و راقم مفسری اصلاً لایق اعتماد نیست * بیت *

* کار پاکبان را قیاس از خود بگیر *

* که چه ماند در نوشتن سیر و شیر *

و وجه سوم آنکه شینم قدس سره از طبقه عالی صوفیه اند
پس قول ایشان در باره تصوف و در ماده ریاضت و
بجایهات صوفیه معتبر می تواند شد بر تقدیر می که مخالف قول
جمهور صوفیان نباشد و آن هم در حق کسی است که در حدسسه
خاصه ایشان منسلک باشد پس قول ایشان در باب
حاکمیت باطواستخراج مسائل فقهیه مستند نمی تواند شد
و بر عالمان شرعی و بر سائیکه از امامه ایشان خارج اند
هرگز ملزم نمی تواند شد * وجه چهارم آنکه مکتوب دو است
و نه دو سوم را ملاحظه کردم و لفظاً لفظاً آنرا خواندم و افسح شد

نیکه مکتوب نیکت امانوب فتوی نیست در باب مولد شریف بلکه
 خطی است مشتمل بر مضامین مختلفه و نصاب صحیح متنوعه و منتظمین
 بر جواب شخصی که استفسار نموده بود از تصدیقه مخصوصه که در آن زمان
 در آن مکان بروز میلاد شریف خوانده میشد بمسرح مجموع
 رقعہ مو صوفی را در اینجا نقل کردن فائده نذیم لایزال و آنچه
 حضرت مو صوفی در جواب نگارش فرموده اند نقل میکنم
 تا حال مولود خاص مرقوم و هم مضمون آنچه شنبخ ممدوح
 در باره تصدیقه مخصوصه ارشاد فرموده اند واضح و لایح گردد
 و افترای فتوی نویس پرتدلیس بر آن حضرت رئیس
 و حال ناقل نا کل ظاهر و باهر گردد و عو هذا * صحیفه الثنات
 که از روی گرم نامزد حقیر کرده اند بوصول آن مسرور
 گردید * اندراج یافته بود که اگر چنانکه سبب لغت در منع سماع است
 منع مولود که عبارت از فصاحت و اشعار غیر لغت خواندن
 است نیز بود و احاطه مبالغه فقیر در منع سماع بواسطه مخالفت طریقه
 خود است مخالفت طریقی خواه سماع در قص بود خواه بمولود
 شعر خوانی هر طریقی را وصول است بمطلب خاص و وصول
 بمطلب خاص این طریقی منوط بترک این امور است هر گرا
 طالب مطالب این طریقی بود باید که از مخالفت این طریقی
 اجتناب نماید و مطالب طریقی دیگر منظور نظر او نباشد حضرت

خواجہ لفظ شبنم قدس سمره فرموده اند کہ مانہ این کار یکینیم و
 انگار یکینیم یعنی این کار منافی طریق خاص یا است. پس یکینیم
 و چون مشایخ دیگر کرده اند انگار ہم نمایم لکن وجهت هو مو لیهما
 انتھی بعینہ و زینہ فمخضراً بلا زیادہ شد و بدون تغیر
 لفظ * و اصح و لایح باد کہ از عبارت مکتوب مکتوب چهار
 فائدہ بیرون آمد * فائدہ اول آنکہ منبع آن بزرگ از خواندن قصیدہ
 موصوفہ صرف بجهت رعایت فحاشی طریقہ خاصہ ایشان بود
 نہ بجهت قبیح ذات قصیدہ موصوفہ * فائدہ دوم آنکہ منبع آن بزرگ
 صرف در حق مریدان ایشان و خاص در بارہ طالب طریقہ خاصہ ایشان
 بود نہ در حق دیگران * مصراع * بہ بین تفاوت رہ از کجا است تا کجا *
 پس منبع آن بزرگ را کہ در بارہ مریدان ایشان خاص بود
 عام فہمیدن از غایت نجاوت و تمایز غزایات است و ششخص
 عام گویندہ قال اعتماد قول او لایق اعتبار فی * فائدہ سوم
 آنکہ آن بزرگ قصیدہ مرقومہ یاد یگر مولود شریف را بدعت
 قبیحہ یا سیئہ یا مذمومہ یا مکروہہ بہر گز نفردہ اند پس قول
 قائل ناقابل یعنی او در علی ہذا القیاس شنیع مجہد الف
 ثانی فی کہما ہی النج و نیز نقل ناقلاً ناقلاً یعنی ہمچنین مجہد الف ثانی
 نوشتہ است الخ دروغ بے فروغ و افتراء ہے امیرا است
 چهارم آنکہ ذکر قیام وقت مقام اصلا در این مکتوب نیست

نه البتة انه نفيًا وهذا ايضاً قربة بلا مريه * قوله كهتر اهو نا اسس بين
 دوسرى بدعت قبيحه اور سيده مى * در بين جابنيسيكي قائل را
 بايد ديد كه هنوز دعوى اول خود را ثابت كردن توانسته كه باز
 لاف مى زند و ميگويد كه كهتر اهو نا اسس بين دوسرى بدعت النج
 زیرا كه وجود دوم بدون تحقق اول منصور نيست * بيت *
 * نوكار ز عين را انكو ساخته * كه بر آسمان نيز پدراختى *
 * زمين زاده بر آسمان ناخه * زمين و زمان را بس انداخته *
 قنبيه از بين مقام جلال و عدم لياقت و ضعف عقيدت
 ناقل ناكل بچند وجود ظاهر شد اول آنكه مانند جاهلان بر فتواى
 ديگران اعتماد کرده اعتقاد نمود و تفتيش نكرد كه عبارت
 هاى مرقوم در واقع در كتاب مذکور هست يا نه دوم آنكه مجرد
 نام شيخ تاج الدين در ريزه كاغذى ديده ايمان آورد و تحقيقات
 نكرد كه شيخ موصوف از كدام طبقه مجتهدين است و بمحمد قول
 او قابل اعتماد دلايل بقى سند هست يا نه سوم آنكه شيخ
 موصوف از مقلد امام مالك است پس مجر و قول او
 در حق مقلد امام اعظم جحمت نى تواند شد چهارم آنكه عبارت
 مرقوم را در باره كاغذى ديده اذعان كرد و تفحص نكرد كه در
 كدام كتاب است و آن كتاب از كتب معتبره است اوله است
 يا نه پنجم آنكه مجرد اين مضمون كه شيخ فلان در ملفوظ خود

نوشته اند در ریزه کاغذی یا فته جزم کرده و تصفیح بگرد که شیخ
 موصوف بجه عبارت نوشته اند ایاب این مضمون از عبارت
 شیخ ظاهر می شود یا زت شتم آنکه بمحمد نحر بر شخصی احمقا د کرد
 و نجسس نکر د که فی الواقع در کتاب هست یا افتراء
 نه عنزو کرامت نه شرف و شهاست نه ترس فیماثلت * فوال چنین باید *
 نه پاس ندامت نه خوف مامت نه طول و جسامت * نقال چنین باید
 * منهای بالامثال است و بند * نگار آیدت گرتوی کار بند *
 د لیل سوم * فی تحفة القضاة سؤال القاضی عن مجلس
 العو لو دا اشرف قال لا ینعقد لانه مجرد وکل محدث
 ضلاله وکل ضلاله فی الامار نهتی * تخفیف مباد که کتاب
 تحفة القضاة غیر نمده اول و غیر مشهور است تا آنکه
 درین شهر و اطراف آن تفحص کردم نشانی از آن
 نیافتم بلکه از آیدگان و روزندگان بلاد دور و نزدیک
 نیز استفسار کردم نام آن هم نشنیدم تا حال تصرف
 در افتراء ناقلا ظاهر می گشت اما بنظر تصرفات و
 افتراءات او که در د لیل اول و دوم خود نمود ظن جای و
 قیاس قوی است که در عبارت سنحه مر قوم هم
 بر حسب عادت مسنمه و خصالت مقررزه خود البته تصرف
 و پیمان کرده باشد که * بسبب *

* خوی بد ذرط یعنی که نشصت * نرود بخوبت مرگ از دست *
 * زبد لوهران بد نیاید بحسب : نشاید ستردن سیاهی ز شب *
 الغرض نقل شمسی که بر جنان بزرگت صوفی صافی افترا کند
 و بر جناب ایشان حمد آدروغ بندد هرگز قابل اعتماد نیست نه
 عقلا و نه شمه عاده عرفا بلکه لایق التفات نیست تا بحواب
 آن چرسد * بیت *

* برکنده بر آن چشم که بدین باشد *

* بدین همه جاد در خور نفرین باشد *

اما بلاحظه آنکه پیش جا همان لاف و رو بروی نادانان
 گزاف خواهد زد که اهدی داد سخن من ندا دلهذا علی الفرض
 و التقدیر عبارات منقوله او را بعینه و شینه نقل میکنم
 و در مآثم آنرا بچند وجوه موجهه توجیه مینمایم و حال جمالت و بطالت
 او را اظهار و آشکار میکنم ^۸ عِبْرَةٌ لِمَنِ اعْتَمَرَ وَ تَلْ كُرٌّ لِمَنِ اذْكَرٌّ
 متوکلا علی فضل العلام و معتصما بتو فیه فی نظام الکلام و متوسلا
 بنبیه خیر الانام علیه الصلوة و السلام * وجه ادل آنکه کتاب
 تحفۃ القضاة از کتب مندا له نیست و فتوی نوشتن از کتاب
 غیر مشهور و درست نیست لہافی الحموی حاشیة الاشبہاء فی شرح
 الخبایة لایجوز النقل من النکتب الغریبه التي لم تشتهر و ایضا
 فیہ فی موضع آخر لایجوز الا لفتاء من اهل کتب الغیر المتداوله

و فی العاطاوی ما یکون فی زماننا من الفتوی لیس بغتوه حقیقه
 بل هو نقل کلام المفتی لیاخذ المستفتی و طریق نقله احد
 الاصرین اما ان یکون له سند فیہ او یاخذ من کتاب مغروف
 تداولته الایدی من کتاب الامام محمد بن الحسن و نحوهما من التصانیف
 المشهوره لانه بمنزله الخبر المتواتر او المشهوره و جردوم
 آنکه لفظ القاضی مبهم است ضرور بود که نام قاضی بس آن یا
 بس ازان می نوشت تا عبارت صحیح میشد زیرا که برای عهد
 معهود ضرور است و برای آنکه استدلال بقول شخصی درست نیست
 مگر وقتیکه حال علم و فصل و طبقه و درجه او در باب ردایت
 و درایت مشهور باشد درجه اجتهاد او معروف بود صرف نام و نسب
 کفایت نمیکند چه جای آنکه نام و نسب هم ظاهر نباشد چه لطف
 است که منکر مدعی استدلال میکنند بقول شخصی که نام
 و نشان و نسب و مکان و علم و عرفان او هم نمیداند بس
 استدلال منکر مدعی بقول قاضی مجهول الاسم و الذات غیر
 معاموم الصفات درست نیست امامی رد الاحتیاط شرح الدر المعتمد
 لا بد للمفتی ان یعلم حال من یفتی بقوله ولا یکفیه معرفته باسمه و نسبه
 بل لا بد من معرفته فی ال رایه و ال لرایه و درجه فی الدر ایه
 و طبقه من طبقات الفقهاء لیکون علی بصیره فی التمهیز بین
 القائلین المخالفین و فی التدریج بین القولین المتعارضین

خلاصه اش آنکه ضرورت است برای فتوا دهند که بدانند حال کسیکه بقول
 او فتوی می دهد در صورت نام و نسب او و کفایت نمی کند
 بلکه ضرورت است که حال معرفت او در دلائل عقلیه و نقلیه
 در یابد و نیز کیفیت درجه آنکس در باب استنباط
 احکام در تبه او در ماده استخراج فتاوی در یافت نماید تا
 فتوی دهند بر بصیرت باشد و میان مخالفان تمییز نماید و
 در میان مسائل مختلفه ترجیح فرماید * آری * بیت *

* سنی یاد دارم از یاری *

* کار هر مرد نیست هر کاری * چنانکه * ع *

کار بوزینه نیست نجاری * و فی قرة الا نظار حاشیه الدر
 المختار اجمع العلماء والفقهاء علی ان المفتی یجب ان یکون من
 اهل الاجتهاد فانه لا یقدر اذالم یکن من اهل الاجتهاد
 وان لم یکن من اهل الاجتهاد فلا یحل له ان یفتی الا
 بطریق الحکایة فیحکمى ما یحفظ من اقوال الفقهاء ولا یحل له ان
 یفتی فیما لا یحفظه من اقوال المتقلدین * خلاصه آنکه علماء
 و فقهاء اجماع کرده اند برین امر که شخصی مفتی را ضرور
 است که مجتهد باشد بدون درجه اجتهاد در تبه افتاء
 حاصل نمی شود پس اگر آن شخص مجتهد نباشد حلال نیست
 وی را فتوی دادن مگر بصورت حکایت از قول مجتهدی

که معتقد او باشد مانند آنکه بگوید که امام اعظم درین باب
 چنین حکم فرموده اند و اگر آن شخص قول مجتهد یاد کند
 پس بقول غیر مجتهد یا بقول کسیکه حال اجتهاد او نداند
 قنوی دادن بر آن شخص حرام است * بیست *

* تکلیف بر جای بزرگان توان زد بگراف *

* بگر اسباب بزرگی همه آماده کنی *

وفي الطحاوي وعاشيه الدر المختار قال في فتح القدیر وقد انقصر
 رأي الاصوليين على ان المقتضي هو المجتهد فاما غير المجتهد
 ممن يحفظ اقوال المجتهد فليس بعفت والواجب عليه ان
 يذکر قول المجتهد كالا ما م الا اعظم على وجه الحكاية
 حامل آنکه آرای علماء اصولیین قرار یافته است بر این معنی
 که مفتی نیست مگر مجتهد اما شخص غیر مجتهد که اقوال مجتهد
 یاد می دارد پس او در تحقیقت مفتی نیست و بر او واجب
 است که قول مجتهد را بصورت حکایت روایت
 کند مانند آنکه امام اعظم درین حادثه این چنین حکم فرموده اند
 و گوید که درین حادثه این حکم است بر این خاص مجتهد
 است * اما این قدر دانستی است که این حکم
 در مسایل اجتهادیه خاص است اما در مسائل قطعیه ضروریه
 جایز است که لا یخفی * و در چهارم آنکه جمله لا ینعقل درین

مقام محض غلط است چه درین محل سوال از حکم مجامع مولود شریف است پس در جوابش بجزو بالا بجزو یا مثل آن از هر چه در زعم او در آید می باید نه لفظ لا ینعقد زیرا که کلمه انعقاد باللفظ بحال بمعنی اجتماع می آید پس ترجمه آن بدین گونه می شود که مجامع مولود شریف مجتمع نمی شود یا مجتمع نخواهد شد و این غلط محض و دروغ بحت است زیرا که اجتماع مجامع امر صبی است و قبیله موجود می شود و منعقد می شود و اگر موجود نشد منعقد نشد پس لفظ لا ینعقد در امور صبی موجوده غلط است چنانکه اگر کسی از مجامع غنا و بار قهر سوال کند در جواب آن بحکم باید نه لا ینعقد بلکه در امور اعتباریه شرعیه لفظ مذکور را استعمال میکنند چنانکه در عقود شرعیه مانند بیع و اجاره و هبه و نکاح و غیره که اگر در شرع شریف جایز باشد ینعقد گویند یعنی معتبر شرعا و اگر باطل باشد لا ینعقد می نویسند یعنی لا معتبر شرعا * بیت *

* ازان جوله کو خود را معلم میثه پندارد *

* سخن از آسمان بر سوز جواب از زمینان گوید *

پس درین مقام فضیلت منکر مدعی را باید شمرد که استدلال میکند بکتابیکه نمی داند حال صحت و سقم آن * و احتیاج میباشد بقول شخصی که مجهول است اسم او ذاتا و صفا تا و نسبتا

و در ایته و روایه * و تمسک میکند بعبار نیگه نمئی فهمند مراد او و نمئی

و اند محل است جمال او * بیت *

* خود غلط املاء، نط انشاء، غلط *

* مختصر گویم که سر تا با غلط *

* چگونه شرح کند قبیح او زبان قلم *

* که عاجز است ز تحریر آن بیان قلم *

وجه پنجم نکه مرجع ضمیر لانه محدث لفظ مجلس المو لود الشریف است چنانکه ستیاد ر است بنظر لفظ سئل عن مجلس المو لود الشریف و بالفظ المو لود الشریف چنانکه محتمل است بلام حظه متصو و سائل محسب بر حسب اظهار مرجع ضمیر عبارت چنین است که مجلس المو لود الشریف او المو لود الشریف محدث و کل محدث ضالمه و کل ضالمه فی النار پس نتیجه قیاس قبیح الاماس چه باشد از منکر باید پرسید و از زبان پر هذیان او باید شد زیرا که نقال کفر اگر چه کفر نیست اما بجهت امتنکراه بر زبان نمی آید

* ز فعلا، قبیحش خدا یا پناه *

* یکران گشت حال و ماش تباہ *

* کند دعوی سر فرازی ز پیش *

* فرو شد بکفر انگه ایمان خودیش *

وجه ششم آنکه جمله کل محدث ضالمه از دو حال خالی نیست

که ابن کلبیه آ یا مطایفه است یعنی بلا قید چیزی یا مقید اصوات
 بقیدی خاص برتند بر اول یعنی هر چه بعد آن حضرت صلی الله علیه
 و سلم حادث شده باشد چنانکه مزعوم منکران میباید
 و مفهوم و جالیان بد اعتقاد است چند قباوت لازم مهم آید
 اول آنکه سنت خلفای راشدین ضلالت باشد و حال آنکه
 حدیث متفق علیه اصوات که علیکم بسنتی و منه الخلفاء
 الراشدین و مانند آن * دوم آنکه اجماع است آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم ضلالت باشد و حال آنکه حدیث مجمع علیه است که
 لا یجتمع امتی علی ضلاله و مثل آن * سوم آنکه مسائل
 اجماعیه باطل و ضلالت باشد و حال آنکه اجماع رکنی اصوات
 از ارکان اربعه شرعیه تا آنکه بر منکر مسئله اجماعیه قطعیه حکم بکفر
 جاری نموده می شود * چهارم آنکه قیاسات شرعیه با تکلیف
 ضلالت و باطل باشد زیرا که جمیع قیاسات آنکه بعد آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم واقع شده همه حادث است و حال
 آنکه قیاس رکنی عظیم است که بیشتر مسائل فقهیه از آن
 قبیل است * پنجم آنکه کتب احادیث و فقه که بعد
 آنحضرت بلکه بعد قرون رفته جمع کرده شده نوعی باشد که
 همه ضلالت باشد و حال آنکه همان کتب مرقومها در
 دین است * و همچنین جمیع محدثین موافقین و کائنات

مجتهدان بر ضلالت باشند چنانکه از افضیان میگویند
 و بر این تقدیر شریعت برهم نشود و بیحکام از
 احکام شرعیه ثابت نشود و کما هو الظاهر * ششم
 آنکه جمیع بدعت حرام باشد و حال آنکه بعضی بدعت
 باجماع جمیع مسلمانان بلکه باقرار منکران میلاد و باعتراف
 و جالیان بداعتها و نیز از قسم واجبات بلکه از لایحیات
 و ضروریات بلکه از بدعیات ضروریات است
 مثل اعراب قرآن مجید و علامات آیت و نام سوره
 و غیر آن * هفتم آنکه بظاهر لطیفه ظریفه است اما
 در باطن موعظه موقظه است اعیان ذات منکر هر که
 باشد قدیم است یا حادث اما ظاهر آنست که وصف قدیم
 در شرع قویم منحصراست در ذات واجب قدیم
 پس بالظهور و محدث است لاسنخالاته از انقاع
 النبیضین پس بر حسب زعم منکر تکبیر و بزطیق نجر بر هر
 تزد و او و از زبان ترجمان او میگویند که منکر المولد
 محدث و کل محدث ضلاله و کل ضلاله فی النار پس
 نسیح ما در فقره ضروریه او البته ضروریه لایحیه است
 و در حقیقت در حق منکر در که هفتمین است نعوذ
 بالله منه و منها * * *

* آنکس که زجر بدون زندگام *

* این است سزای او سرانجام *

* همه تخم ناز استی کاشتی *

* به بین لاجرم تا چه برداشتی *

بسن ظاهر شد که جمله کل محدث ضلالتی که در قیاس مرقوم مذکور است کلیه مطابقت نسبت بسن کلیت کبری که شرط صحت شکل اول است فوت شد * و اذافات الشرط فوات المشروط و اگر کلیت قضیه مرقومه مقید بقیدی باشد یعنی سببه یا مالا امکن که فی الشرع یا مالا یدخل تحت حکم عام یا سئل آن دهمین تحقیق همانی محققین و فقهاء محدثین است که سببهم بعد از ان شاء الله تعالی پس بر این تقدیر تکرار حد وسط که شرط صحت قیاس است مفقود شد زیرا که در مغیری مطابق محدث آورده است بسن بر هر تقدیر دلیل مرقوم غلط است و دعوی مرقوم بطلان دلیل *

پس اگر منکر مدعی قیاس زعم خود و فضاوح دلیل مدعی خود را خود دیده و تحقیق ماثبت نموده و بشمان و ناچار گردیده از زعم باطل خود رجوع کند و بگوید که مراد من نیز از لفظ محدث همان مقید بقید مذکور است باین طریق که العولود الشریف معاد

لا اقبل له وكل محفل لا اقبل له ضلالتة الى آخره الدليل بس
کابیت کبری و هم نکرار عداد سطح مستحق گشت * جواب آن اول
آنکه دلیل مرقوم تو از افراد قیاس کثیره المقدمات است و
مقدمه اخیره تو همین است که کل ضلالت فی النار بس نتیجه قول تو
همین شد که المودود الشریف فی النار و مولود شریف نیست مگر
کتابیکه در احوال میاذا آنحضرت صلی الله علیه و سلم تألیف
شده است بس در حق تو همان باد که در حق مولود شریف کفنی
قولک تعالی جزاء همیشه همیشه متساها چنانکه سابقا گذشت * بیت *
* همیشه باشد جزاء همیشه * زشت زشتی بیند اندر آئینه *
و یا نتیجه قیاس تو چنین باشد که مجلس المودود الشریف
فی النار و مجلس مودود شریف عبارت نیست مگر از اهل
مجلس مودود شریف و اهل مجلس موصوف بیشتر غلام و صالحا
می باشند بس درین صورت نیز در باره تو همان باد که در باره
ایشان لفظی قولک تعالی اعتد و امثل ما اعتدی علیکم * بیت *
* از میگافست عمل غافل مشو * گندم از گندم بر و بد جو جو *
و جواب آن مانا آنکه مغزی اردلیل تو اعنی المودود الشریف
محدث لا امان که غلط است بلکه اهل مودود شریف بوجه متعدد
ثابت است چنانکه مفصلاناهه لانا مذکور خواهد شد بفضاضه تعالی
فانظروا و اعتبر

* تنبیہ * واضح باؤ کہ منکران در شان مولود بشر بعث و در حق
 مجاہدین مذکور و در بارہ اہل مخالف نظیف آن سخن
 زشت و کلمہ درشت می گویند کہ زیادہ بر آن متصور نیست
 بس در جزای آن ہرچہ ماورای آن گفتہ آید کمتر از این
 خواہد بود یعنی لفظ فی النار نعوذ باللہ منہ و منہ و منہ - م
 در ترحیمش کوفہ و پہلہ است عن جابر رضی اللہ عنہ قال قال
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم شر الامور معدناتها و کل بدعہ ضلالۃ
 بدانکہ ہرچہ پیدا شدہ است بعد باینممبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
 بدعت است و آن دو قسم است آنچه موافق اصول و
 قواعد کتاب و سنت است و قیاس کردہ شدہ است
 بران آنرا بدعت حسنہ گویند و آنچه مخالف آن باشد بدعت
 سیئہ و ضالالت خوانند و کلیت کل بدعہ ضلالہ کہ در حدیث
 شریف وارد است محمول بر این است * و بعض بدعت
 واجب است مثل تعلیم صرف و نحو کہ بدان معرفت
 آیات و احادیث شامل گردد و بعض بدعت مستحب
 است مثل بنای رباط و مدرسہ و مانند آن و بعض مکروہ مانند
 اسراف در نقش و نگار کردن مسجد و بعض مباح مانند
 فراخی در طعامهای لذیذہ و لباسهای فاخرہ و بعض حرام مانند
 مذہب اہل بدع و اہوائی کہ ثلاث سنت و جماعت است

انتمهی و نیز در شرح مرقوم است: من هلال ان الحارث قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم من ابتدع من ابدع بدع لا یرضاها
 الله و رسوله کان علیه من الالائم مثل اناثم من عمل به لا ینقص
 ذاک من اذادهم شیئا یعنی کبکته پیدا کند بدعت ضلالت
 را که راضی نیست از آن خدا و رسول خدا بجنات بدعت
 حسنه که در وی مصاحبت دین و تقویت آن و ترویج آن باشد
 پس باشد بران کس از بزه منتهی از بزه های کفر که همان
 کند بآن بدعت حال آنکه کم نمیکند آن از بزه های ایشان
 چیزی را انتمهی پس از تقسیم بدعت و هم از شریف
 بدعت حسنه بدعت سئیه واضح و لایح شد که عمار بمولده
 شریف از افراد بدعت حسنه است چنانکه در مجموع اول
 گذشت بفضله تعالیم و درین تحریر نیز مفصلا خواهد آمد
 انشاء الله تعالی * اما درین روزگار که زمان قلت ابرار و
 کثرت اشرار است سیاد درین اصهار خصوصا درین
 دیار از قسم بدعات و اجبات باید شمر ذر برای
 انکه وسینه و اجبات و ذریعه مغفر و ضامه و واسطه
 حسنت و خیرات و رابطه مبرات و برکات امت مثل
 معرفت حیات و معجزات آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 که موجب مزید ایمان و تقویت ایقان و تکمیل اذقان بآن حضرت

است و سبب محبت و ازدیاد مودت و مزیت غایت
 بآنجناب است و باعث انبعاث شوق باصحاب ذوق
 و واسطه حصول ذوق بارباب شوق و رابطه ملاقات
 صلحاء و ضابطه زیارات عالماء و تذکره شنیدن و خواندن درود
 و تبصره بآن امور که مشتمل باشد بر آنها صحیفه مولود * زیرا که
 بسا احکام است که بجهت اختلاف احوال مردمان و بسبب
 تغییر او ضاع زمان مختلف می گردد مانند غایق یاب مسبح
 که ممنوع بود اما درین زمان بسبب کثرت اهل فساد شروع
 شد و چنانکه زمان بحضور جمعه و جماعات مازونه بودند اما درین
 از زمان بلکه از سابق زمان بجهت ظلمت اهل فسق ممنوعه شدند
 لعافی الکفایه و بکراهی ان یغلق باب المسجد قالوا الا باس فی زماننا
 باغلاق باب المسجد ولا یفتح الا فی اوقات الصلوات والتدبیر فی
 ذلک الی اهل المسجد لان الغلبة لاهل الفساد و یخاف منهم طی
 متاع المسجد و طی منازل العجیران و جا زان یختلف الحکام
 باختلاف احوال الناس الا تری ان النساء کمن یحضرن الاجتماعات
 فممنوعن عن ذلک و کان المنع صوابا کذلک انغلاق باب المسجد فی
 زماننا انتهی و فی الطحطاوی قال تاج البشر بعبء یجب ذلک
 هی انہ لایغلق باب المسجد و انما صحیفه * و تم بحمدی . کزمن احرت براذان و
 تنایم قرآن و نامت و امثال آنها ممنوع بود بسبب جهت تغییر

زمان نوزمانیان جمیع طهارت و کرامت فضیلتی هر اخصاص هر جواز
 اخراجت بران امور اجماع کردند چنانکه در هدایه و در مختار و بحر الباق
 و غیره معرّح است * و از اینجا است که از زمان دراز که از اید
 بر ششصد سال می گذرد بسیار طهارت و بندار و فضیلتی
 نیک کردار در فضایل مولد شریف رساله تصنیف
 نموده اند و می نمایند و در باب استحسان آن استغناء و
 قوالانایست فرموده اند و می فرمایند در ماده تریح آن
 کمال سعی و اهتمام و نهایت انتظام کرده اند و می گویند
 و در رواق و بیل منکران و دفع شکوک و اباطیل مخالفان
 صحیفه اارشاد نموده اند و می نمایند جعل الله تعالی
 معیهم مشکور او عملهم میر و را و اید هم بالایل العتین و خزل
 مخالفیهم فی الدنیا و الدین آمین یا رب العالمین * بیت *

روز میلاد نبی عهد و در خشان بادا

بحماس مولد ادر و شن و تابان بادا

حاملان شرم همه را از حمت رحمان بادا

منکرانش همه را از حمت شیطان بادا

تقریب عبارت تحفة القاصه

وما یفعلون من الجهل علی رهن کل حول فی شهر ربیع الاول لیس بشی

انتهی بلفظها سخافت و رکاکت عبارات سابقه و لاحقه
که بر سا که تحفه کدورت صحفه منسوب است بسیار
و بی شمار است که * بیت *

گر بگویم قبح آن بی حد بود و در شمارم عیب آن بی عد بود *
اما بطور نمونه از خرد و دانسته از اشیاء و جزوی از طومار پیچند
رجه و جاهت و جوه آشکار میکنم بفضلہ تعالی و آینه ناز
حال رسالہ مر قوما ظہار خواہم نمود بعونہ تعالی *
و حد اول انکہ لفظ ما یفعلون سبہم و مجہول است اصلا تعین و
تفصیل آنها نکرد چه ترجمہ آن چنین است کہ آنچه میکنند از گروه
جاہلان بر صدر سال در ماہ ربیع الاول بیچ چیز نیست
بس با اینہرہ جہالت و ابہام کلم بلاشی کردن از کمال
جہالت است * بیت *

* بی هیچ تکلف این سخن راست نکوست *

* کہ کو زہمان برون تراود کہ دزو است *

دوم انکہ لفظ ما از الفاظ عام است بس شامل است بر جمیع
افعال را کہ روز میاد بجامی آرند و حال آنکہ منجمہ آن افعال است
کہ کسی از مسلمانان آنرا بد نمی تواند گفت مانند خواندن آیات
قران و احادیث حضرت سید پیغمبران و همچنین ذکر حالات و
متجزات سید انس و جان علیہ الصلوٰۃ و السلام من اللہ

الحی یان که از کتب معبره و صحیف معتبره منقول است * بیت *

* محمد عربی کا بروی هر دو ستر است *

* کیکه خاک درش نیست خاک بر سر او *

* هو که چون خاک نیست بر در او *

* اگر فرشته است خاک بر سر او *

و دیگر آنکه کارهای است که اهری از مومنان بلکه کسی از
کافران نیز آنرا عیب انہی تواند کرد چون خیرات صدقات و دعوات

و فیاطات و دیگر حسنات و مبرات * پس درین مقام مبرات و

بی و بانی و بی باکی و بی پروائی اور ابا بدید که اینرہ عبادات و طاعات

را ایس بشی بیگوید و کلمہ 'تحقییر و کلام نوہمین می خواند پس در

حقیقت حکم با شمی کردن خود را شمی است کہ الا یخفی * بیت *

* زبد گوہران بدنیاید بحسب *

* نشاید ستارہ دن سیاہی ز سب *

* زبد اصل نیکی مدارش امید *

* کہ زنگی نگردد بر شستن سپید *

نعوذ باللہ من ہذا الخرافات و نعتقد من ہاتیک القرشات

و نستہین من تلک الہفوات و نجتنب من ہولاء الخزعبلات

* ناکسان را علم دین آموختن *

* دادن نابخشی بدست روزن *

وجه سوم آنکه کلمه 'من' البجمال از جمالت او ست زیرا که
 مشناعت اول این است که مرجع ضمیر یفعلون مجهول
 است و از قبیل افعال بدون ذکر مرجع است و مشناعت
 دوم آنکه تدارک آن جمالت را بقول خود من البجمال
 نمود چه همین قدر کفایت می کرد که ما یفعله البجمال
 الحج بس قول مرقوم تطوایل لا طائل است * و از اینجا
 حال ایباقت مولف رساله مذکوره و نیز حال خود رساله
 مسطوره و هم احوال کسانی که بمولف آن اعتقاد و
 برساله آن اعتماد و عبارت آن استناد دارند مکتشوف
 و عیان و سنکشف و بیان شد * بیت *

* بایر خرد از طرح سخن رانی او * دانست که تا کجاست نادانی او *
 عالم و اینک منجمه عالمان مولد شمر یف عالمان
 را سخنان و مشایخان کائنات اند بس عامه عالمان مولد شمر یف
 را جمال گفتن طعن زدن است بر فاضلان دین و بزرگان شرع مبین
 و در حقیقت رخنه زدن است در دین متین * بیت *

* چون خدا خواهد که برده کسی در د * بیل او در طعنه ناپاکان برد *
 و رخ خواهد که پوشد عیب کسی * کم نذر عیب مرقولان نفس *
 و چه چهارم آنکه لفظ علی را پس کل حول الحج ترجمه آن بدن و چاست
 که آنچه میکنند از گروه جاملان بر سر هر سال در ماه ربیع الاول

هیچ چیز نیست * پس درین عبارت بر خضارت نارسائی و
 خباوت و نادانی و غوغاست اورا باید دید که کلمه طی درین مقام
 محض لغو و دیگر لفظ را بس صرف حس است زیرا که سر
 هر سال نیست مگر آغاز هر سال و آن نیست مگر ماه محرم
 و یا یکویست از لفظ اس کل حول آخر هر سال مراد داشته
 باشد و آن نیست مگر ماه ذی حجه و بعد از آن می نویسد که فی
 شهر الربیع الاول و این باطل محض و غلط صرف است بلکه از
 قبیل محالات است مناش منل مشهور است

* چه خوش گفت است سعدی در زینبا *

* الایایما الساقی ادر کاسا دنا و لهما *

و چه به چشم آنکه جمله لیس بشی را صرف بزعم فاسد
 و فهم کاسد خود نوشته است بیچ دلیلی بران نآورده تا ابطال
 دلیل ذلیل او نموده شود بناگه جاهلانه و بی باکانه این کلمه لایعنی
 و صرف بی معنی را بطور لاف زنی در گزارف رانی تکلم نمود
 پس در حقیقت لاشی گفتن او غوغولاشی است * شعر *

* اذ اساء فعل العرم ساعت ظنونه * و اعظم ما یعنی عایه اجتهاده *
 و در ششم آنکه جمله لاشی درین مقام بی محال است و مطابق دھوی بنکر
 مدعی نیست بناگه محال لغت او است زیرا که لفظ شیم در لغت بمعنی
 چیزی است هر چیزیکه باشد موجود یا معدوم و در عرف شرع بمعنی موجود

و بر هر تقدیر قاطب و دروغ است کما هو الظاهر اما در اصطلاح
 فقها بس معنی لیس بشی این است که نیست چیزی که
 ثواب بآن متعلق باشد و غرض از آن نفی و جوب و سنیت
 و استحباب می باشد و این نفی نمی کند مباح را چنانکه
 در شرح و قایه است قوله لیس بشی ای ایس بشی یتعلق
 به الثواب و فی الکفاية قوله ایس بشی ای لا یتعلق به الثواب و فی
 الدر المختار لیس بشی هو نكرة فی موضع النفی فیعم انواع العبادة
 من فرض و واجب و سنة و مستحب فیغیر الا با حه و قیل یستحب
 و قال الباقلائی لو اجتمعوا الشرف ذلك اليوم لطاعة او سماع الوعظ
 بلا وقوف و كشف راس جاز بلا کراهه اتفاقا انتهى * و فی رساله
 غایه الاحرام نقلا عن فتاوی الحجّة نا قلا عن الجامع الصغیر التعریف
 الذی یصنعه الناس لیس بشی و ذلک ان جماعه من الصلحاء و
 العارفين یجتمعون فی یوم عرفه فی کل بلد یتهللون و یکفرون شبه
 السحاح بعرفات فلک لیس بشی یعنی بشی من السنة و لا کن فی
 نفسه من جماعه الایمانات و الخبرات و اشتیاق الی عرفات * و نقلا عن
 المضمرات قالوا لتعرف الذی یصنعه الناس لیس بشی لم یرد
 به و فی مشروءیه فی نفسه لا نهما و تسبیح و تضرع لی لا تعالی انه اراد
 نفی و جوابه و شبهته انتهى

حاصل آنکه لفظ لیس بشی که در عبارت تحفه خصارت صحفه

و واقع است و دلیل و دستاویز منکران است هرگز دلالت
می کند بر اینکه عمل مذکور در تشریف حرام است یا مکروه یا تحریمی یا مکروه
یا تنزیهی یا بدعت سبیه یا بدعت مکروه یا بدعت مذموم یا بدعت
قبیح چنانکه بنحوات منکران میلاد و خرافات مدعیان فی اسناد
است بلکه ائمهین قد ر دلالت میکنند که واجب یا سنت
یا استحباب نیست پس از نفی وجوب و سنیت
و استحباب البته مشروط بهیت و اباحت آن متبادر است
و مشروط بهیت و اباحت مخالف دعوی منکران بلکه مبطل
دعوی ایشان است * قنیه * پس درین مقام عنایت
و رحمت جناب ایزد منان و اعجاز حضرت سید پیغمبران
باید فهمید و تفحص و تفهیم کاتب حقیر ناتوان و الهام غیبی
و التقادار بیهی در باره این عاجز چنان باید دید که منکران
در عبارت دعوی خود با عمای مولد شریف را بدعت مذموم
و بدعت سبیه و بدعت مکروه گفته اند و در دلائل دعوی مذکور
جماعه را از اسلمات خود انقاع کردند و بر حسب زعم خود آنرا
به نسبت دعوی مرقوم شمرند. ستراد تعالی بقام زبان و زبان
قلم بنده از سنگان خود تفسیر جماعه مستند مرقوم را چنان آشکار
نمود که مبطل دعوی مذکور و مکذب اقوال آنها شد * ع *

چه غم ز طعنه دشمن چون دست جانب ماست

والحمد لله على ما انعم وعلم من الاميان ما لم نعلم هكذا هي نظام الامرام
 * تنبيهه * فائده هر يده از عبارات كتب سابقه
 برآمد كه اگر روزی از روزهای مشرفه بلمناظره شرافت آن روز
 مانند روز عرفه و روز عاشورا و يوم ميلاد آنحضرت و ياشاء
 از شبهای معظمه مانند شب برات و شب عرفه و شب عيدین
 و شب قدر و شب ميلاد آنحضرت و شب معراج آنحضرت
 و رجائی مجتمع شده عبادتی کنند مانند آنکه نماز نوافل بغير جماعت و قرآن
 و اذکار مأثوره و اوراد مشهوره بخوانند و آنها را فرض باد واجب
 با سنت ندانند جايز است و اعمال مرقومه که بذات خود مستحب
 است به نسبت روزهای ديگر و شبهای آخر مستحب تر
 و مستحسن تر است كما لا يخفى

بقية عبارات پرشهرات تحفه مرارت فحفة

ويقومون عند ذكر مولد النبي صلى الله عليه وسلم ويرغمون ان روحه
 عليه الصلوة والسلام يجي وحاضره عنهم باطل بل هذا الاعتقاد
 شرك وقد منع الاثمة الاربعه عن مثل هذا انتهى واضح ولايج باد
 كه در تحرير اول نوشته ام كه المناظره محض نامربوط و كتمان نش با
 رطب و يابس فخلو ط الحج و در آخر آن وعده نموده ام كه آينه مناسب
 و ميكايد كه در عبارات پر خسارت و لائل زالم - نكران واقع است
 مابين مبرهن خواهم كرد و لهذا در بيان دليل اول و دوم و در جمله های

و لیل سوم بعض از مفاسد و مکائد آنها بیان نموده ام و در اینجا نیز بوجه مستعدده ایغای و هدیه می نمایم و توفیق از او تعالی می جویم و می گویم: **اَوَّلُ** آنکه خزان روح او **لَا** جمیع گفت بعد از کلمه حاضر و هر دو لفظ محض بے ربط است زیرا که جمعی جمله است و حاضر کلمه با هم مناسبت ندارد و صحت آنکه لفظ جمعی فعل مفاعله دلالیت بر نهم دو صورت میکند پس معنی او چنین است که زعم میکنند که روح آنحضرت صلی الله علیه و سلم وقت ذکر ولادت آنحضرت تشریف می آرد و لفظ حاضر اسم فاعل است دلالت بر دوام و استمرار میکند پس مضمون این است که زعم میکنند که روح آنحضرت وقت ذکر ولادت همیشه حاضر است و فرق در میان هر دو برکنیک علم بلاغت خوانده است ظاهر و باهر است

* اگر فاضل، چشم غور سوی این و آن بایند *

* میان هر دو فرقی از زمین تا آسمان بایند *

و م **اَنكَا** او **لَا** نوشته که ما یفعلون من الجهال الی قولہ لیس بشی بستر نکاشت که ویقومون عنده ذکر مولده بعد از رقم کرده و یزعمون ان روحه یجی و حاضر پس حای غور است که جماعه ویقومون ان روحه الخ در میان دو جمله محض بے ربط و بے عنایت است چرا که جماعه و ما یفعلون الی قولہ لیس بشی جماعه مستفاه است و حکم در ان لیس بشی گفت و همچنین جماعه و اذعمون الخ جماعه مستفاه

است و حکم آن بعد آن گفت که فرزعمه باطل الخ و اما جماعه و یقومون
 عند ذکر الخ - با سابق تعاقب دارد و نه بلا حق و حکم آن هیچ نگفت
 زیرا که جماعه و یقومون الخ معطوف نمی تواند شد کما هو الظاهر علی من
 له ادنی مهاره فی کلام العرب و نه جماعه عالیه می تواند شد کما لا یخفی
 علی من له ادنی معارفه فی علوم النحو و الادب * سوم آنکه
 جماعه و یقومون ان روحه صلی الله علیه و سلم یحیی و حاضر * حاضر * حاضر * آنکه
 در بیان زعم جاهلان دو لفظ آورده است اول یحیی دوم حاضر بعد
 از آن در بیان حکم زعم مرقوم نیز دو لفظ زعم نموده است اول فرمهم
 باطل دوم و هذا الاعتقاد شرک پس میگویم که حال زعم مرقوم و حکم آن
 موقوف است بر بیان این که علمای محققین در باب حضور روح
 آن حضرت چه می فرمایند لهذا اول آنرا می نگارم بعد از آن حال زعم
 مرقوم بمنصه ظهور می آید و علی الله التوکل و به الاعتصام و منه
 التوفیق فی نیل الحرام * در نظام الکلام است بدانکه علمای
 شریعت و مشایخ طریقت که بعد از حضور آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم در موضعی ماورای قبر شریف قائل اند مراد ایشان
 از حضور مذکور معنی عام است یعنی حصول قرب و نزدیکی و رفع
 غیوبت و دوری اجمالا این قدر اعتقاد میدارند و تفصیلا و
 تعیین آنرا بمشیئت ایزدی و بعلم الهی میگذارند * و آن چهار انواع
 منتهور است و هر قسم از او ضاع از بعد امکان الوقوع است

اول بشه و در روح مع الحسد و دلایل آن بوجه متعدد دایمی آید
ان شاء الله تعالی لیکن نه جسمه کبیرت عضری بلکه بحسب لطیف
انوری که باور اک هر بصر در نیاید بلکه در حق شخصی که عنایت
فرماید با و بنماید و سعادت مشاهده سعادت نماید و اگر نخواهد
کسی معاینه آن نور انور نتواند مانند اجسام ملایک چنانکه حضرت
جبرائیل غایب السام که مجلس شریف شریف می آدرند
گاهی جمیع انبی مجلس مشاهده می نمودند و ذوقی احدی معاینه نمی
نمود و زمانی بعضی از حاضرین میدیدند و دیگر نمی دیدند چنانکه در مشکوه
و غیره مرقوم است * پیست *

* آنرا بحسبم پاک توان دید همچو ماه *

* هر دیده جای طاعت آن نور پاره نیست *

آیا نشنیده که جسم مبارک آنحضرت در حالت حماه و نبوی
سایه مذمت و این دلیل ساطع است بر لطافت و بران
قاطع است بر نظافت * پیست *

* فناد سایه زان خورشید رخ دور * که با هم راست ناید ظلمت و نور *

* ازان مالا تر آمد پایه او * که افند در ت با سایه او *

پس بناو جود آنکه این نشاءت سحمان ظلمت و کدورت
و محل نجاست و کثافت است و نیز جسم عضری مرکب
از اجزا و کیفیت است آن قدر لطافت و نظافت داشتند

باشد بس فهمیدنی است که هرگاه این جنم حضری کنیفت
 مکه را گذاشته و این عالم هر که دست و کتفت را پرشته بچشم لطیف
 بآن عالم نظیف، انتقال فرموده باشد چه قدر اصفی و الطاف
 و چه متدرا اهل و انطف خود بود * جای آنست که گفته شود که آن جسم
 نوری از جسم اماک بکنه از شمس و قمر و نجوم افلاک
 نیز انور و ابراست * دوم، شهود روح مجرد چنانکه آنحضرت
 صلعم الله علیه و آله را در خواب واقع میشد علی مایاتی انشاء الله تعالی *
 اما ذاتی است که شهود روح مجرد در خواب اگر چه
 در حق غیر نبیرت و راست اما فرق این است که در حق آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم متیقن است از خطا و غلطی در آن احتمال
 نیست و شک و شبهه در آن مجال فی ذلک لایست و بای
 انبیاء عموما و رویای آنحضرت خصوصاً و صی باطنی است لافیه
 المدارج و غیرها بخلاف اغیار که مورد ادغام و خیالات نفسانی
 و مصدر تخیلات و سوالات شیطانی است نعوذ بالله منها
 * سوم شهود بمنال ذات آنجناب فیضاً بعلی
 ما سیحی ان شاء الله تعالی چهارم شهود بر رفع حجاب و
 بطنی ارض یعنی آنجناب علیه الصلوٰة و السلام بجای بود متمکن
 باشند و حجابات و غشاوات مرفوع گردند و آنحضرت نظر عنایت
 بود صحنی از مواضع اندازند و مشاهده فرمایند چنانکه در حالت حیات

آنجناب واقع میزند مانند واقعات جناب مورت و غیره علی ما سبیل کبر
 ان شاء الله تعالی * پس اینها صورتهای چهارگانه افراد مطابق حضور
 است و هر یک از آنها ممکن الوجود است بکنه متوقع الوجود است
 علی ما سبیل دلایل کلا و احادیث با فضیله تعالی * اما تحقیق این امر که
 که ام قسم معین از اقسام اربعه مانند حضور ربمانی یا حضور
 روحانی یا توجیه حقیقتی در که ام و ائمه مخصوصه از واقعات فحاشه
 مثل فرات مولد حمیداً تا مدت قران مجید یا قرأت حدیث
 و در که ام موعظ مخصوص از مواضع منوعه مانند مسجد یا خانقاه
 یا محاسن مولود واقع می شود پس او تعالی قادر مختار است که
 هر قسم که بخواهد بهر واقعه که اراده فرماید در هر آن که بپسندد
 حکم کند و تعیین نماید که در تعیین آن همه مورد قدرت و احیاء
 نیست و احدی از اجمال ام دون فی لقوله تعالی یفعل ما یشاء
 و یحکم ما یرید و کسی را بر این معنی اطلاع نیست مگر شخصی که
 او تعالی الهام فرموده و اعلام نموده باشد لوله تعالی لا
 یحیطون بشیء من علمه الا بشاءه * پس میگویم که اعتقاد
 در باب حضور آنحضرت صلی الله علیه و سلم در موضع و ای
 قبر شریف بر سه گونه متصور است * اول آنکه اعتقاد باین
 وجه که جایز است که آنحضرت در وقتی از اوقات که بخواهد
 و در مقامی از مقامات که بپسندد منلی مجاز قرأت مولد شریف

و با محفل، نما و است قرآن و یا مجسمه و عطا بحکم او تعالی حضور
بعنی مذکور فرمایند هرگز باطل نیست و اولاً شرک فی یحیی
و جونا (بیت)

* مبارک منزلت کان خانه را ماهی چینی باشد *

* ماهیون کشوری کان عرصه را شاهی چینی باشد *

وجه اول آنکه قاضی مطابق فخر را بر حق آنحضرت را آن قدر قوت
و قدرت بخشیده است که هر موضعی که نو از د و بهر وقت که
بر او از د حکم او تعالی آن موضع را مشرف سازد مانند آنست
خود بروح مع جسد شریف یا بروح مسخره لطیف یا بمثال
سینف یا بنظر و نگاه عظیم زیرا که هر یک از صور تنهای چهار
گانه حضور مذکور از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حالت جابت
دنبوی صادر شده است * اما صورت اول یعنی شهود آنحضرت
بر روح مع الجسد پس در نسب معراج بود چنانکه در کتب
احادیث و سیر مصرح است و چونکه اکثر آنها کم یا و بزبان
عربی است که حاجت بترجمه می رسد و کتاب دراز از مباهشت
لهذا کتاب مدارج النبوة که اکثر الوجود و بعبارت فارسی
سریع الفهم است اکثر دلائل را از آن کتاب نقل میکنم
والله اسأل التوفیق و طالب التبیق * مدتی که در مدارج النبوة
مرقوم است که صحیح آن است که وجود اسرار او معراج

در بیداری و سجده بود و جمیع رهامی صحابه و تابعین و انصاع و من
 بعد هم از مسجد نبین و مجتهدین و متکلمین و ائمه دین مستفق بر این
 هستند و احادیث صحیح و روایات صحیحه بآن متوافق آند *
 القصد آنحضرت در بیداری سجده او را از کاه معظمه بیست المقدس
 شریف بردند و در درون مسجد افضی داخل شده و رکعت نماز
 ادا نمودند و جماعت انبیاء از آدم تا عیسی علیهم السلام با آنحضرت
 افتخار نمودند (ظاهر است که ادای ارکان نماز بدون روح مع الجسد
 منصور نیست بس دلالت میکند بر آنکه حضور آنحضرت
 بروح مع الجسد بود چنانکه منقول خواهد شد) پس همچنان سجده
 مبارک با آسمان شریف بردند و بعضی از انبیاء را که متمثل
 ساخته شدند در آسمانها بعد از تمثیل در بیست المقدس
 ملاقات فرمودند و در آنجا نیز نماز گذاردند بانبیاء و امامت کردند
 ایشان را چنانکه در بیست المقدس بود (بس ادای نماز دلالت
 میکند بر این معنی که در آسمان نیز جسد مشرب عروج فرمودند
 چنانکه در بیست المقدس بود)

• بیست •

• آنکه سرشت تبارش از جان بود •

• سایر عروجش بتن آسان بود •

بس چون باز آمد آنحضرت از اسماء و صحیح کرد بخرد مردم را
 به ان بس بعضی از ضعیف الایمان مرتد شدند (و ظاهر است

که از نداء بعضی گمان دلالت میکند بر این معنی که آنحضرت
عروج بمعنی الحسد فرموده بودند زیرا که عروج بمعنی روح برگشتن
است بعد نیست که باعث آرزوی آنها گردد و تعوذ بالله منه (و بعضی
احوال و اوصاف بیت المقدس را بر سید مذکور جواب
داد و بیان کرد * و فرمود که از بعضی چیزها غایب نشده مرا جواب آن
و اندوهگین شدم پس نموده شد مرا بیت المقدس چنانکه
از هر چه بر سید مذکور آید * و لفظ آمد که این دو احتمال دارد
یا مسجد اقصی را بر داشته نیز آنحضرت آوردند چنانکه تحت
بافقیس را در طوفه العین نزد سلیمان علیه السلام آورده اند یا مثل
که در نداء آنرا بر آنحضرت چنانکه مثل مسافرت شد بهشت و در رخ
در حالت نماز آنحضرت و احتمال دارد که برداشته باشند پرده
را و در آنجا که بیت المقدس است آنحضرت را نمودند و
در روایت دیگر آمده است که جبرائیل علیه السلام مسجد اقصی
را نزدیک خانه عقیل آورد و در نظر من بداشت پس آنرا میدیدم
و از هر چه می بر سید مذکور جواب آنهمه میگفتم (پس هرگاه برواشتن
بیت المقدس از جای او و مردن آنرا در جای دیگر مستحق و واقع شده
چه جای سبح است که آنحضرت شهنشاه در بی را بر کمر
عزت و بر تخت عظمت نشاند یک معروضه منوره برداشته
جای که خواهد بباراند سبح میباید مگر کدیکه اعتقاد نمیکنند در امر

بیت المقدس) و آوردند که چون جوع کرد آنحضرت از سفر اسراء
گذشت در راه خود بر قافلهٔ قریش بس سلام کرد و بر ایشان
گفتند که این آواز محمد است بس آمد آنحضرت قنیا، صبح
و خرداد قوم را بنجهد و گفت نشاء ایشان این است که گذشتم
بشهران شما که در فلان جامی آمدند و گم کردند سفر بر اس
گرد آورد آنرا فلان مرد و فلان روز با بنجاسیر سه بس قریب
نصف النهار همان را قافله رسید و قصه شنیدن سلام
آنحضرت و گم شدن شتر و غم دیر آن و جهل آنحضرت
توصیف کرده بود و بیان نمودند انتهم من الهدارج مختصرا (بس
قصه ملاقات آنحضرت با قافلهٔ قریش در راه و سلام کردن
آنحضرت و شنیدن ایشان آنرا و گذشتن آنحضرت بر شکر
شهران و باقی قصه و لالت میکند بر این معنی که این سفر
آنحضرت مع البجسد بود که هو الظاهر علی الذهن السلیم

و الطبع المستقیم و العمد لله الرحیم العزیم *

و در مدارج النبوة در ذکر قصائص آنحضرت صلی الله علیه و سلم
مرقوم است که آنحضرت معمم زنده است بحیات جسمانی
دنیوی و این کهما است ارویات شهاده که روحانی
اغروی است و حق تعالی قادر است که بیدار کند همای ارواح
ایشان اوجساد مثالیه در این عالم یا بنهد در ابدانی که حکم ظرف

دارد و حق تعالی قادر است که نگاهدارد و ارواح را بی ابدان
ولیکن نقل وارد است بوجد آن در ابدان چنانکه بود در موسم
نماز گزارنده در قبر زیرا که نماز گذاردن و ارکان آن انمودن نقاشی
جسم هر کند و صفات مذکور در انبیاء در شب معراج همه
صفات اجسام است از تهی من الی واج * اما صورت دوم
یعنی شهود در روح مجزود پس قصه ای خواب آنحضرت صلی الله
علیه و سلم که گاهی بر عالم ملکوت تفرج می فرمودند و وقتی
در بهشت و غیره تفرج می نمودند و زمانی بوضع دیگر سیر می کردند
چنانکه در کتاب احادیث مصرح است دلیل است بر آن زیرا که
این همه تفرج و تفرج حق و حقیقت بودند و خیال چنانکه
در معراج است که اتفاق دارند بر آنکه روی انبیاء و جهرا است
که را دانست در آن تک و شبیه را بس بالضرورت و بروج
مجرد بود * اما صورت سوم یعنی شهود بمنال آنحضرت
بصحن کسی را طاقت و قدرت آن نیست که تفصیل و توضیح آن
نماید لاجرم همین قدر اجمالاً بگویم که سنار آنحضرت عکس ذات
شریف و بر تو نور آنجناب است نه مثل عکس صورت چیزی
که در آئینه منعکس می گردد چه آن عکس صورت صوری
و ظاهری است و نه مانند بر تو چراغ و یا شمس و قمر که بر
دیوار و غیره می افتد که آن سایه صوری بسم شود است

بخلاف مثال آنجناب فیضاً تب که عکس صورت معنوی و حقیقی است
و بر تو نور باطنی تحقیقی است بی‌حجب که نه عین تو ان گفت
و نه غیر آن

* عقل اینجاره ندارد و هم نیز *

* چشم بکشالاب فروزیدای عزیز *

چنانکه در کشف الیقون است که مثال در اعطالاح صوفیه
عینیت است و در اعطالاح شرح غیرت است و بدنی
از محققین گویند که عین است و غیر و بعضی فرق کرده اند
یعنی در مثل بنوعی مشابهت ثابت می شود اما در مثال
مشابهت نام است و عالم مثال بالاتر است از عالم
شهادت و فراتر از عالم ارواح و عالم شهادت سایه
عالم مثال است و او سایه عالم ارواح و آنچه در بین عالم است
آنهم در عالم مثال است و آنرا عالم نفوس نیز گویند انتهای
و در مشکوٰۃ است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان
العبد اذا وضع فی قبره و تولى عنه كتابه ان یسمح قروح
نع لهم اناه ملكان فيقعدانه فيقولان ما كنت تقول في
هد الرجل بي لهد صلي الله عليه و سلم الى آخره العبد
در شرح اهلود مرقوم است فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم
بدر سنیکه نمره چون نهاده شود در گورش و وی گردانند

از وی بآردان او دارغا لبکه وی بتحقیق می شنود آ و از نعال
ایشان را پس در قبرم آیند دو فرشته بس می نشاند
او را بس بیگو بند جمی گفنی تو در حق این مرد یعنی محمد
صای الله علیه و سلم * و اشارت به هذا بابا حضرت یا از جهت شهرت
امرو حضور اوست در اذنان ما اگر چه غائب است از
چشمان ما (و این زعم علمای ظاهری است) یا با حضار
ذات شریف وی در عیان باین طریق که در قبر مشایخی
از آن حضرت حاضریم باخته باشند تا بمشاهده آن جمال
جان افزای او عقده اشکال که در کار افتاده باشد کشاید
شود و ظلمت فراق بنور لقای دلکشای او روشن گردد
(و این قول علمای عارفین است)

بیت

* در ظلمت فراق تو اگر جان دهم چه غم *

* غم نیست اگر ز ماه رخسار تو ی فتنه *

* بیت * * شب عاشقان بیدل چه شب دراز باشد *

* تو بنا کز اول شب در صبح باز نگردد *

* بیت * * کششیکه عشق دارد بکنز اودت بدینسان *

* چنانزه گر نیائی بزار خواهی آمد *

اللهم ارزقنا مشاهدة جماله بعينه وبمقاله في الدنيا والبرزخ
والآقبين * اما صورت چهارم یعنی شهو در رفع حجاب بس

قصهٔ حرب مونه بران شاهد است چنانکه در مدارج النبوة
مرقوم است که چون سپاه اهل اسلام با لشکر کفار
بمقابله ایستادند در آن وقت حضرت مقدس علیه الصلوة
و السلام در مسجد مدینه نشسته بودند و قدرت او تعالی
حجابها را از نظر آن سرور برداشته حال مونه در نظر
انور داشته بود چنانکه جنگ گاه ایشانرا ممانینه میفرمودند
و با صحاب میگذشتند که زید ابن حارث علم برداشت و شهید شد
و بعد از آن جعفر علم برداشت و شهید شد بعد از آن ابن
رواح علم برداشت و شهید شد و این سخن میفرمود
و آب از جثمان مبارک روان می بود الهی آخر القصة
انتهی من المدارج مختصراً و نیز در مدارج النبوة در باب سوم
از قسم پنجم مرقوم است که تواند بود که آنحضرت را صلی الله
علیه و سلم هم در قبر شریف از تصرف و نفوذ خالق
بود که از سموات و ارض و جنات حجاب مرتفع شد با شد
بی تجوز و انتقال زیرا که امور آخرت و احوال برزخ و عالم مثال
را بر احوال دنیا که مقید و منطبق بود و جهات است قیاس
توان کرد اتهمی * بیت *

فهم کسی بکنه کماش نمی رسد
کاینجا که جای او است رسیدن بمجال نیست

و نیز در مدارج النبوة در ذکر خصایص آنحضرت مذکور است
 که از جمله خصایص آنحضرت آنست که مصیبتی خطاب نمیکند آنحضرت
 را بقبول خود السلام علیک ایها النبی و خطاب نمیکند غیر او را *
 و وجه این مبالغه اینست که چون در اصل سبب معراج بصیغه خطاب
 بود که از جانب رب العزت سلام آمد بر حضرت رسول
 پس بعد از آن همسفرین گذاشتند * و در کلام بعضی از عرفا
 واقع شده که خطاب از مصیبتی بملاحظه شهود روح مقدم آنحضرت
 است * و بالجمله در این حالت از شهود وجود حضور آنحضرت
 غافل و ذاهل نباید بود و بایستد در دو قبوض از روح هر فوج وی
 صلی سه علیه و سلام امیدوار باید بود انتہی

* بیت *

* گرچه نتوان بدوست راه بردن *

: شرطیاری است در طلب مردن *

* بیت *

و لله در اقا ذل

* گر ذکر تبری دل کننمین سوگلی ره *

* بر شرط ہی بهی که تنگ و د سوگلی ره *

: مانع ز مانع کا تو و ه فحما ر آپ ہی :

* پر بجهگو چاهین که اف د ه و لکی ره *

واضح باد که بعضی منکران که بانام مولوی مشهور است
 روایات معراج و غیره را تصدیق نمیکند و تاویل خلاف ظاهر می نماید

بس این کس در حقیقت کسک است با ذی ان زند بقان و
و منسبت است با قوال معتزلیان نعوذ منهم بالله العنان * بیت *

* عمقها که ره سخن نماید خمال است *

* علمیکه باب حق بکشاید جهالت است *

لهذا ما بان و نطاب نمی کنیم چنانکه حضرت شیخ سعیدی علیه الرحمه فرموده اند

* ز انکس که ز قران و نجر ز و نر هی *

* این است جوابش که جوابش ندهی *

و بعضی از منکران اینهمه حکایات را باور میکنند اما میگویند که این

قدرت و قوت در حالت حیات آنحضرت بود اما بعد انتقال ازین عالم

صوری بس بر بقای آن دلیل نیست * بس میگوییم مدار قدرت

موصوف بر شوت درجه رسالت و تحقیق رتبه قرب و شرافت است

و چونکه این مدارج عالی و معارج سنیة بعد انتقال نیز ثابت است

بس البتہ فی شبه ولی تردد قدرت موصوف نیز باقی و لازم است

* بیت *

* دولت بیشتر همه سر سر *

* کرد ظهور و سر آمد دگر *

* نوبتی دولت تو تا ابد *

* نوبت پیدای تو ! *

امافی کتب الاصول لان بقاء العله يستلزم بقاء المعلول و لان

بقاء المعلوم دلیل علی بقاء الالزام و لان الاصل بقاء الحوادث بعد

وجوده مالک یثیقین بعد منه و الحاصل ان الاصل بقاء ماکان علی ماکان

* مگر ترا نیست شنا سواد ریت *

* لب کشودم بشناسا گریت *

* از من این نکتہ فرا موش مکن *

* گفتگوی دیگر ان گوش مکن *

و کشف این مقام و اینصاح این مرام آفت که مدار خوارن

عادات از اهل ایمان بر نبوت صفتی از صفات نشأ است یعنی

رسالت و نبوت و ولایت و حیات و ممات درین امر مساوی

است زیرا که نعوذ بالله که آنرا مرتب علیه بعد وفات

مساوی نمی گردد پس چه اعتقاد میداری در امر آنجناب که

در هر صفات نشأ موصوف اکمل الا کملین و افضل الا فضلیین و اجمل

الاجملین اند * بیت *

* کرا مجال که وصف تو در تواند یافت *

* ولی که عایت علم آنکه بهترین زهر *

* آن فضا ئل که انبیا را بود *

* و آن شما ئل که اصفیا را بود *

* مگر شود جمله مجتمع با هم *

* جمله باشد ز فضل احمد کم *

و سخات تحقیقی و قدرت تحقیقی حتی و موجود اند و مجموع مراتب

علیه موصوف و محمودانہ * بیت *

- * شاه رسال شفیع امم خواجہ د و کون *
- * نور ہدای حبیب نمر اُسید انام *
- * متصو د ذات اوست دگر ماہمہ طفیل *
- * منظور نور او است دگر جملگی ظلام :
- * ہر تہہ کہ بود در امکان دروست جمع *
- * ہر نعمتی کہ دا است خدا شد برو تمام *
- * برداشت از طبیعت امکان قدم کہ آن *
- * امری بعید ہا است من المسجد الحرام *
- * تا عرصہ وجود کہ اقصای عالم است *
- * کاخخانہ جا است نہ جہت و نہ اشان نہ نام *
- * سری است بس شگرت در بنا پیچ مان *
- * از آشنای عالم جان ہر من ازین مقام *
- * نزدیک او چہ تحفہ فرستیم مازدور :
- * در دست ماہمین کہ صلوة است و البامہ :

بس کیکہ وقوع معجزات کہ در حالت حیات واقع
 شدہ است تصدیق نماید البتہ آنکس صدور معجزات را بعد
 نقال از بن عالم صوی نیز تسلیم خواهد نمود اگر توفیق الرفع و ہمراہ
 او خواهد بود والحمد للہ علی توفیقہ

* بیت *

* سمع نوبق ارنیفر و زد خدای *

* نیره باشد کار ماستنی گدای *

* نصیحت که خالی بود از غرض *

* چوداروی تیغ است دفع مرض *

و دانستی است که در بین مقام بعضی از سکران ناگام میگوید
که مشیتیه حالت مہات را بر حالت حیات قیاس میکنند و این قیاس
مع الغایق است * جوا میگویم اولاکم ماہرگز این حکم را از قیاس
خود ثابت نمیکنیم بلکه میگوییم کہ آن قدرت کہ اللہ تعالی آنحضرت را
در حالت حیات عطا فرموده است بعد وفات نیز موجود و مستقر
و باقی دستم است بجهت آنکہ عادت آن باقی است و رافع آن
عادت نشدہ چنانکہ از کتب اصول نقل کرده ام فتق کر
و تبصرہ و اگر برین قدر تناہت نگزینی کس دلائل مستقلہ نیز می
آرد بخصامہ تعالی فانتظر و اعتبار * بلکہ نو غائب را بر حاضر قیاس میکنند
و این قیاس تو غلط است چنانکہ در کتب عقائد در مواضع
متعددہ مرقوم است کہ لا یجوز قیاس الغائب علی الشاہد
* مصرع * کئی بمعنی رہ بردہر کو بصورت باز ماند * بیت *
* و ریابد حال پنختہ ہبیر خام * بس سخن کوتاہ باید و السلام
و بعضی از مدعیان حضور آنحضرت علیہ الصلوہ و سلم را محال
می ہندارد و از عقل قاصر خود بدین گونہ دلیل می آرد کہ آنحضرت

صلی الله علیه و سلم در قبر شریف با جسد لطیف زنده و موجود اند
و تا قیام قیامت در آنجا خواهند ماند. پس اگر خروج آن حضرت
باجسد شریف از قبر منیع واقع میشد البته قبر مشرف
و درود یوار او شوق می شد و هر کس از طاهرین مشاهد
می نمود و حال آنکه از آن زمان تا این آوان کسی حکایت
آن نکرده است * و اگر بحرح روح مجرد می بود پس
نزع روح از جسد لازم می آمد و حال آنکه نزع روح
یکبار شده با بار * و نیز در نزع روح تکلیف است پس
بار بار آن حضرت را تکلیف دادن ضرورت ندارد انتهای
بر اصحاب آداب و ادب باب الباب مخفی نیست که لفظ نزع
روح را در حق آنحضرت علیه الصلوٰة و السلام گفتن چه قدر
گستاخی و بی ادبی است. کسی که در دشمن عظمت و حرمت
آنحضرت متمکن خواهد بود هرگز امثال این چنین کلمات بر زبان
تحمیل آید * و از اینجا حال اعتقاد قائل آن توان دریافت
* حافظا علم و ادب و رز که در حضرت شاه
* هر که نیست ادب لایق خدمت نمود
و بنای شبیه مرقوم بر غفلت از عظمت و حرمت آنحضرت
است لهذا بطور تنبیه فاضلان و ابقاطان ائمان بقدر فهم ایشان
طاعت شبیه مرقوم و هم علاج دفع آن را بطریق اختصار میگویم

که بنای شبیهه اول تو بر این است که جسم لطیف نظیف نوری آنحضرت را مثل جسم کثیف خاکین خود تصور نمودی ای کاش تو آنرا مثل جسم لطیف خفیف نوری ملائک تصدیق می کردی تا درین ورطه مهملکه نمی افتادی * مصراع :

بنگر که تفاوت ز کجا تا کجا است *

اگر چه در حقیقت جسم مبارک آنحضرت الطیف و انظمت ازان است چنانکه سابقا پان نذیه نموده ام بمشغولون آنکه هر گاه جسم شریف آنحضرت در حالت حیات دنیوی و در ترکیب عضری مانند ملائک لطیف و نظیف باشد پس بعد انتقال ازین عالم مگر رکشف البینه لطیف تر و نظیف تر خواهد بود که از ادراک عقول قاصره بیرون است و هر گاه جسم ملائک آن قدر لطیف و خفیف باشد که در هر جسم و در هر جسم نفوذ و غرور گزین می تواند پس چه تعجب میبانی در ماده جسم شریف مزین آن حضرت افضل المخلوقات اکمل المکونات عابه افضل الصاوات و اکمل التجیبات * بیت *

* قیل و قالت هیچ نارد هیچ روی * معرفت آموزای بسیار کوی *
و مدار شبیهه دوم تو برین است که حضور روح مجمر آنحضرت را مانند موت تصور نمودی ای کاش که تو آنرا مانند خواب اذغان می کردی تا خود را درین قعر مظالم مهملکه نمی انداختی

مصراع * به بین تفاوت ر و از کجا است نابجا *
 اگر چه در واقع حالت حضور روح آنحضرت اکمل و افضل
 است از حالت خواب چنانکه لا حقا بان تنبیه می آید بفضله تعالی
 بمفهوم آنکه خواب تعطیل حواس است از جهت غلبه رطوبت
 مزاجی بردماغ بخلاف حالت حضور مذکور که از اطامه مفهوم ظاهره
 افزون است * پس هرگاه که روح ابرار در حالت نوم در یک
 لحظه از زمین تا آسمان صعود میکند با تعلق آن بدن و باز
 بیک لمحظه نزل می نماید زمین با اتصال بدن کما مرس چه تسحب
 میکند در باره روح آنحضرت که تسحب جمیع کمالات جمیع مخلوقات
 اند * پس اگر توفیق جناب اکمل و عنایت حضرت رسالت
 پناه ر فائق و همراه تو خواهد بود البته همان قدر تنبیه ترا از ان بحر
 ز خار و از ان عار تیره و تار خواهد بر آورد * بیت *
 * سخنهای بالا مثال است و بند * بکار آیدت گرشوی کار بند *
 * ار آن حضرت بجویم فضل توفیق * که توفیق نماید ر * تحقیق *
 * اگر توفیق افتد افرو زد هر اغم * ز هر اندیشه با مشر فراغم *
 * تنبیه * دانستی است که شبیه مرقومه که بعض مدعیان
 می نمایند در آن مدلیل مستعمل نبرد ا ختم بلکه صرف به تمثیل
 اقتضار ساختیم و جوش آنست که بنای بر این مدعیان مابقران
 در قول و فعل آنحضرت علیه السلام و اقوال و افعال صحابه

کرام و اجماع جمهور علمای عظام و اتفاق اولیای عالم مقام و
 قیاس مجتهدین مقبول الانام است. پس تحریر و تقمیر
 مادر باره آنها مفید نخواهد شد زیرا که ماد لایان شرعیه
 خواهیم آورد و آنها لغویات عقلیه پیش خواهند کرد * و در
 حقیقت منکران مصران مقاله و متمدنی معتزلیان و رافضیان
 اند که عقل و فهم خود را در احکام شرعیه دخل دادند تا آنکه
 عقل را بر شرع حاکم ساختند پس آنچه عقول آنها حکم کرد
 بر حسب آن اعتقاد و همان نمودند * و ندانستند که وجود عقل
 برای آن است که تا عاقلان بواسطه عقل خود با حکم الهی
 را دریافت کنند. بعد بر حسب آن اعتقاد و همان نمایند. بیست و
 توفیق بود که رد نماید. این راه بعقل کے کشاید *
 علامه آنکه در واقع خدای تعالی حاکم و متبوع است و
 در ظاهر شرع است و عقل محکوم و تابع او و ایشان برعکس
 آن معامله نمودند * در بین مقام یک مسئله براس
 ایضاح این مرام می آرم و آن عبارت از آنست که
 حضرت پیغمبر صادق صدوق علیه الصلوٰۃ والسلام مان خبر
 داده اند پس اهل سنت بواسطه عقل خود با مضمون
 آنرا دریافتند اعتقاد آوردند و معتزلیان و رافضیان و امثال
 آنها درین امر از عقل خود استفاده نمودند پس عقل آنها حکم

کرد که عذاب قبر باطل و محال است زیرا که عذاب مرده از
 دو حال خالی نیست یا با عاده روح در تن مرده یا بدون آن بر تقدیر
 اول مرده فریاد و شور و حرکت و زور می‌کرد و بر تقدیر
 دوم تعدی ب تن بدون روح لغو و بی فائده است
 پس ایشان بر حسب حکم عقل خود اعتقاد نمودند که عذاب
 قبر باطل و محال است و گفتند که حدیثیکه در باب عذاب قبر
 مروی است برای محمد و نحوین است و علی‌هذا القیاس
 بسیار احکام شرعی است که آن قوم بر طبق فهم و عقل خود
 عمل کردند و نصوص شرعی را تاویل خلاف ظاهر و مخالف
 اجماع نمودند * و در تحقیق امام اولین و مجتهد نخستین
 آنها ابلیس پرندلیس بود که عقل و فهم خود را بمقابل حکم الهی
 که بجهت حضرت آدم علیه السلام صادر شده بود معارض
 نمود و گفت انا خیر منه خلقننی من نار و خلقته من طین و بر طبق
 عقل خود عمل نمود و سجده نکرد * بیت *

* علم صورت پشته آب و گل است *

* علم معنی رهبر جان و دل است *

* علم چون بر تن زنی ماری بود *

* علم چون بر دل زنی ماری بود *

امام اهل سنت و مقدمه ای ایشان ملائک اند که بر عقل

خود را حکم الهی را در یافته عمل نمودند بنا و چون آنکه خلقت ایشان از خلقت ابلیس اشرف است زیرا که ایشان از نور نخلوق اند و ابلیس از نار و نور را اشرف است از نار لیکن ملائک خود را در مقابل حکم الهی از خاک نیز پست و حقیر دانستند و بلا توقف و بغیر نامل بر حسب حکم الهی عمل نمودند و ابلیس که بر عقل و فهم خود نازان بود انکار نمود و بر حکم عقل خود اصرار و ناز را بر عار اختیار کرد و نعوذ بالله منه * همچنین گمانیکه عقل تابع شارع داشتند دلایل شرعیه را که در باب حضور آن حضرت علیه الصلوٰه و السلام وارد است دیده باشند یا از علما پرسیده اعتقاد نمودند و گمانیکه از نادانان و اقفی خود اندر داشتند توبه و استغفار کردند اما نکرانیکه متولد عقل ظاهر و فهم ظاهر خود بودند بر همین شرعیه مرقومه را التفات نکرده و از علما و استفسار نه نموده از دلیل مرقوم معجزان که در باب رد عذاب قبر آورده اند استنباط نموده گفتند که حضور روح آنحضرت باطل و محال است زیرا که از دو حال خالی نیست یا با جسد شریف یا بمجرد روح بر تقدیر اول قبر شریف مشق می‌شود و محسوس می‌گشت و در صورت دوم نزع روح لازم می‌آید و هر دو مشق باطل است پس حضور حضرت باطل و محال است نعوذ بالله من زعمهم و من عقابهم یتیت *

* غلبی که ره بحق نماید ضالالت است *

* غلبی که عقد حق نکشاید جهالت است *

و حقیقت آنست که کسیکه توفیق اله رفیق همراه او خواهد بود
بر هدایت و درستکاری است و گرنه لغو و بالبدیه ضالالت
و خواری است

گوید رفقه لطف، نونهای ز راه : از راه تو هیچ کس نگردد آگاه :
و آنکه که بر او راست بایز فتن : توفیق رفیق ار نشد و او یلاد :
بعد از آن مدعی مذکور می گوید که اگر حضور روح آنحضرت
در مجالس مولود مشرب باشد، پس فرض می کنم که اگر
در یک وقت در مواضع متعدد در مجالس مولود منعقد گردد
لازم می آید که یک شخص در مواضع متعدد در یک زمان
یافته شود و این محال است * دفع آن میگوئیم اولاً که ما همین قدر
می گوئیم که حضور آنحضرت در مجلسی از مجالس مولود جائز
است و نمی گوئیم که واجب است چنانکه تو خود گفتی که اگر
حضور آنحضرت جائز باشد، پس این اعتراض نواز کج فہمی
تست * و میگوئیم ثانیاً که ما میگوئیم که در مجلسی از مجالس مولود
مشرب و نمی گوئیم که در جمیع مجالس زیرا که هر مجلس لائق حضور
آنحضرت نمی باشد و بر تقدیریکه لائق حضور باشد اما قابل مقبولت
نباشد پس این اعتراض نوازنا فہمی تست * و می گوئیم ثالثاً که در

وقتی از اوقات مجالس مولود و غنی گویم که از ابتدای مجالس تا انقضای آن شاهد و حاضر می باشن پس مقور است که لحظه در مجالسی و مسح در محفل دیگر عنایت فرمایند * پس واضح شد که این همه اعتراضات تو از راه مشرارات تست * و می گویم ربعا که در ابتدای کلام در امر حضور آن حضرت علیه الصلوة و السلام ایضا نمودند ام که حضور آنحضرت بر چهار قسم است یکی از آن شهود بر رفع حجاب است پس در صورتی که تو فرض کرده ممکن است که آنحضرت بجای خود متمکن باشند و در یک زمان بلکه در یک آن سوی جمیع مجالس مذروه توجه و عنایت فرمایند و بمادت مشاهده مشرف نمایند هرگز بعید نیست * پس اعتراضات تو از راه غفلات است از کلام من * و می گویم خامساکه وجودش می و آخر در امکانه منتهی در یک زمان که تو آن را محال گفتی منظر عقول قاصد باحفاظ فهم ظاهر تست اما در تحقیقت نسبت بکرامات اولیاء ممکن است چنانکه حضرت ملا عبد الرحمن جامی در تفصیحات الانس در بیان اقسام کرامات اولیاء بان تصریح فرموده اند * مصرع *

... کے بمعنی رہ برد ہر کو بظاہر باز ماند *

و ہر گاہ کہ از غلامان آن در گاہ و از نادمان آن با ر گاہ

بش آن کرامات و خرق عادات بلکه زاید بر آنها صادر
 شده باشد پس نو چگونگی انکار میداری در امر آنحضرت
 علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات و اجمل التسلیحات که جامع
 ربانیت رسالت و نبوت و ولایت اند بلکه در هر یک از
 درجات ثبته مذکور و افضل و اکمل و اجمل اند * اگر تو کتاب
 شکات الانس و تذکره الاولیاء و سفینه الاولیاء و شواهد
 النبوه و مدارج النبوه و امثال آنها بحسن اعتقاد می خواندی
 هرگز درین انکار و اصرار نمی افتادی نعوذ بالله من سوء عقیدتک
 و من قبح طبیعتک * پستی گوید که دیدن آنحضرت را در خواب
 و یاد ریشه بر تنه برامکان آن کشف است لیکن حضور آنحضرت
 در زم نمی آید چنانکه میگویند که بعضی از اولیاء کعبه را دیده اند
 پس معنی آن نیست که کعبه از جای خود برکنده شده بجای
 بیسته آمده است یعنی کلامه پس میگویم که رفتن کعبه را و اعتقاد
 فاسد خود بحال بالذات می بنداری این بندار تو غلط است
 چه از کرامات اولیاء ممکن است بلکه واقع است تا آنکه
 کعبه معظمه بذات خود بزیارت اولیاء رفته است * مستوی *
 * دان که کار خدا و خاص خدا * نیست. محصور در مدارک ما *
 * ای بسا کار که آید از ابدال * که بود پیش عقل خالق محال *
 * باشد از خالق قوی و قدر * کارشان خارق قوای بشر *

* هر چه فهم تو زبان بود قاصر * مشو آنرا از ابتهی منکر *

* تا نوری طریق اهل کمال * کنی شناسی حقیقت این حال *

* عزالت و صمت و جوع دگر خوابی * بیشتر کن تا مقام آن یابی *

عجب است از اعتقاد تو که رفتن بیت المقدس از بجای خود
و حضور او و بحضور آن حضرت صلی الله علیه و سلم چنانکه در قصه
معراج گذشت تصدیق میکنی و رفتن کعبه را محال می بینی ؟
و اگر معجزه مذکوره را عقول تو باور نکنند و ول تو قبول نه نماید تا ترا
معذور می داریم اما عند الله تعالی فهو اعلم باحوال العباد * بیت *

* قابل کار نائی معذوری * یا خود از کوشش آن . بس دوری *

* باش کین راه گذار دگر است * هر کسی قابل کار دگر است *

* لیکن اندر بی انکار مرو * از جهان منکر این کار مرو *

و ما آن مکان رفتن کعبه بزیرارت او لیای بلکه وقوع آن از
کتاب علمای معتدین و فضیلهای دین ستین نقل میکنم تا ترا آگاه نماید
و بصیرت فرماید تا امری که بفهم تو نیاید از عقول خود استفتاء
مان بلکه بعلمای بکجه مرجع فتوی باشند استفسار کن * شنوی *

* تو قیاس از خویش میگیری و لیک * دور دور افتاده بنگر تو بیک *

* همسری با انتقیاب برداشتی * اولیا را همسجو خود پنداشتی *

* کار باکان را قیاس از خود مگیر * گر چه ماند در نوشتن سیر و شیر *

فی رد المحتار شرح الد والمختار عن عدة الفتاوی الکعبه اذ ارفعت

حسب خاک از عشق بر افلاک شد (۹) کوه در رقص آمد و چاک شد
بیت لفظ طالب در اشد کوه در جوش آمد و ریاری شد

عن مكانها الزيارة اصحاب الكرامه فقي تلك الحالها جازت الصلوة
 الى ارضها * وفي البحر الرائى بعين هذه العبارة * وفي الدر المختار
 وشرحه رد المختار وشرحه الطحطاوى في موضع آخر ذكر
 الامام النسفى حين سئل عما يحكى ان الكعبه كانت تزور واحدا
 من الاولياء هل يجوز القول به فقال نقض العادة على ميل
 الكرامه لاهل الولاية جابري عند اهل السنة قال ابن الشحنة
 النسفى هذا هو الامام نجم الدين عمر مفتى الجبل والانس
 راس الاولياء في عصره انتهى وفي الطحطاوى القبلة هي
 العرصه وما حاذها من الهوا حتى لو رفعت لزيارة اصحاب الكرامات
 جازت الصلوة نحوها * وفي فتاوى ابراهيم شاهى والمعتبر التوجه
 الى مكان البيت دون البناء حتى اذا رفعت عن مكانها لزيارة
 اصحاب الكرامه فقي تلك الحالها جازت صلوة المتوجهين الى ارضها
 وجه دوم انك ايا نشيده كه الله تعالى شهدا است آنحضرت
 را آن قدر حیات و قدرت بنحشیده است که روح مع الجسد او
 بصورت طيور در تمام مواضع بهشت هر جا که بخواد برود و بهر
 درختیکه رسد به نشیند و مبوده آن بخورد و بالا جماع ثابت
 است که حیات حقیقی و درجات تحقیقی آنحضرت سید
 المرسلین خاتم النبیین بر حیات و قرب درجات شهدا بلکه
 سایر مرسلین و انبیاء افضل و اکمل است بلکه تحقیق

آنست که وفات آنحضرت در تحقیق وفات شهید او بوده است زیرا که آن زهر که زن یهودیه با آنحضرت خورانید بود در بدن شریف و دینت بود تا آنکه در وقت اجل موفود شدت و شدت پذیرفت تا آنکه سبب وفات گشت * بیت *

* هر ربه که بود در امکان درواست جمع *

* هر نعمتی که دانست خدا شد برو نام *

چنانکه در مدارج النبوة در ذکر بیماری آنحضرت صلی الله علیه و سلم مذکور است که آنحضرت فرمود که همیشه الکه زهر معاودت هم کرد و الا آن وقت انقطاع ابراست بدان و ابرنام رگی است در قلب شو گفته اند که جمع کرد الله تعالی برای آنحضرت شهادت را با نبوت الهی شمس هرگاه که کرامت و قدرت شهیدای است آنحضرت آنچنان باشد پس چه گمان مبرری در باره آنحضرت اشرف محالوفات و باعث مکونات که صرف در قبر شریف بودن برعم مبداری و سایر ماورای آن را غیر مقدم و رسم بنداری * بیت *

تزویم و گمانش خدایا پناه * کزو شد هم عقل و فهمش تباہ .
اللهم ارزقنا عنایتہ فی الدارین و شفاعتہ فی الکوین

و چه سوم آنکه حضور رب روح مع الجسم در حق انبیای سابقین در واقع و معراج شنیدی باز در واقع دیگر بشنو که آنحضرت صلی الله علیه و

و سلام فرمود که حضرت هود و صالح را مجتمعاً و حضرت موسی را
باجماعت بنی اسرائیل معاینه نمودم که لباس احرام پوشیده
براستند بر نشسته تابه گویان. جمع می رفتند هکذا فی السد ارج و غیره

* هنگامی فهم هیچکس از انبیا نرفت *

* آنجا که توبه با حق کرامت پریده *

* هر کس بقدر خویش بجای رسیده اند *

* آنجا که جای نیست تو آنجا رسیده *

و افضالیت آنحضرت بر سایر انبیاء علیه و علیهم السلام باجماع
جمیع امت اسلامی ثابت و متحقق است چنانکه در کتب

گنانه مبین و سرزمین است *

* بیت *

* حسن بوسلف دم عیسی ید موسی داری *

* آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری *

* هر لطافت که نهان بود پند پرده غیب *

* جمله در صورت خوب تو عیان ساخته اند *

و نیز جامعیت آنحضرت مرجمع معجزات جمیع انبیاء را با اتفاق کل

اهل اسلام مثبت و متحقق است چنانکه در کتب شمائل

و سیر مدلل و مقصل است *

* بیت *

* معجزاتی که انبیا را بود * مثل آنهار رسول ما را بود *

* ای بسا معجزه که او را هست * که نداده است انبیا را دست *

* آنکه میگویند آن بهتر از حسن * یار ما آندارد و این نیز هم *
 بس ظاهر و باهر است که او تعالی اشرف مخلوقات
 و اکرم مکونات سید المرسلین افضل الذبیبین را بطریق اولی
 و اعلی آن قدر قدرت بلکه زائد بران قوت عطا فرموده است
 * بدت * چنان بجمال و هم کمال توکسی مثل تو ندیده و نخواهد دید *
 بس می گویم که منکر مرقوم از دوحال بیرون نیست یا این همه
 اخبار حضرت نبی صادق علیه الصلوة والسلام کم در
 اوصاف انبیای مرقومین خرد داده اند آن همه را باور نمی دارد
 بلکه دروغ می شمارد و بهتان می بندارد و یا آنحضرت را افضل
 الانبیاء و المرسلین نمی انگارد بلکه مثل ایشان نیز نمی بندارد
 بهر تقدیر آن منکر را مسلمان نمی نواند گفت زیرا که آن
 همه اخبار آن حضرت را تصدیق می نماید و ذات آنحضرت
 را افضل و اکمل از جمیع انبیاء و رسال اعتقاد می کند بس
 البتة بالصلوة و رت آن قدرت را یعنی حضور با جسد بهر
 موغی که نخواهد در حق آنحضرت نیز اعتقاد خواهد کرد * بدت *
 هر چه ثابت شده بقول ثقات * که محمد علیه الصلوات *
 داد ما را خبر بود جب آن * واجب آید با آن زمان ایمان *
 و چه چهارم روایتی است صحیح و حکایتی است صریح که دلالت
 میکند بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد انتقال ازین

عالم حسی بهر جا که می خواهند بحکم الهی بذات شر یعنی مع
 جسد نظیف نشر یعنی می آرند چنانکه در حالت حیات بودند
 * بیت * بیشتر آنا بگویم قصه بود که بابی از بیستم قصه
 لها في ما ثبت بالسنة في جامع الاصول من حديث الترمذي
 من سلمى امرأة من الانصار قالت دخلت على ام سلمة رضي الله
 عنها وهي تبكي قلت ما يبكيك قالت رايت الاآن رسول الله
 صلى الله عليه وسلم في المنام وعلي راحة ولحيته التراب وهو
 يبكي فقلت مالك يا رسول الله قال شهدت قتل الحسين آنفا انتهى
 وفي تاريخ الخلفاء لجلال الدين المحدث السيوطي واخرج البيهقي
 في دلائل النبوة عن ابن عباس رضي الله عنه قال رايت رسول
 الله صلى الله عليه وسلم نصف النهار اشعث اغبر وبيده قارورة فيها دم
 فقلت بابي انت وامي يا رسول الله ما هذا قل دم الحسين واصحابه
 لم ازل التقطه منذ اليوم فاحصى ذلك اليوم فوجدوه قتل يومئذ انتم
 خامسة كابت مرقوم ابن اسنت كه حضرت ام المومنين ام
 سلمة رضي الله عنها و حضرت ابن عباس رضي الله عنهما روز
 شهادت حضرت حسين رضي الله عنه آنحضرت صلي الله عليه
 وسلم را بنحو اب دیدند در طایفه چهره مبارک انور در لبش
 اذ فرآنحضرت بگرد و غبار آلوده بود و خود گریه می فرمود
 قطرات اشک از چشم حقائق بین ریزش می نمود

بسی خواب بیننده پرسید که با حضرت رسول اللہ این چه حال
 و چه مال است فرمود حاضر شد من در مکان قتل حسین
 بالفعل انتھی الترجمة ملخصاً پس ازین روایت چند فائدہ
 بر آمدہ اول آنکہ حادثات دنیا و حالات اہل دنیا بر آنحضرت
 منکشف می شود فہر و جہیکہ او تعالیٰ بخود اہد و میداند خواہ
 بہ شریف آوردن آن جناب در ان مقام یا باہام الہی بلا
 واسطہ احصی یا بواسطہ دیگرے یا باہام یا برفع حجاب
 چنانکہ در حالت حیات می شد * دوم آنکہ اللہ تعالیٰ آنحضرت
 را آنقدر قدرت بخشیدہ است کہ ہدات شریف و باجسد
 لطیف خود در ہر جا کہ خواہد در ہر وقت کہ قصد نماید شریف
 شریف ازانی فرماید زیرا کہ غبار آلودہ شدن چہرہ مبارک
 و گرد افتادن بر ریش و نارک و گریستن و ریختن اشک
 دلائل واضحا است بر حضور باجسد شریف کما لا ینحی
 علی من لہ ادنی فہم * سوم آنکہ جائز است کہ آنحضرت
 در وقت موت محبین خود نزول اجلال فرمائند چنانکہ در
 حالت حیات بود و نیز در شرح الصدور و دیگر کتب معتبرہ
 مرقوم است کہ ارواح موہمنین در وقت احتضار اقراباے
 خود حاضر می شوند * چہارم آنکہ آنحضرت بعد اطلاع بر حدوث
 حادثہ کہ بمحبین آن حضرت رسد غمگین و ماول می شوند

چنانکه در حالت حیات بود و آنکه با بر قلندان جگر که شد حضرت
بعضی شفیع مشفع و بر نزد گذران آنها و بد حکم کنندگان آنها
که چگونه امید شفاعت آنجناب شفاعت باب دارند است و

* از خصم نوان بدست با امید شفیع *

* آنجا که شفیع خصم شود چون بر می *

پانجم آنکه رو است که آنحضرت خبر مصیبتی که به شخصی از
مقره من آنحضرت رسیده بگریه او فحاصل آن شخص بطریق
تعمیرت از شهادت فرمانده و از اینجا است که خبر شهادت حسین رضی
الله عنه حضرت ام المومنین ام سار را رضی الله عنها و بحضرت
ابن عباس رضی الله عنهما که با حضرت حسین که مال الفت و
محبت داشتند و از شهادت ایشان ترسان و برسان
بودند ایام نمودند و ششم آنکه آنحضرت هرگاه بر قضای
مبهرم واقف می شوند تسلیم و رضامی و رزق و وقت
و قوع آن صبر و شکیبائی می گزینند چنانکه در حالت
حیات بود پس ازین حکایات و ازین امر و جوامات و انصح
و واضح شد که عیادت و مهمات در حق آن غیاب حاجات و مرجع
مزادات و در امور مفات که ایات و در باب صدور و مبعزات
و وقوع خرق عادات و در ما و در مهمات و شفقات بر
محبین و محبات متعاضد ای الازجات و تکالیف البرکات است

گما لا يخفى على العاقل وان خفي على الجاهل فهو معذور

و اناله ما ذرقا بل
 * واذا خفيت على الغوي فعذر * * ان لا تراك مقيلة عمياء *
 * شعر *

کهگز خورشید بوم بی نبروست * از بی ضعف خود نه از بی اوست *
 وجه پنجم آنکه در مدارج النبوة است بدانکه حیوة انبیاء علیهم السلام
 مستغرق حایه است و کاملتر و قویتر از خود حیات شهداء و اعادیت
 در آن بسیار است الی قوله بدانکه در حیات انبیاء و ترتب
 احکام و آثار بر آن هیچ کس را از ظلمای سنت اختلافی نیست
 غیر آنکه در وجود ایشان در ذبوره بعضی خلاف کرده اند الی قوله
 پوشیده نماند که بعد ثبوت حیات حقیقه حسه دنیاوی برای
 آنحضرت صلی الله علیه و هلم اگر گویند که حق تعالی جسد
 شریف را حالی و قدرتی بخشیده است که در هر مکانی که خواهد
 تشریف بخشند خواهد بعینه یا بمناله خواهد بر آسمان یا بر زمین
 خواهد در قبر شریف یا غیر وی صورتی دارد با وجود
 ثبوت نسبت خاص بقبر در همه حال آنهاست مخصوصاً
 و علامه محدث حافظ جلال الدین سیوطی در شرح الصدور آورده است
 اخرج البیهقی فی شعب الایمان من حدیث ابی هریره رضی
 الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و هلم ان الله و کل
 بقبری ملک اعطاه اسماء التخلیق فلا یصالی علی احد الی یوم

القيامة الا يباغنى باسمه واسم ابيه الي قوله هذا مع القطع بان روحه صلى الله عليه وسلم في اهل العالين مع ارواح الائمة النبوية وهو مع الرفيق الا على * فثبت بهذا الحد يث انه لا منافاة بين كون روحه عليه الصلوة والسلام في عالمين والجنة والسموات والارض وان لروحه بالبدن اتصال بحيث يدرك ويسمع ويصلي ويتراء * وانما يستغرب هذا الكون الشاهد الذي ليس فيه ما يشابه هذا او امور البرزخ والاخرة على كغير هذا المألوف في الدنيا وللروح حرعة حرقة والا انتقال الذي كلف البصر ما يقتضي عروجها من القبر الى السماء في ادنى لحظة * وقال الحكيم الترمذي الارواح تجول في البرزخ فتبصر احوال الدنيا الي قوله ولا يعلم كنه ذلك وكيفية على الحقيقة الا الله عز وجل * ويشهد لذلك الاحاديث المروية في ان النائم يخرج روحه الى العرش وهذا مع تعلقه بيدته وحرعة عوده اليه عند اهتياظه فارواح الموتى المجردة من ابدانهم اولى بعروجها الى السماء وعودها الى القبر في عين تلك الساعة * وفي آخر الكتاب ان كورالروح عند اهل السنة والجماعة ذات قائمة بنفسها تصعد وتنزل وتتصل وتنفصل وتذهب وتجي وتترك وتسكن وعلى هذا اكثر من مائة دليل مقررة انتهت مختصرا

خلاصه آنکه حضرت ابو هریره رضی الله عنه گفت که فرمود
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم بدرستی که خدا سے تعالیٰ
 فرشته را بقبر من مقرر فرموده است و او را نامهای
 خلائق تعظیم نموده است پس کسی بر من درود نخواند
 فرستاد تا روز قیامت مگر آنکه آن فرشته خبر درود بنام او
 و نام پدر او نزد من خواهد رسانید * پس مولف می گوید که آنحضرت
 در قبر زنده اند با وجود آنکه یقین است که روح آنحضرت
 با ارواح انبیاء علیهم السلام در بهشت بطبقه اعلیٰ
 علین اند (بجهت آنکه او تعالیٰ فرموده است در قرآن)
 و معبد ابار فیق اعلیٰ اند (زیرا که آنحضرت در حالت احتضار خود
 فرموده اند) پس ثابت شد باین حدیث که در میان
 بودن روح آنحضرت در اعلیٰ علین در جنت و در آسمان
 و در زمین و در میان اتصال روح ببدن شریف در قبر بهنجی که
 ادراک می فرماید هر چه واقع شود نزد قبر شریف و می شنود آنرا و نماز
 می خواند و فرست می فرماید سنا فاقند ارد * و بجز این نیست
 که این امر غریب و عجیب مهم نماید بجهت آنکه در جزای
 ظاهری و نبوی این همه صفات یافته نمی شود * لیکن
 حقیقت آنست که امور عالم برزخ و عالم آخرت
 بر او ضاع امور دنیاوی نیست یعنی امور عالم برزخ

و هم امور عالم آخرت را بر امور دنیاوی قیاس نباید کرد
و جسم اخروی و روح باطنی را مثل جسم دنیوی ظاهری
نباید فهمید چه روح را آنقدر قدرت حرکت و قوت
انتقال است که در یک طرفه العین از قبر تا آسمان عروج
میتواند کرد* و حکیم ترمذی فرموده است که ارواح سیر میکنند
در عالم برزخ. پس می بیند احوال دنیا را* و گنه و حقیقت
آنرا نمی داند مگر خدای تعالی* و شاهد است بر آن احادیث
مرویه درین امر که روح نایم تا بعرضش عروج میکند با وجود
تعلق او بدن و باز رجوع مینماید وقت بیدار شدن
در اندک زمان* پس ارواح موتی که از ابدان عنصری
مجرد شده اولی است که از قبر تا آسمان عروج نماید و باز
سوی قبر خود رجوع کند در عین آن ساعت* و نیز در کتاب
شرح الصدور مرقوم است که ارواح نزد اهل سنت
و جماعت ذات است قائم بدانکه معود میکنند و نزول می نماید
و متصل می شود و منفصل میگردد و می رود و می آید
و حرکت میکند و سکون مینماید* و بیشتر از صد دلیل
بر این مضمون وارد است انتهی الترتیب جمعه ملخصا* پس
هرگاه ثابت است که الله تعالی ارواح صالحان را آن قدر قدرت
بخشیده است که هر جا که بخواهد خواهد بر آسمان یا بر زمین و یا در

دیگر اماکن برود با وجود تعلق او بقبر خود شدن و نیز آن مقدم از
 قوت عطا نموده است که در یک لمح از قبر خود با آسمان عروج
 و در یک لمح از آسمان بقبر خود رجوع نماید پس توجه اعتقاد
 می داری درباره روح آنحضرت که حیات اخروی جناب ایشان
 قوی تر است از حیات ارواح مالمکان بلکه از شهیدان
 و قدرت و قوت حضرت ایشان اکمل و افضل است از قدرت
 و قوت سایر انبیاء و مرسلین در طالت حیات و هم در طالت ممات
 * بیت * ناکسان را در حریم عزت او بار نیست *
 جز دل با کمان درین راه محرم اسرار نیست *
 و فی شرح البرزخ فی باب مقر الارواح اخرج الحکیم
 الترمذی من سلمان الفارسی رضی الله عنه قال ان ارواح المؤمنین
 تدهب فی برزخ من الارض حیث شاءت بین السماء والارض
 حتی یردها الله الی جسد ها قال رضی الله عنه دل الحدیث
 علی ان ارواح المؤمنین تنزل و تقبض * قال الحافظ بن حجر فی
 فتاواه ارواح المؤمنین فی عالمین و لکل روح بجسد ها اتصال
 معنوی لا یشبه بالاتصال فی حیوة الدنیا بل اشبه شیء به
 ل حال النائم وان کان اشک من حال النائم اتصالا و بهذا یجمع
 بین ما ورد من ان مقرها تحت العرش اونی عالمین او فی برزخ
 من الارض او عند اذنیة القبور و مع ذلك فهي ما ذون لها فی

التصوف و السیرا نتهی * حاصلش آنکه حکیم محدث نرمدی روایت کرده است از سلمان فارسی رضی الله عنه که گفت ارواح مومنان در عالم برزخ میروند هر جا که بخوابند میان آسمان و زمین تا آنکه خدای تعالی رد میکند آن ارواح را سوی ابدان آنها * مؤلف میگوید که حدیث مذکور دلالت می کند بر این معنی که ارواح مومنین گذاشته می شود ناهر جا که خواهد بود و باز رد کرده می شود بجایهای خود * گفت حافظ ابن حجر در فتاوی خود که ارواح مومنین صالحین در طیبین هستند و معین آنها را اتصافی است معنوی با اجساد آنها چنان اتصال که در حالت حیات بود بلکه فی الجمله مشابهت به حال نائم دارد اما در حقیقت آن اتصال قوی تر است و کامل تر است از حال نائم چنانکه مولانای رومی می فرماید

* بیت *

* اتصالی که گنجند در کلام *

* گفتنش تکلیف باشد و السلام *

و همین تقریر یعنی اتصال معنوی اختلاف روایات که در باب استقرار روح مردی است مرفوع می شود چنانکه در بعضی از روایات آمده که متر ارواح زیر عرش است و در دیگر آنکه در طبقه طیبین است و در دیگر آنکه در میان آسمان و زمین است و در دیگر آنکه در قراست یا در جوانب قبر است و با وجود آن

ماذون احدت در تصرفات و منیر مقامات انتهی الترحمة لجمعا.
 • و چشمش • آنکه حدیث متفق علیه احدت که هر که آن حضرت صلوات
 علیه و سلم را در خواب دید حقیقه آن حضرت را دید بود چه بنگه
 بهیچ وجه اتصال شک و شبهه را در آن راه نیست و ظاهر
 است که معنی حقیقه آن حضرت را دیدن بجز ازین نیست که عین
 ذات شریف آن حضرت را دیدن خود ذات آن حضرت را
 در خواب دیدن سه صورت منور است * اول آنکه خود روح
 صاحب خواب بجز خود در نگاه آن حضرت حاضر شود * دوم آنکه آن
 حضرت بذات شریف خود تشریف شریف ارزانی فرمایند
 * سوم کشف و رفع حجاب و طی ارض یعنی آن حضرت بجای خود
 تشریف دارند و بپسند نیز در جای خود چنانکه بود ممکن ماند مسافت
 و دوری مرفوع و حجابات صوری مرفوع گردد و قرب حقیقه و مشاهده
 تحقیقی مستحق گردد و این هر سه صورت راست و درست است
 در صورت منت مدعی ما است و الحمد لله علی ذلک * اما در صورت
 اولی بس هرگاه که روح ببیند در آن قدر قدرت حاصل باشد
 که در زمان سیر بموضع بعید برسد با وجود اتصال آن بدن
 پس ترا چه شایسته افتاده که گمان می بری که آن حضرت
 را آن قدر قدرت حاصل نیست و روح طی زعمک و ویل طی
 فوعمک و نعود بانله مکن و من زعمک • بلکه جزم کن که بطریق

اولی و اعلی روح آن حضرت را آن قدر قدرت و کمالت و آن
 متدیر قوت و درجت حاصل است که بیگ چشم زدن
 تا بفلک الافلاک نفع فرماید و در آن معارج بهر جا که خواهد
 تفرج نماید و هم در آن لحظه بطرفه العین بهر زمین بهر منزل که
 بپسندد نزول اجلال نماید با وجود تعاقب خاص یمن شدیفت
 چنانکه مفصلاً گذشت فنک کر تبصر * اما صورت ثانیه پس قصه
 حضرت سید جینانی قدس سره بروقوع آن دلالت می کند
 چنانکه مفصلاً مرقوم خواهد شد بفضله تعالی * و فی المشکوٰه فی باب
 الروایا قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من رانی فقهه رای الحق
 متفق علیه * و ابضا قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من رانی
 فی المنام فسیرانی فی الیقظة و لایتمثل الشیطان بی متفق علیه و در
 شرح دهلوی مرقوم است گنبدیکه دیدم در خواب پس
 به تحقیق دیدم است دیدن حق و ثابت و ایادیده امری ثابت
 و معقق راه و نیز فرموده است کسی که دیدم او در خواب پس
 قریب است که خواهد دیدم او در یواری و متمثل نمی تواند شد
 شیطان بصورت من * بد آنکه احادیث درین باب با تعدد طرق
 و اختلاف الفاظ دلالت میکند بر آنکه هر کسی که آن حضرت را در
 خواب دید حق دید و تحقیق ذات شریف آن حضرت را دید و کذب
 و یطمان را در آن راه نیست و شیطان که تبیس و تمثال بصورت

منحنافه نموده بر آمدن چه در خواب و چه در بیداری کار او است نمی توانند
 که بصورت آن حضرت بر آید و خود را در صورتی بنمایند و دروغ را
 بر آن حضرت بر بندد و آنرا در خیال بینند در آرد چه صفت الهی
 بر این طریق جاری است * و گفته اند که دیرین آن حضرت را در خواب
 کلیه مخصوص و صفات معلوم دیدن آن حضرت است
 بحقیقت و ادراک ذات کرمه است فی الواقع و دیدن
 آن حضرت را بر غیر آن صفت معهوده ادراک منال آن
 حضرت است و هر دو رو با حق و صادق است از افعیات اعلام نیست
 و تمثیل شیطان را در آن راه نمی و بحال او نمی لیکن اول
 حق است و حقیقت و تحقیق و ثانی نیز حق است اما تمثیل بمنال * بیت *
 ترا چنانکه نوئی هر نظر کجا بایند * بقدر بینش خود هر کسی کند ادراک *
 بهر رنگی که خواهی جامه میبوش * که من آن قدموزون می شناسم *
 اما دیدن آنحضرت را در بقلم بعد رفتن ازین عالم
 بس بعض محمد نبین گفته اند که نقای این امر از هیچ یک از
 صحابه نرسیده نم از بعض صالحین حکایات درین باب
 آفرده و بصحت رسیده است و حکایات و روایات مشایخ بسیار
 است نزدیک بحد نواتر رسیده * بیت *
 * دیده که ترانه دیده باشد * آن دیده بگو چه دیده باشد *
 و اینکه این طالع ایان صدیق بگرامات او لیا دارد و با

نہارا دگر نہ ارد مناقظ شربحت باوانی ز بردا کوئی
منکر است چیزی را کہ اثبات کرده اند آنرا از کتاب
وسنت و اجماع است * بیت *

* ز انکس کہ ز قرآن و خبر زونرہم *

* این است جوابش کہ جوابش نہ ہی *

و اگر دارد پس این نیز از جمله کلمات است باعث
الیکار نیست * و امام حجت الاسلام غزالی در کتاب
المفخذ من الضلال گفته کہ ارباب قلوب مشاہدہ می کنند
در نقطہ ملایکہ را و انبیاء و اولیاء را و می شنوند از ایشان
اصوات و کلمات را و اقتباس می کنند فوائد را
* مصراع * در حرم حرمتش جز مسخران رارہ نیست * و در
بہجت الاسرار باستانی کہ در وی جز افزود و واسطہ پیش
نیست روایت است کہ روزی حضرت غوث الثقلین شیخ
سید عبد القادر محیی الدین جبلمانی رضی اللہ عنہ بر کسی
نشستہ و عظمی فرمودند و قریب دہ ہزار کس در وعظ
حاضر بودند و شیخ علی بن ہبیبی در زیر پای کرسی نشستہ بود
ناگاہ شیخ علی موصوف را خوابی عارض شد پس حضرت جبلمانی
قوم را فرمودند کہ اسکتوا یعنی خاموش باشدید پس ضاکت شدند
پس فرود آمد حضرت شیخ از کرسی خود با اسناد بادب پیش

شیخ علی و می نکرست و روی بس بیدار شد شیخ علی
 بس گفت حضرت شیخ باوی که دیدی تو آنحضرت صلی الله علیه و آله
 را در خواب گفت نعم بس حضرت شیخ فرمود ازین
 جهت ادب و رزیم و ایستادم در پیش تو بس
 فرمود بچه و میت کرد ترا آنحضرت صلی الله علیه و آله
 گفت بملازمت من مجلس ترا بس شیخ علی گفت که
 آنچه من در خواب دیدم حضرت شیخ در بیداری دید انقیاب
 من الشرح المذکور * بیت *

ای که از کشمکش قال و مقال * نیست حالت ارباب کمال *
 * هیچ نایافته در خود اثری * ناشنیده ز کان جز خری *
 * قابل کار نبی معذوری * یا خود از کوشش آن بس دوری *
 * باش کین راه گذارد گراست * هر کسی قابل کارد گراست *
 * لیکن اندر بی انکار مرد * از جهان منکر این کار مرد *
 بس مبادیم که قصه حضرت شیخ جبلمانی قدس سره رحمات و لالت
 می کند بر این معنی که خود آن حضرت علیه الصلوة والسلام در خواب بینه
 تشریف آورده بودند ایانمی بینی تو ای نابینای عقل و کور
 قاب که این قدر ادب برای کیست و این قیام برای چیست
 * بیت * ناکان را در حریم عز نبوی بار نیست *
 جز دل باکان درین زده محرم اسرار نیست * اللهم ادنا الحق

حقا و الباطل باطلا بمرکة نبینا شفیعنا محمل علیه افضل الصلوات

واكمل التحیات واجمل التسلیمات : شعری :

* ان لیلا تجود بالوصل لیلته

* لنها رید ری بهل نهاری *

* ان یوما جامعاً شملی بهم *

* ذاک عبد ایس لی یسد هواه *

بلکه بسیاری از اصحاب تقوی و صلاح و ارباب ساوگ و فلاح آن حضرت را اصلی اله طایفه مسلم به چشم سر خود در دیداری مشاهده فرموده و استفاده علوم و استفاده فووش نموده اند چنانکه در مدراج در بحث خصائص آن حضرت صلی الله علیه و سلم مرقوم است بدانکه صاحب مواهب بعد از نقل اقوال مشایخ در روایت شریف آن حضرت در بقره گفته که وقوع روایت شریف در بقره متواتر شد بدان اخبار و حاصل است بآن علم قوی که مستقیماً است از ان مشک و شبهه و لیکن واقع هر شود مرایشان را غیبت حس و عموض طرف از جهت ورود حال که ضبط نمی تواند کرد آن را عبارت * و مراتب ایشان در ان روایت متفاوت است به گفت بنده مسکین که دوام مراقبه و استیلائی شوق و غایب محبت و دیدن چشم خیال و تصور منال مرتبه است که ارباب طریقت و

اصحاب تنوا کب بدن مستمع و محظوظ اند * ع * هر دیده لاجلایق آن دیده بود * و این مستنزم نیست که آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام از قبر شریف برآمده باشد * بل بحکم ^{بالتحکم} دین آنحضرت را بعد از انتقال برمال است چنانکه در نوم مرئی می شود در بقطه نابیزی نماید پس آن شخص که در مدینه در قبر شریف زنده و آخوده است همان متمثل می گردد در رباب آن بصورت متعدده هوام را در مقام و خواص را در بقطه * و بسیاری از محمد بن تصحیح اطاریت که مروی است از آن حضرت نموده و عرض کرده که یا رسول الله فلان کس این حدیث را از حضرت تو روایت کرده است پس فرمود آن حضرت لا بانعم * و در روایت کرده بقطه است بعضی مشایخ نیز همچین استناده طوم و استفاضه حالات نموده اند و الله تعالی اعلم انتهى من احمد راج * بیت *

* دیدن روی ترا چشم منور باید *

* و بین لجام مرتبه چشم مکدر باشد *

* رو دیده بدست آرد که بی دیده کسی *

* انوار جمال دوست نتواند دید *

بلکه بعضی عرفاء در مجالس قدیمی مانس مولد مشرفین

آن حضرت صلی الله علیه و سلم را رویته العین مشاهده نموده اند

بیت * جمال شاید نوی نقاب انگاه بکشاید *

که در دار الملک ایمن را بسا خالی از غوغا

* خاطر کئی رقم فیض پذیر ذہبیہات *

تکرار از نقش ہرا گندہ ورق سادہ کنی :

چنانکہ مولوی محمد سعید ولد قاضی القضاة مدراس محمد صبغۃ اللہ
 آتشافعی سلمہما اللہ تعالیٰ در رسالہ کہ در اثبات عمل مولد
 شریف در احوال منکران سیلاب و عموماً و در ابطال آسناد
 مولوی الہداد خصوصاً تالیف نمودہ اند و آن رسالہ در شہر
 مدراس در مطبع رحمانی صبح صادق در سنہ ۱۲۷۶
 ہجری مطبوع شدہ و در بین شہر کلکتہ نیز در مطابع اخبار
 وغیرہ موجود است در ان مرقوم است کہ سید جلیل یوسف
 بن محمد المطاح الابدلی نے جو مکہ معظمہ کے فحول علماء متاخرین
 میں سے ہیں کما ہی لامانع من حضور روحہ الشریف از مثال ذاتہ
 نقل صحیح ائمۃ من العلماء وجود الصناعات و قد ذکر العلامة
 السیوطی فی کتابہ شرح المصل و ان ذلک صحیح الی
 قولہ و اما مشاہدۃ حضورہ صلی اللہ علیہ وسلم فقد اخبرنی
 البقاۃ من اهل العلام انہم شہدوہ صلی اللہ علیہ وسلم مرارا
 عند قرئۃ المولد الشریف وعند ختم القرآن وبعض الاحادیث
 وقد اشہر حضور روحہ صلی اللہ علیہ وسلم عند انشاد القصیدۃ
 المشہورۃ بقصیدۃ سید ابی جعفر و ہی مشہورۃ الفضل والبرکۃ
 قد انتہی عبارۃ الرسالۃ مختصراً

- * گزیده ام مردان ره را بیجان *
- * ذکر ایشان کرده ام این هم نه بس *
- * گزیده ام ذایشان اذایشان گفته ام *
- * خوش دلم کین قصه از جان گفته ام *
- * گزیده ام از شکر جز نام بهر * ای بسی بهتر که اندر کام زهر *
- * ای خدازان گلشنم دادی نشان * دستگیر و سوی آن گلشن کشان *
- * بس میگویم که اعتقاد ساسی باین وجه که امید است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بذات شریف خود خواه با جسد لطیف یا بروح نظیف یا بمثال بمنزله در مجلسی از مجالس مولد شریف بر تقدیر قابلیت آن و در وقتی از اوقات قرأت مولد شریف در صورت مقبولیت آن شریف شریفانه از زانی فرمایند و مجلس را رونق افزایند و این مجلس را سر فرزانایند بی مشک و شاد دست در است است که ما را بفضله تعالی * بیت *
- * ای که عالم بخضوری تو شده سر افراز *
- * رونق محفل میلاد شو از خلوت ناز *
- * قدمی رنج کن و یک نظر لطف انداز *
- * بدر فیض تو استاده بعد عجب و نیاز *
- * هندی و فارسی و هم عجمی هم عربی *

و همچنین اذعان مومنی باین طریق که رجاست که او تعالی
بفضل خود کشف حجاب نماید و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
را سوی محفلی از محافل مولد مبارک متوجه سازد پس
آنحضرت نظر رحمت و شفقت و نگاه عنایت و رافت
خود بران مجلس اندازد و حاضران آن مجمع را استعادت
ما نظره او شرافت ما طقه خود بنواز و بی شبه حق است

• شعر *

- * ای که عالم بعنایات تو شد سرافراز *
- * به نگاه شفقت محفل میلا و نواز *
- * چشم رحمت بگشا و نگه لطف انداز *
- * با بید نظرت دیده کشاده به نیاز *
- * هندوی و فارسی دهم عجمی هم عربی *
- * فکر عصیان نه کیا هیگامیرا حال تباہ *
- * جو که گزرے ہی میرے دلہ خدای ہی آگاہ *
- * لطف منے آپکے امپڑ ہی بک چشم نگاه *
- * حاصیا نیم ز ما نیکی اعمال محو اہ *
- * سوی ما روی شفاعت بکن از بی سببی *

و کشف حجاب با طی ارض ممکن است و بی طی ارض نیز
مستحضر است و برین تقدیر بعد و قرب اعتبار ندارد چنانکه حضرت

خواجہ طاہر علیہ الرحمہ تمی فرمایند

- * امی غائب از نظر کہ شدی ہم نشین دل *
- * میکو بمت درود و نما میفرستمت *
- * در راه عشق مرحلہ قرب و بعد نیست *
- * می بینمت عیان و دہا میفرستمت *
- * ہر صبح و شام قافلہ از دغای نجر *
- * در صحبت شمال و صبا میفرستمت *
- * تا مظر بان ز شوق منت آگہی دہند *
- * شمر و نعل بساز و نوامیفرستمت *

پس قول منکر مبطل بد اعتقاد کہ فرعمہم باطل معض باطل
 و کمال عاقل است و ہرگز احدی از مجتہدین و کبار از علماء
 معتہدین اعتقاد مرقوم را باطل گنفتہ است و ہمچنین قول
 او بل ہذا الاعتقاد شرک و قد منع الایمۃ الاربعۃ النخ اقراء و بہتان
 و بیہودہ و ہدیایان است علی ما مضی و قضی

• اذا ساء فعل المرء ساءت ظنونہ * و اعظم ما یجنى علیہ اجتهادہ *
 • اذا لم یکن عون من اللہ للفتی * فاکثر ما یلقى علیہ اعتقادہ *
 پس اگر منکر ان با اینہمہ و لا اکل قطمیرہ و براہین یقینہ
 از تعصب و انکار و تکول و اصرار خود باز نیایند و باین عقدہ
 سدیرہ اعتقاد نمایند و باین متو لم یتمو لم لب کبشا بند

و بایندهم توجیهات و جیهات نظرو توجیه نفرمایند و سماع اجابت
نگر آیند بلکه انکار و امر را افزایند پس در حق آنها چه گفته
آید بجز از اینکه در باره آنها همین مثل شاید یعنی قَبَّاحِي
حَدِيثُ بَعْدَهُ يَوْمُنَ * یا همین مثال باید که صم بکم عمی فهم
لا یرجعون

بیست

- * فهم سخن چون نماند مستمع * قنات طبع از متکلم مجدی *
- * فسحت میدان ارادت بیار تا بزند مرد سخن گوی گوی *
- * نماند پاک دل عیب ناک * بهره نیابد ز سخنهای پاک *

و دوم اعتقاد کسی باین وجه که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
در هر محاسن مولد شریعت تشریف می آرند چنانکه بعضی مفسری
بر بعضی مجوزین افزای می نماید پس این اعتقاد بنا
و دلیل است هرگز قابل اعتماد و لائق اعتبار نیست بلکه
آن عقیده را خطا و غلط میپنداریم دگوند که آنرا بی ادب
می شماریم زیرا که هر محاسن را برای خود قابل نمیدارد
پس چگونه برای آنحضرت لائق می بندارد * اما آن ز هم را
شک نمی انکاریم و زاعم را مشرک نمیبنداریم زیرا که شرک
شبهی عبارت است از شریک گردانیدن دیگری را در
ذات واجب الوجود چنانکه گبران میگویند که خالق اشیا
دو شخص واجب الوجود است اول خالق نبرد آنرا یزدان

بسخو انما ددم خالق نشر و او را اهر بن مینا سندا یا
 مشربک گردانیدن اهری را در صفات فحشه او تعالی
 چنانکه همون دان میگوبند و یکی ازین دو صوت درز هم مرقوم
 یافته نمیشود اما اعتقاد آنکه او تعالی اهری را آن قدر
 قوت رفتن بخشید که در زمان اندک مسافت دراز را
 طی کند چنانکه بعض قسم جن که عفر بت است آن قدر قوت دارد و یا آن
 مقدار قوت با صره بخشاید که از فرسنگها به پیدن مانند کرگس
 و مثل آن و یا آن مرتبه قوت سامعه عطا کند که از مرطابها آواز
 بشنود چون مار و مانند آن و یا آن انداز قوت شامه بخشش
 کند که از گروه با بشم چون مور و شبیه آن بس اینچنین
 اعتقاد داشتن در حق نبی یاد باره ولی هرگز شرک نیست
 که لا ینحیی * بس کسیکه مثل این اعتقاد را شرک مینامد معنی
 شرک را نمیداند * قسم سوم اعتقاد آنکه روح آنحضرت
 علی اله علیه و سلم در هر مکان از زمین و آسمان و در هر زمان
 همیشه موجود و حاضر است بس البته باطل است و اگر
 شرک هم گفته شود در مت است لیکن هرگز گاهی دیده
 و شنیده نشد که احدی از مسلمانان این چنین اعتقاد
 فاسد در باره آنحضرت داشته باشد * و لو فرضنا که اگر جاهلی
 چنین زعم باطل داشته باشد بس عامی دیندار و فضلمای

نیست کردار را واجب است که اگر کسی را با این گمان باطن
 یابند او را و عظم و نصیحت کند و قبیح این عقیده را بمرض بیان
 آید نه آنکه اصل عمل مولد شریعت را منع کند و این همان
 شریعت را قبیح و مکار و گویند چه در حقیقت این فعل و قول او
 بدتر است از زعم فاسد جاهل مرفوم و قائل این قول
 جاهل است از جاهل مذکور مذموم چنانکه در مجموع اول
 نوشته ام که اگر جاهل بلا حظه آنکه کعبه معظّمه را بیت الله
 میگوید زعم کند که کعبه جای بودن خدا با تعالی است و ذات
 خدا عزّ شانه در کعبه مستکن است پس میبهرسم که منکر
 مرفوم آن جاهل را از این گمان منع خواهد کرد یا نعوذ بالله
 جاهلان را ادهم کعبه احکامها الله تعالی خواهد نمود

هكذا فی رسالته نظام الکلام تألیف ام رس اول مدرسه کنگانه
 عنوالله
 اوجه الله تعالی وجهها کاسمه فی الدنيا والآخرة ووجه موجهها
 الی وجه تعالی بالوجه له المتوافره * دلیل چهارم منکران
 قال الشیخ العلامة محمد بن فضل الله جز نفوری فی بهجة العشاق
 ما یفعله العوام عند ذکر وضع خیر الا نام علیه التحیة والسلام لیس
 بشی بل مکروه انتهى * قبیح اول دلیل مذکور این است که
 کتاب بهجة العشاق مثل تحفة القضاة از کتب متداوله معتبره
 نبیست و فتوا نوشتن از کتاب غیر مشهور جائز

نیست چنانکه در بیان حال کتاب تحفه القضاة مرقوم شد
 فتنه کر تبصره * قبح و هم آنکه حال ظلم و فضل و درجه و طبقه محمد بن فضل الله
 مذکور شد و در معرفت نیست و از اینجا است که در اصل بد اصل
 یا ره ناکاره فتوای اهل اهل اهل که دلیل ذلیل منکران است
 شیخ محمد بن فضل الله مطبوع است اما ناقلین ناگلان لفظ علامه بر آن
 افزوده تا نزد دعوا م معتبر گردد چنانکه در دلیل اول
 که در اصل ادقال الشیخ تاج الدین بود و ناقل ناهاقل لفظ
 علامه زیاده کرده و حال آنکه قول شحیصی هرگز قابل استلال
 نیست تا وقتیکه رتبه مقبولیت نداشته باشد چنانکه در بیان
 حال مولف تحفه القضاة مفصلا مذکور شد فتبصره مذکور * قبح سوم
 آنکه هر چه در بیان دلیل سوم منکران در تفسیر جمله مای فعلیون من البهائم
 و در تفسیر بر کلمه ما مرقوم شد برین عبارت پر خسارت
 اعنی مای فعلیة العوام هم مطابق است نعل بر نعل و موافق
 است نعل بر نعل فادکر اعتبار * بیت * هر کس که
 خدای تعالی خوارش دهد * اباییس نکار و بار باریش دهد *
 قبح چهارم آنکه آنچه در لفظ جهال گذشت در اینجا نیز وارد
 است فرق مجر و لفظی است که در آنجا لفظ جهال آورد و در
 اینجا کلمه هوام پس کافه عالمان اعمال مولد شریف را
 عدوام گفته اند کلمه تحقیر بی ادبانه و سخن امانت که تا خانه

دو ترجم بزرگان وین و طالبان شمع منین را ندن است

* سنوی *

* بایدت اول ادب اند و ختم *

* بس دگر آبر ادب آموختن *

* هر چه بزر تو آید از ظلمات غم *

* آن زین باکی و گستاخی است هم *

* بے ادب تهنه خود را داشت بد *

* بلکه آتش در همه آفاق زد *

* از خدا خواهیم تو فیق ادب *

* بنی ادب محمود کشت از فضل رب *

فبیح بنعم آنکه هر چه در بیان جمله لیس بشی گذشت در اینها هم
صادق در است بے کم دکاست است * فبیح ششم آ . جمه
لیس بشی و کلمه کلمه و هر طرف بر عم فاسد و فهم کاسد خود
خوانده و جهانلانه و بے با گانه بر زبان را ند زیرا که از دو حال خالی
نیست اگر مقلد است بس واجب است بر او که حکم مذکور را
با امام خود نسبت کند و از کتاب معتمد و مشهور که در مذہب
امام او تالیف شده باشد نقل نماید چنانکه اب مقلد ان
است و بر این تقدیر کسیکه مقلد امام او خواهد بود قبول خواهد
کرد و گرنه بر او ویش خواهد زد و اگر مجتهد است بس بر او

واجب است کہ دلیلی از دلیل اربعمشرقیہ یعنی قرآن و حدیث و اجماع و قیاس بر آن آرد و بر این تقدیر اگر اجتهاد از نزد علمای زمان او مقبول و تصدیق و پیش گاہ نامس مشہور و برگزیدہ باشد پس حکم او در حق منقلد او معتبر خواهد شد و گرنہ باو طاعت نخواہد شد چہ کالی بدیر پیش خاوند * پس قائل مذکور نہ منقلد نہ گفت و نہ بجتہد از ہل جا ہمانہ بطور قصہ و افسانہ گفت و ناقل نا قائل آن و سند آرنہ بآن مانند دیوانہ و در رسالہ غایبہ المرام مرقوم است کہ شیخ محمد بن فضل اللہ جوہوری نہ علمای مشہورین سے نہ متاخرین مشہورین سے ہی اؤرنہ کتاب اسکی مشہور و معروف ہی اؤرنہ در میان انام کے متداول اور نہ نزدیک علمائے متداول ہی تو ایسا شخص نہ مستند ہی اور نہ ایسی کتاب معتبر ہی * قال فی خزائنہ الروایات لو کان الکتاب غیر مشہور فیما بین العلماء فلا وثوق بہ * و لو فرضنا کہ اگر قابل ہو تا تو بھی تحریر ایسی شخص کسی بمقابلہ تحریر ہی علمای معتبرین و فضلاء محمد بنین کے اور کتب متداول مشہورہ کے ہرگز بابق اعتماد اور قابل اعتبار کے نہیں ہی * اور جس حالت میں نزدیک منکر کے اقوال و افعال علمای حرمین شریفین کہ خود ہم ہر زمانہ معتبر ہر مکان کے

ہین معتبر نہیں۔ بس قول ایک شخص لم نام ہندی کہ مرتبہ
انکے خادم کا بھی نہیں رکھتا ہو کیونکہ لایق اعتماد کے اور
کے طرح قابل استناد کے ہوا خصوصاً ماہیاسند اور بے دلیل
کے ہرگز قابل اعتبار کے نہیں * اور ظاہری کہ اسنے ان نعل
کو طرف عوام کے نسبت کہی ہی * اور اگر اسکو معلوم
ہو تا کہ انھیں انخواص یعنی قد و متقدمین و متاخرین
مثلاً امام برزنجی کہ مولد شریف مولف انکا نام
طما کے نزدیک مقبول ہی اور مکہ و مدینہ و حجاز و
ممالک عرب اور اسلامیات عجم میں پڑھنا اسکا
معمول ہی اور علامہ مدائنقی کہ مقتدا ہی اپنے زمانے
کے تھے قیام کے استجاب میں تحریر کیا ہی اور اپنے
مولد شریف میں لکھا ہی کہ جمہور طما ہی معتبرین نے اس
قیام کو تجویز کیا ہی اور مستحسن رکھا تو وہ شیخ
جو پوری ہرگز ایسا نہ کرنا انہی

* بیت *

* درینا بد حال و نختہ بیج خام *

* بس سخن کو تاہ باید واسلام *

دلیل پنجم متکرران

قال الفاضل نصیر الدین الکجراتی ثم البرهان نفوری فی کتاب
 طریقه السلف قد احدث بعض جهال المشائخ امورا کثیرة لا نجد
 لها اثر ولا اسماء فی کتاب ولا منة و صیها القیام عند ذکر
 ولادته علیه السلام انتهى * خلاصه عبارت مرقوم این است
 که فاضل نصیر الدین که تحسین کجراتی بود، ستر بران بودی
 کشت در کتاب خود سعی بطریقه السلف گفت که بعضی
 از جاهلان مشائخ امور بسیار را احدث کرده اند که ما
 نمی یابیم برای آنها اثری و نه نشانی نه در کتابی و نه در سنتی
 و بعضی از ان امور محدثه ایام است وقت ذکر ولادت آنحضرت
علیه السلام انتهى * قبائح و فضائح عبارت مرقوم بحد و جوه ارضاح و اقصاح
 میکنند * قبح اول آنکه میگوید که بعضی جهال مشائخ امور کثیره را
 احدث کرده اند * هویر آباد که در اصطلاح عام اهل هند بزرگان صوفیان و
 پیشوایان سادگان را تعظیما و تکریمات شیوخ و مشائخ می گویند پس میگویم
 که افعال و اقوال اصحاب صاوک و طریقت و در حق علمای شریعت
 ملزم نمی تواند شد پس اگر ایشان عملی را احدث کرده
 باشند یا اصطلاحی را اختراع نموده باشند توجیه آنها بر ذمه
 ایشان است نه بر علما و فضلا • سیما جاهلان صوفیان و عوام
 ایشان اگر امری محدث را اختیار نموده باشند پس

بزرخواستن صوفیان و مشائخ انحصاراً بآن وارد نمی تواند
 شدن تا بر عالمان و قاضیان چه رسد * پس عبارت بر شهادت
 مرفوعه و لیل بر دعوی منکر مدعی نمی تواند شد * بیعت *
 * پس نجره کردیم درین دیر خرابات *
 * با اهل خدا هر که در افتاد بر افتاد *

دوم آنکه تفصیل و تعیین آنها امور محمدیه مذکور نکرد
 تا اگر علمای شریعت نیز آنها را جازمی دارند پس
 البته وجهی از آنها را بیان خواهند فرمود * مرتباً امر را
 ظاهر ساخت یعنی قیام وقت ذکر و لاوت بحر الانام
 علیه الصلوة و السلام و ما درای آن را مهمل و مبهم
 گذاشت * و سپس آنست که دلیل استحسان قیام دقیق
 و خفی است که عقول منجمه و اذنان مستقیمه بآن میزسد
 و بفهم و درک ناقصان و قاصران نیز وادی در نمی آید چنانکه
 مفصلاً مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی * پس این ابهام
 در حقیقت فریب و خزع است با عالمان و اعلاط است
 و رحن جاهلان بجهت آنکه با عالمان سخا دعوت می تواند کرد
 که من صرف قیام را امر محدث گفته ام نه در باره امور
 دیگر و جاهلان را مغایه می تواند داد که جمیع امور متعلقه مودشریف
 مثل قیام بدعت است * الغرض دعوی منکر مدعی که جمیع امور

و احرام میگوید از عبادت پر خمار است مرقومه اصلاً ثابت
نمی‌گردد * سوم آنکه بی ادبانه و بی باکانه نسبت به مشائخ
گردد زیرا که بعضی مشائخ هم مشائخ اند پس مشائخ اهل
طریقت را جهال گفتن کمال بی‌مادگی و کتانی است

* بی ادب گفتن سخن یا خاص حق *

* دل بمیراند سیه سازد و رقی *

* آن که در هرگز ادب بگریختند *

* آبروی خویش را را ریختند *

و بیجهت آنکه رتبه مستیخت بدون علم حاصل نمی‌تواند شد

* چو شمع از بی علم باید که انخت *

* که بی علم نتوان خدا را شناخت *

بس ایشانرا مشائخ هم می‌پندارد و جهال هم می‌شمارد

* جواند و تبارش بزرگی نبود *

* نیارست نام بزرگان شنود *

چهارم آنکه امور کبیره را بجهول داشت تبخیل آنها بر او

واجب بود زیرا که بعضی صوفیان سر و دزمان و غنا بمزاسیر

والیمان موسیقیان در قص با شور و فغان و اخلاط ذکران

بنا سو ان دا جماع با اهل فسق و طغیان و فحش و عده ان و اسنال

آن اعدا کمرده اند و بعضی فقیران طواف قبور بزرگان

الاختراع نموده اند و بعضی جاهلان سجده بران را
 بداع کرده اند و بعضی آزادان طاق ریش و بدوت
 و ابروان را اختیار نموده اند و مانند مردان و سوان
 شده اند و اینها امور الهیه حرام است * و بعضی از امور
 مرقومه مستحب است مانند خیرات و هدایات و اذکار مانوره
 و اوراد مشهوره و ارسال آن * و بعضی از آن مستحسن است
 مانند ریاضات معینه و مجاهدات مقررده که مودی شوی تصفیه
 باطنی است و مخالف شرع نیست * و بعضی از آنها مباح است
 مانند لباسن بوضع خاص که بعضی فقیران اختیار کرده اند
 و مناقض شریعت نیست * بیت *

* سبای پاک بازان بر بی همنه بیند *

* اسرار عشق در زان بر بی خبر نه فهم *

کس بر جمیع امور مرقومه طعمه زدن و رخه انداختن از غایت

ضالالت و نهایت بطالت است * نظم *

* در همه جاهست ادب شرط راه *

* چه در درویش چه ایوان شاه *

* آنکه ادب نیست بر او خاک باد *

* نام وی از لوح بقا پاک باد *

بشردانستی است که بسیار افعال صوفیان و اعمال

مشائخمان چندان است که حسن و لطف آنها در ظاهر متبادر
نیست اما در باطن در آن اسرار است که بر چشم ظاهر
بنیان در نمی آید و فهم دوهم کور در دنان با نهانی رفته * نظم *

* کار ایشان همه بود اسرار * با تونه توان نمودنش اظهار *

* تو طریق ادب نگه میدار *

* آن من دم بکارشان زهار *

* هم چه فهم تو زان بود قاهر *

* مکن آن راز ابلهی انکار *

بجسم آنکه می گوید که مانی یا بیم برای آن هر امور محدثه اثری
و نشانی نه در کتاب و نه در سنت و بس میگویم که از ندیدن
او دلایل آن را در دنیا فتن او اصول آن را ثابت نمی شود
که در واقع نیز موجود بنا شر چه بر ظاهر است که قائل مذکور
جمیع کتب شرعیه را هرگز ندیده باشد * و لوفرضنا که اگر دیده
باشد بس چه ضرور است که جمیع مضامین جمیع کتب را
فهمیده و سنجیده باشد * و لوستمانا که مطالب عبارات آنها
را دریافته باشد اما احکام فیما سیه که از نصوص قرآن و
حدیث و اجماع مستنبط است هرگز درک نکرده باشد
زیرا که فهم و استنباط آن کار مجتهد است * و لوفقرنا که
ادرا رتبه اجتهاد حاصل شده باشد بس صرف قول

بنام دلیل اذدر حق غیر مقلد او اصلاً اعتبار ندارد * بیت *

* ناز بر آن کن که خریدار تست *

* عشوہ مان کن کہ طلب گار تست *

ششم آنکہ ہر گاہ بچہاں خود اقرار میکنند و بعد مہمرفت احکام

آنها اعتراض میکنند و میگویند کہ لاجحد لہا اثر اولیٰ اسما
بس بر چگونہ حکم بشیخ ورد آن ہمہ امور میکنند چنانکہ سیاق و

سیاق کلام ناسر انجام او بران ناطق و شاہد صادق است
زیرا کہ از محمد دنیا فتن او لازم نمی آید کہ در واقع نیز

موجود نباشد * و لافرضنا کہ در نفس الامر نیز موجود نباشد
بلکہ از امور مستحذہ باشد لیکن ضرر نیست کہ ہر چه از

امور محدثہ باشد حرام یا مکروہ باشد زیرا کہ بسا امور
محدثہ است کہ از اقسام واجبات و مستحبات است چنانکہ

سابقاً مفصلاً مذکور شد بفضاہ تعالیٰ و لاحقاً نیز مسطور خواهد شد
بعونہ تعالیٰ * نیکو اعمالیکہ علمای را سخین و فضیلتی کاملین در

روز میلاد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بجامی آرند اصل
ہر یک را از دلایل شریعی و براہین قطعیہ استخراج

استنباط فرمودہ اند کما سبحی انشاء اللہ تعالیٰ * بیت *

* در تو قسوری است کہ آن کوش نیست *

* در نہ دی از زبیرہ خاموش نیست *

فنا و در این فرض کردم که دلایل استعجاب همان مولد
 شریف بنویسد . باشد و اگر رسیده باشد اما
 در فہم و درک تو در نماندہ باشد لیکن تو این قدر میدانی کہ علمای
 را سنجین و فضلمای محدثین آن ہمہ اعمال را عین صواب
 و وسیلہ نواب دانستہ از مدت دراز و زمان دیر یاز
 ترویج فرمودہ اند و در ہر از منہ و در ہر دیار و ہر ارضار
 الہی بوسنہذا با اتفاق خود ہذا در اشاعت آن سعی بلیغ نمودہ اند
 و می نمایند پس در حق تو ہمین قدر دلیل کافی و شافی است . بیت *

* گرفتہ مذانی کہ این میوہ چیست *

* خود این می شناسی کہ از باغ کیست *

چنانکہ آن ہمہ دلایل و براہین در رسالہ غایتہ الہرام تالیف
 مولوی سید عبدالرؤف مطبوع شہرگان پور مصرح است
 و نیز در رسالہ اشباع الکلام تصنیف مولوی سلامت اللہ
 مطبوع شہر گلکنہ موضح است و ہم در رسالہ نظام الکلام مذکورین
 شیخ محمد وجیہ مدرس مدرسہ گلکنہ موصوفہ موجودہ است
 و درین تخریر تو بر نیز بحسن تقریر تفسیر خواهد شد بمونہ
 تعالی فاتنظرو لا تضظرو

* بیت *

* سنتس با اتفاق ملاحظت جہان گرفت *

* آری با اتفاق جہان را توان گرفت *

هفتم آنکه هرگاه علامات و آثار آن هر اوست نیافتد و دلیل
جواز آنها را ندربافت بس و واجب بود بر او که از
علماء دینا ر خود سوال مهم کرد *

* بیت *

• فرد سز باشد طالب کار علم *

* که گرم است بیوسته بازار علم *

و اگر در دینا ر خود علمای دینا ر نیافت بس و واجب بود که برای
استفسار آنها از فضلاء دیگر امصار می شناخت *

* طالب کردن علم شد بر تو فرض *

• و گرو واجب آمد پیش قطع ارض •

لقوله تعالى فاسئلوا اهل الک کرا ان کنتم لا تعلمون یعنی بستن
به پرسید اهل علم را که یاد دارند و اند اگر شما نمی دانید •
وللمحدث المشهور و اطلب العلم ولو بالضمین یعنی طالب کنید و تلاش
نمایید علم دین را اگر چه در ملک چین باشد یعنی اگر چه در دار عرب بود

• علم خواهی جد و جهدی بایدت •

* بی تعب مقصود روح نمایدت *

و مرض جهل و نادانی و عادت ضلالت و گمراهی را بمعالمحه
سوال و استفسار در او می کرد له فی المشکوة قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم الاصلوا اذ الم يعلموا فانها شفا العی لسوال
یعنی چرا سوال نکرند علماء را و فتیکه مذاستند حکم شرع را

بس نیندست شنای و دور شدن مرض عجز و نادانی و نه
 فهمیدن حکم وینی بکر سوال کردن و پرسیدن از علما کذا فی
 الشرح الدہاوی * بیت * بیاموز علمی که کردی عزیز *

که بی دانش انسان نیرزد و شیز * و اگر از سوال از علمای
 دیار و فضیلتی قرب و جوار خود ننگ و عار می داشت و لاف
 انا و لا غیر می افراشت بس واجب بود بر او که از عالمان
 عربین شریفین و مفتیان مکانهین عظیمین که منبع افتای احکام
 شرعی و مرجع استفتای بلاد اسلامیه اند استفسار میکرد * بیت *

* باش بیوسته گرسامانی * * بنده عالمان ربانی *
 * کرده روشن ز فیض لطف ازل * * خانه علم را بنور عمل *
 * خوانده در دروس گاه لرجمان * * سبق علم عالم القرآن *
 * عالم ایشان ز فیض رحمانی است * * نه ز تو برو مگر شیطان است *

لعافی المشکوٰۃ قال النبی صلی الله علیه وسلم ان الدین لیأذر
 الی الحجاز و فی روایف اخری الی المل یتدکما قاذر الحیة
 الی جعرها * یعنی بدرستی که دین هر آئینه گرد می آید و باز می
 گردد بسوی حجاز که شامل مکه و مدینه است چنانکه باز می
 گردد بسوی روم و مار بسوی سوراخ خود و این اشعار است
 باحوال آخر زمان که دین مسلمانان و اهل اسلام بر عربین کمتر
 باشند و فساد شایع گردد و بکنند افی الشرح الدہاوی

و اگر بذات خود در آن مکان عظمت نشان حاضر شدن نمی
 توانست پس مردمان معتمدان را از جماعت خود
 انتخاب نموده در آن اعظم مکان مکرمت توأمان فرستاده
 از مفتیان و فاضلان آن مقام و الا نظام استغنا می کرد و
 حسب آن اعتقاد و عمل می نمود * *لَقَوْلِهِمْ لَعَالَهُمْ ذُلُّوا لِنَفْسِهِمْ*
 کل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم
 اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون الالبته * *بمعنی پس چرا بیرون*
روند از هر جمعی کثیر از ایشان کرده ای اندک تا طلب علم
کنند در دین و تفقه در شریعت حاصل نمایند تا بیم کنند آن
فقهها کرده خود را و تعلیم نمایند ایشان را و قتیکه باز گردند
سوی ایشان تا باشد که ایشان خذر نمایند از آنچه که بیم
*کرده می شود بآن انتهی من التفسیر السحینی * و اگر او را*
شوق تحقیق علوم دینی حاصل نبود و هم توفیق استغنائی احکام
شرعیه با و حاصل نبود پس واجب بود بر او که بهای دین حواله
*می نمود دیگران را بایشان راه می نمود * *لَمَّا فِي الْمَشْكَوَّةِ هُمَا**
*بِلِحْمٍ مِنْهُ فَقَوْلُوا وَمَا جِئْتُمْ بِكُلِّوْا اِلَى عَالَمِهِ * *بمعنی پس آنچه**
راید از حکم خدا و برسد علم شما بدان پس بگویند و بیان
نمید و آنچه ندانید و نرسد عقل و فهم شما بدان پس
سپارید آن را بدانند آن کذا فی الشرح الدهلوی

نه آنکه زعم فاسد و فهم کاسه خود را در امور شرعی براند *
 و رای ضالمت انطاوی خود را در میدان احکام دینیه و انده و خود را
 بر مرکب افتوا بغیر علم فضلوا و اضررا نشاند * و مورد لعن
 بشرع و مصدر طعن اهل و رع گرداند * چنانکه ساکنان بیشتر
 بلاد و دیار و قاطنان هم مهاک و امصار از علمای دیار خود
 در باب عثمان مولد شریعت استغنا نمودند و ایشان
 جواب با صواب در باب اثبات عثمان مولد شریعت
 و در ماده نفی اقوال منکران و دفع فتنه و فساد ایشان
 عطا فرمودند و مستفتیان بر طریقه قدیمه تویسه خود قائم و دائم
 ماندند * و همچنین مروان حاجیان که شرف ادای حج مکه معظمه
 مشرف و معبود شدند و سعادت زیارت مدینه منوره
 مکرم و محمود شدند از مفتیان آن هردو مکان فتوا گرفتند و بر
 جاده مستقیم خود استقیم و مستقیم گردیدند و فتوای
 منکران میلاد و مدعیان دجالیان بی اساس را مطرف و منکران
 مفسدان را از محافل میلاد مردود نمودند * بیعت *
 * همه شیران جهان بسته این سلسله اند *
 و رو به از حیا، حسن بگساده این سلسله را *

چنانکه استفتای علماء بلاد مشهوره و هم فتوای مفتیان
 مشرفین شریعتین با نقل مهرهای طاهره کرام و فضیلتی عظام

مع رد احوالی منکران و ابطال دلائل مدعیان در رساله فایده
المرام مطبوع طبع عام و مطبوع طبایع خواص و عوام شده است

* روز میلاد نبی عید و مبارک باد *

* عالم مولد او با دی و مالک باد *

* مجامع مولد او قائم و دائم باشد *

* منکرانش همه را خاک بنام کند *

اما افسوس صد افسوس بر حال کاینکه آنهمه فتوای عالمان را منکران
بلاد مختلفه و فاضلان کلمان بنامند اسلامیه که در لایل قطعیه و برای همین
یتیمیه و رد فتوای بد نحوای منکران لاف میزنند و ابطال دلائل
و ایه مدعیان دجالیان مشتمل است دیدند و شنیدند اما آن همه
فتوای هدایت انطوای اعتقادند نمودند و صرف بر یک فتوای
ضلالت اکتفا نمودند و بر ضلالت و بطالت خود با قائم
ماندند و از غوایت خود با باز نماندند * آری صدق الله
عزوجل ما صرف عن آیاتنی الذی یتکبرون فی الارض بقره الحق
وان یرواک آیه لا یرون بها وان یروا سبیل الرشید لا یتخذوه
سبیل وان یروا سبیل الغی یتخذوه سبیل لک بانهم کن بواباً باننا
و کاتوا عنها فایمن الایة * یعنی زود باشد که بگردانم از قبول
آیتهای من که قرآن است یا از طلسمت های و دلائل قدرت من
که در آفاق و انفس و ذبعت نهاده ام آنان را که تکبر می کنند

در زمین بگذرد استحقاق یعنی مهر بر دل‌های ایشان نهم تا فهم سخن
 من نکنند * چنانکه از ذوالنون مصری رحمه الله علیه منقول است که
 خدای تعالی نمی خواهد که کرامی سازد دل‌های مدعیان باطل را به فهم مکنون
 حکمت های قرآنی و بد رک نهم زون اسرار پنهانی لاجرم اردل‌های
 ایشان قابلیت قبول آنها مذنب کرده است * بیت *

بیعت است چنین گنج در آن ویرانه * حکمت نکنند فهم یقین دیوانه *

و اگر به بینند این مدعیان سرکشان هر آیتی که ما به نایم بز صدق
 نبوت پیغمبر یا هر بیغنامی و حکمی که فرستیم نمی گروند با آن از
 جهت استکبار و شدت اصرار و اگر به بینند این سرکشان
 متکبران راه راست و طریق حق را نگیرند آن را و سابعثت آن
 نکنند و اگر به بینند راه گمراهی و طریق باطل را گیرند آن را و بیروی
 آن راه کنند و این کرد آمدن دل‌های ایشان را از فهم آیات و
 درک احکامات به سبب آن است که ایشان دروغ شمرند آیات
 و احکامات ما را و بودند از نظر دران و اعتبار بران خافان
 و بی خیران هکذا فی الصحیبه * پس میگویم که

- * بر خاک ریختن زرد گوهر در بیغ نیست *
- * باناکان در بیع بود هند و موعظت * چرا که *
- * نگین خصمانه دار دای نیک سخت *
- * که در موم گیرند در سنگ سخت *

- * اگر بیضا زراغ نظمت سرشت *
- * نهی زیر طاووس باغ بهشت *
- * بی هنگام آن بچه پرورش *
- * ز انجیر جنت دهی از زرش *
- * شود عاقبت بچه زراغ زراغ *
- * برد رنج یاهو ده طاووس باغ *

دیگر آنکه بعد عبارت مرقوم این حدیث را از کتاب *طریقه السلف* نقل کرده یعنی *من تمسک بسنتی عند فساد امتی فله اجر* مائتة شهید * میگویم که حدیث مذکور در این مقام محض بی علاقه است اما در اثبات دعوی مدعیان دغل ندارد زیرا که مراد از فساد است بیرون شدن ایشان است از اتباع سنت و تقصیر کردن در ادای آنست همگذاشتن *الشرح الدلهای* * پس خلاصه مضمون حدیث مرقوم این است که وقتیکه امت من سنتی از سنتهای مرا ترک کنند و در اجرای آن تعاون و مساهله و زنده و در ادای آن خلل اندازند و فساد انگیزند و عالمان آنرا طعن زنده مانند نکاح ثانی در حق زنان بیوگان و امثال آن پس درین صورت یکبار آن سنت مسترد و که تمسک کند و از طعن و ملامت مفسدان مقرر شد پس برای آن کس اجر حد شهید است * و ظاهر و باهر است که در عمل مواده شریف هرگز سنی

از سنتها متر و کف نمی شود تا مورد محاصره استی تواند شد
 بلکه سنتهای متعدده در صورت عمل مولد شریف بجا
 آورده می شود مانند تلاوت آیات بیانات و قرءت
 احادیث مبینات و ذکر احوال آنحضرت سید کائنات
 و معجزات باهرات و خواندن صلوات طیبات و دادن خیرات
 و صدقات و دیگر اعمال حسنات * پس در واقع حدیث موصوف
 دلیلی ما است زیرا که هرگاه عمل مولد شریف مشتمل
 است بر سنتهای متعدده هر قوم و سنیگر آن
 سنت را ترک میکنند و نیز دیگران را منع می نمایند و با
 مشیبتان بجدال و نزاع می پردازند و میان مسلمانان مخالفت
 و نخاصمت می اندازند و در ادای آن فتنه و فساد برپا می سازند
 پس کسیکه بعمل مولد شریف که متضمن سنتهای سنی است
 تمسک کند و در ادای آن اهتمام نماید و در ترویج آن سعی
 افزاید و منکران و مقمندان را براند و فتنه و فساد آنها را دفع
 و رفع گرداند پس بمقتضای بشارت اقتضای حدیث
 شریف موصوف بقضای او تعالی امید قوی در جای کلی است
 که برای او اجر صد شهید باشد • * نظم *

* یاد دارم نکته اُزدوستی *

* که سخن را هست مغز و پوستی *

* هر که کرد اندیشه در مغز سخن *

* یافت آگاهی ز سر من لدن *

* و آنکه از بی فهمی اندر پوست ماند *

* کسی تواند مرکب تحقیق راند *

و نغمی توان گفت که هرگاه عین مولد شریف به تعبیر
 جمهور علمای راشدین و به ترویج کافه فضایل زاسخن که در
 حقیقت خلفاء و در شأن آن حضرت صلی الله علیه و آله هستند رواج یافته
 پس البته از امور مستحسنه و در حکم سنت سنیه است
 چه عادات السادات سادات العادات و او را در
 الامجاد و امجاد الاوراد * زیرا که انبیا و آثار بسیار
 بر این مضمون ابراد و اصداری یافته و کمال اشتمال
 پذیرفته است * منجمه آن حدیث مشهور است فی المشکوه
 فی باب الاعتصام قال رسول الله صلی الله علیه و آله فانه من یعش منکم بعدی
 قسیری اختلافا کثیرا فعلمیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدين
 الیه هدیین * ترجمه بد ز سبک کبک می زید از شما بعد از
 من پس سرانجام است که به بیند اختلاف بسیار را
 در مردم پس لازم گیرید بر خود سنت مرا و سنت
 خلفای مرا که اهل رشد و ارشاد و راه یافتگان اند و مراد
 بخلفای راشدین خلفاء اربعه اند و هر که بر سیرت ایشان رود

نه هرگز بهوای نفس خود بدعتی برآورد کند* و بحقیقت سنت خاندانی را شدین
 زمان سنت پیغمبر است صلی الله علیه وعلیهیم و مسلم که در زمان
 آنحضرت شهرت نیافته بود و بعد از وی در زمان ایشان
 رواج یافته و بر جهت ترویج ایشان مضامین ایشان گشته* پس
 هر چه خلفای راشدین بدان حکم کرده باشند اگر چه با جهاد و قیام
 ایشان بود در حکم سنن نبوی است و اطلاق بدعت بر آن
 توان کرد چنانکه فرقی از آنجا کنند انتهی من اشرح الهدی*
 پس ظاهر شد که مراد از خلفای راشدین خلفاء اربعه رضی الله عنهم و
 هم علما بیکه مثل ایشان باشند همه الله علیهیم هستند* یعنی کسانی که بدین
 مستقیم هدایت یافته اند و بدیگران ارشاد می فرمایند و دین قوم را
 ترویج و اشاعت می نمایند در خلفاء راشدین داخل اند در هر زمان
 که باشند* پس چنانکه اتباع سنتهای خلفاء اربعه واجب است
 اتباع سنتهای علما را سنجین و فضلاء عالمین نیز از واجبات
 است* و بحقیقت آنکه علمای امت و رتبه آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم استند و رتبه هر کس خلفاء آن کس میباشد زیرا که
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده انذ ان العلماء ورتة الانبیاء
 وان الانبیاء لهم یورثوا دینارا و لادزهما و انما اورثوا العلم
 فمن اذنی؛ اخذ بحظ وافر هکذا فی المشکوٰة* عاصم آنکه بدینستیکه
 علما و ارباب پیغمبرانند که علم دین بوراقت از ایشان یافته اند

و خود انبیاء را جز علم ارش نبود زیرا که پیغمبران گننداشته اند بعد
 خود بطریق ارش دینار را و نه درهم را و گننداشته اند بارش مگر
 علم را بس کیسه گرفت علم را و آموخت آنرا گرفت نصیب
 کامل را از دین و سعادت بکنند افی الشرح الدهلوی *
 و دیگر حدیث شریف است در مشکوٰۃ قال رسول الله ﷺ
 من من فی الاسلام سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها
 من بعده من غیر ان ینقص من اجورهم شیء و من من فی
 الاسلام سنة سيئة كان عليه وزرها و وزر من عمل بها
 من بعده من غیر ان ینقص من اوزارهم شیء انتهى *
 حاصلش آنکه فرمود پیغمبر خدا ﷺ کیسه بنهاد و دید اگر در دین
 اسلام راه و روش نیک را بس مراد راست نواب
 آن سنت که خود کرده و نواب کیسه کار کرد بان سنت بعد
 از وی بن آنکه کم کرده شود از ثواب ایشان چیزی و کیسه
 بنهاد و پیدا کرد راه و روش بد را باشد بروی بار گناه آن
 روش که خود کرده و بار کیسه کار کند بان روش بعد
 از وی بن آنکه کم کرده شود از بارهای ایشان
 چیزی بکنند افی الشرح الدهلوی * و نیز خبر ما ثور و اثر مشهور
 که بوجه متعدد در مروی است باین معنی ناطق و برای مدعی
 صادق است یعنی ما را آه المسلمون حسنا فوعظ الله

حسن یعنی چیزی را که جمهور مسلمانان نیک دانند بشن آن
 چیز نزد خدای تعالی نیز نیک است و درین مقام بعضی نادان
 میگویند که این اثر در شان صحابه وارد است * پس میگویم اولاً که اثر
 مذکور بوجه مختلفه مروی است در بعضی روایات ذکر صحابه است و در
 بعضی دیگر نیست بلکه مطابق است چنانکه در موطا امام محمد است پس
 مطابق را بر متقدم حمل کردن بدون ضرورت هرگز جایز نیست گما هو
 مصرح فی کتب الاصول * و میگویم ثانیاً که لفظ مسلمون عام
 است در هر زمان که باشند لهما فی کتب الاصول العجوة للعموم
 اللفظ لا لخصوص السبب * یعنی در باب اثبات
 احکام شرعیه عموم لفظ نصوص معتبر است و خصوص مورد
 آنها اعتبار ندارد یعنی خصوص محال ورود نصوص لفظ نصوص را
 خاص نمی کند * و میگویم ثالثاً که فقها در باب استحسان امور کثیره
 همان حدیث مذکور را دلیل آورده اند چنانکه در هدایه و در مختار
 و کتاب الاجاره در باب جواز اجرت حمام خمر مرقوم را دلیل
 آورده فرمود و بجزوا خذ اجرة الحجامة لتعارف الناس و لم يعتبر
 الجهالة لا جتماع المسلمين و قال علیه الصلوة و السلام ما رآه
 المسلمون حسناً فهو عند الله حسن انتهى * و تأمل همچنین در اشعه و نظایر
 اولاً قاعده فقهیه ذکر کرده است هر حدیث مذکور را دلیل بر آن
 قاعده آورده و دلیل را ضروری است که مطابق دعوی باشد یعنی

و خود را نبیاء را جز علم ارثی نبود زیرا که پیغمبران گنذاشته اند بعد
 خود بطریق ارث دینار را و نه در هم را و گنذاشته اند بارش مگر
 علم را بس کسب که گرفت علم را و آموخت آنرا گرفت نصیب
 کامل را از دین و سعادت بکنند افی الشرح الهدی *
 و دیگر حدیث شریف است در مشکوٰۃ قال رسول الله ﷺ
 من من فی الاسلام سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها
 من بعده من غیر ان ینقص من اجورهم شیء و من من فی
 الاسلام سنة سيئة كان عليه وزرها و وزر من عمل بها
 من بعده من غیر ان ینقص من اوزارهم شیء انتهى *
 حاصلش آنکه فرمود پیغمبر خدا ﷺ کسب که بنماید و پیدا کرد در دین
 اسلام راه و روش نیک را بس مرا و راست نواب
 آن سعادت که خود کرده و ثواب کسب که کار کرد بآن سنت بعد
 از وی بن آنکه کم کرده شود از ثواب ایشان چیزی و کسب که
 بنماید و پیدا کرد راه و روش بد را باشد بروی بار گناه آن
 روش که خود کرده و بار کسب که کار کند بآن روش بعد
 از وی بن آنکه کم کرده شود از بارهای ایشان
 چیزی بکنند افی الشرح الهدی * و نیز خبر ماثور و اثر مشهور
 که بوجه متعدد در مروی است باین معنی ناطق و بر این مدعی
 صادق است یعنی ما را آه المسلمون حسنا فیه عند الله

حسن یعنی جزئی را که جمهور مسلمانان نیک دانند بشن آن
 و جز نزد خدای تعالی نیز نیک است. درین مقام بعضی نادان
 میگویند که این اثر در شان صحابه وارد است. * پس میگویند اولاً که اثر
 مذکور بوجه مختلفه مروی است در بعضی روایات ذکر صحابه است و در
 بعضی دیگر نیست بلکه مطلق است چنانکه در موطا امام محمد است پس
 مطلق را بر مقید حمل کردن بدون ضرورت هرگز جایز نیست گما هو
 مصرح فی کتب الاصول * و میگویم نائیا که لفظ مسلمون عام
 است در هر زمان که باشند لکن الاصول العیرة للعموم
 و للفظ لا لخصوص السبب * یعنی در باب اثبات
 احکام شرعیه عموم لفظ نصوص معتبر است و خصوص مورد
 آنها اعتبار ندارد یعنی خصوص محل ورود نصوص لفظ نصوص را
 خاص نمی کند * و میگویم ثالثاً که فقها در باب استحسان امور کثیره
 همان حدیث مذکور را دلیل آورده اند چنانکه در هدایه و در مختار
 در کتاب الاجاره در باب جواز اجرت حمام بخرم قوم را دلیل
 آورده فرمود و يجوز اخذ اجرة الحجامة للناس و أم یعنیر
 الجهالة لا اجتماع المسلمين و قال علیه الصلوة و السلام ما رآه
 المسلمون حسناً فهو عند الله حسن انتهى * و آنهم چنین در اشباه و نظایر
 اولاً قاعده فقہیه ذکر کرده است هر حدیث مذکور را دلیل بر آن
 قاعده آورده و دلیل را ضرور است که مطابق دعوی باشد یعنی

اگر دعوی عام باشد پس ضرورتاً است که دلیلی آن هم عام بود
 حیث قال القاعدة اساساً و سبب العادة محكمة و اصلها قوله عليه
 الصلوة و الصلوة و الصلوة ما رآه المسلمون حسناً فهو عند الله حسن و یبصر
 در کتب اصولی حدیث مرقوم را بر جمیع اجماع و لیکن آوردند
 پس اگر حدیث مرقوم بصحابه مخصوص باشد هرگز بر جمیع
 اجماع دلیل نمی تواند شد زیرا که اجماع عام است باین معنی که
 میخواهد آن هم عصر در هر عصری و زمانی که باشند بر امری شرعی اتفاق
 و رزق خواه صحابه باشند یا بعد ایشان در هر طبقه که باشند کما لا یخفی *
 و نیز احادیث نموده متفق علیه که با اتفاق علماء عام است قرینه خوبه
 است بر عموم مسلمانی علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدين
 السید بین الصحیح و حدیث من سن فی الاسلام سنة اح و امثال آنها *
 و بعضی از منکران میگویند که مراد از مسلمون آن که در خبر مرقوم مذکور
 است جمیع مسلمانان است زیرا که الف و لام بر ایهی
 استمراق است پس امری که جمیع مسلمانان آنرا
 یکپاره دارند البته عند الله نیز حسن است اما عثمان موله
 شریف پس هرگز اتفاق جمیع مسلمانان بر آن متحقق
 نشده است پس از امور حسنه نمی تواند شد * و رفع آن
 میکنند باین وجه که گروه مسلمانان دو فریق اند جا پیمان
 و عالمان اما جاهلان اعتبار ندارند چه اتفاق آنها مفید نیست

چنانکه اختلاف آنها مضر نیست. بجز بالضرورت عالمان دین
 مرا و هستند و اتفاق عالمان دلیلی است از ادلایل اریسته
 بیشتر هیه غیر نبوت حکمی از احکام بدیهه پس اگر حکمی
 از احکام اعتقادی باشد در آن صورت اتفاق جمیع
 عالمان یک عصر شرط است تا آنکه اگر احدی از عالمان
 آن عصر اختلاف کند اجماع منعقد نمی شود و وجوب اعتقاد بآن
 ثابت نمی گردد چنانکه در کتب کلامیه مصرح است * و اگر حکمی
 از احکام عملیه باشد پس برای ثبوت عمل بآن
 اتفاق جمیع عالمان شرط نیست بلکه اتفاق جمهور عالمان
 یعنی اکثر ایشان شرط است و خلاف بعضی از
 عالمان مضر نیست چنانکه در کتب فقهیه نمین است
 و درین شرح بر دویم در مجموع اول مذکور شد * و الحمد لله که
 جمهور عالمان معتمدان و کافه فاضلان معتبران بر استحسان عمل
 مولد شریعت اتفاق فرموده اند تا آنکه از اقرار
 منکران و اعتراف مدعیان نیز ثابت شده است چنانکه
 در مجموع اول منصلا و مدلالا ذکر کرده ام فتنه که تبصره *
 و تحقیقت حال بر این منوال است که بعد تحقیق و تنقیح احوال
 منکران مهملاد و تفتیش و تفحص احوال مدعیان بی
 اسناد ظاهر و باهر شد که ایشان از جماعت اهل

سنت و جماعت خارج اند و در باب تحقیق اجماع اتفاق
اهل سنت و جماعت شرط است و خروج غیر ایشان
مضر نیست لما فی التلویح المراد اتفاق ملجاء اهل السنة و الجماعة
و الا فقد خالف کثیر من اهل الالهواء و ابلدع انتهى
زیرا که بعضی از ایشان لایزالند و بعضی از متلدان
معتزلیان و بعضی از که و در جالیان اند که بیشتر مردمان
آنها را دانند. بیان میگویند و اکثر اعتقادات آنها مخالف
و معتقدات اهل سنت و جماعت است چنانکه در رساله
نظام الاسلام و رساله هدایه الضالین و قوه الایمان
مصرح است و نیز از رساله تقویة الایمان که بسوی
مولوی اسماعیل شهید منسوب کرده اند و هم از
رساله که بنام ترجمه صراط المستقیم مشهور کرده
اند احوال آنها بخوبی کمال واضح و لائح می شود * و دلیل
قوی بر این مدعا فعل ظاهر خودشان است که نماز جماعت
طبیعه می پردازند و مسجدی چراگانه می سازند و از محافل
بزرگت شاملی مولد شریف می کنند و از مجالس
قیض مانسرها ای اهل سنت و جماعت برهیز می نمایند *
و بجهت آنکه جمیع فرقه منکران مرقومان متعصب اند که
با وجود وضوح دلائل قطعیه بر امر حق هرگز آنرا قبول نمی

کنند و برانکار خود اصرار نمی نمایند و اهل قنقرب از اهلیت
اجماع خارج اند و اتفاق آنها شرط نیست بلکه اتفاق آنها
با اهل حق منصور نیست زیرا که مخالفت با جمهور ظاهر است
و دنا خود را ساخته اند لمانی التوضیح و مقطعت العدل
بالتعصب و فی التلویح قوله بالتعصب وهو عدم قبول الحق
عند ظهور دلیل بناء علی میله الی جانب آخر انتهى * پس
واضح و واضح شد که فی زماننا جمیع عالمان اهل سنت و
جماعت از ساکنان عراق و بلاد قاهنان هرقری
و اصرار بر استخوان عمان مولد شریعت اتفاق دارند
و هم بر استجاب قیام وقت ذکر میباید حضرت خیر الانام اجماع
* روشن از پروردوست نظری نیست که نیست *
* منت خاک درت بر بصری نیست که نیست *
* ناظر روی تو صاحب نظر اند و لی *
* شوق دیدار تو در هیچ حری نیست که نیست *
* نه من دل شده از شوق تو خونین جگرم *
* از غم عشق تو پر خون جگری نیست که نیست *
و آنچه بر زبان مرمان جاری است که عمان مولد شریف
از قسم بدعت است پس وجهش آنست که عمان معروف
بوضعی که درین ازمان رواج و شهرت باقی است در زمان

این حضرت علیه السلام بود در قرون ثلث شایع نبود بلکه همین که از مروج بود
 که عالمی وقتیکه خود می خواست و یا مردمان از او استفهام می کردند
 احوالی میپاژد و ادائش داد و آخر آن را می نشنوا بند و یا در اعظمی
 وقت و عظم خود در ضمن تقریرات اجمالی یا تفصیلاً بر حسب
 مناسبت وقت بیان می کرد و یا در بعضی وقت نزد بس خود
 به تقریب مقامی و یا به جهت مناسبت کلامی ارشاد می نمود
 و سامعان آنرا می شنیدند و بعضی برای یادداشت آن بر کاغذ
 می نوشتند تا آنکه احوال مذکوره در کتاب های مختلفه درج
 نمودند و تقریباً احوال موصوفه در کتاب های حدیث
 و تواریخ اندراج یافت مردمان از سمع و اسامع آنها در
 غفلات افتادند و بیشتر عالمان در اشاعت مسائل فقهیه و در
 ترویج فنون مختلفه اشتغال نمودند و عوام از آنها با کلبه
 محروم ماندند * لکن اعلیاء دین و فضیلت شرح بتین هرگاه دیدند که
 بسبب بعد زمان نوات و قلت مذاکره احوال آن حضرت
 در اعتقاد بیشتر مردمان قوی را یافته و شوق و ذوق ایشان
 نقصان پذیرفته چه مدار اعتقاد بان حضرت بزرگوار است احوال
 فضیلت ایشان آن حضرت است خصوصاً در یافت
 احوال خرق عادات که در وقت ولادت آن جناب و
 در هنگام طفولیت آن حضرت صادر شده اند موجب

زیادت اعتقاد بآن حضرت است زیرا که آن همه حالات
اعلامیّه تصنیع و تکلیف و نظماً محل کمان ریاض سحر
و با سحر و یا طلسم و یا شمشیر و یا اسلحه آنها نیست * لکن
آن همه احوال موصوفه که در مقامات مختلفه مستتر بود و در
کتاب ای مستعدده متفرق بود آن همه را استخراج و
استنباط نموده در یک جافراهم آورده در شماره مختصر ترتیب
داده تا لیف نموده مشهور کردند و در اشاعت آن کوشیدند
و در تعریف آن اهتمام و انضمام بکار بردند تا مسلمانان بر حالات
فضیلت سمات و خوارق عادات عظمت آیات آن
حضرت افضل البریات علیه الصاوات و التسمیات واقف
شوند و اعتقاد ایشان بآن حضرت که مدار ایمان است
بپذیرد و محبت آن جناب که اصل اسلام است عامل
آید * پس چونکه عمل بولگه شریف بوضع مخصوص که در بین
از زمان رواج یافته است در زمان آن حضرت و صحابه مروج
نبود لکن علما آنرا بدعت نامیدند * سنال آن نماز تراجم
است که اصل آن در وقت آن حضرت ثابت است اما
چونکه بکمال اهتمام و به حسن انضمام و با ستمت و التزام
در تمام ماه میام بعد جناب نجر الانام علیه الصلوٰه و السلام
رواج داشت لکن اینها لکن حضرت فاروقی آنرا بدعت

نامیده اند و بجهت حسن آن معمت البده فرمودند * بس میگویم
 که عمان مولد شریف که بچندین وجهه موجه مذکوره طریق
 حسنه و سنت صلیه است بعضی مفسدان دین و منکران
 ایتمه شرع همین آنرا ترک میکنند و دران خلل می اندازند
 و فتنه و فساد می انگیزند بس درین زمان فتنه توانان کسبکه با آن
 تمسک جوید و استمساک کند و تثبیت نماید و در ترویج و
 اشاعت آن سعی و کوشش کند و در تحسین و استنحسان
 آن جهد و جهد نماید و مفسدان را از ان محافل براند و سخنران
 آنهارا رد کند و لائین آنها را ابطال فرماید بس امید افق و رجای
 صادق است که برای آن کس مزد هدیه شهید باشد انشاء الله تعالی
 * آن بریده باد آن خالق و دوان * کو کند نف موی ماه آسمان *
 * نف بروش باز کرددیشکی * نف موی گردون بنار دستملکی *
 و الحمد لله و الحمد لله که بسعی عالمان دیندار و فاضلان
 نیک کردار عمان مولد شریف در بیشتر بلاد و اکثر اصهار
 کمال رواج و افزایش یافت و مجالس فیض مآسن نهایت
 رونق و زیبایش پذیرفت

* و فی کل دار دعوة و ضیافه *

* و فی کل بیت زینه او مشاهل *

* لمیلاد نبر الانبیاء شریعه *

- * فصائل طایفه الله ما حال ما مال *
- * بهر خانه دعوت است و نبرد *
- * همه جمع بازار و ذوق و سوز *
- * بمیلاد غیرالمرسان مصطفی *
- * علیک السلام ای نبی الوری *
- * چرخ است درین خانه که از پر تو آن *
- * هر کجایم نگری ای بختی ساخته اند *
- * چراغی روشن از نور الهی *
- * جهان را داده از ظلمت راهی *

دستکاران بد اعتقاد و بد عیان بن اسناد از سعادت محافظان
فیض شامائل مولد شریف مطرود و محمدوم و از شرافت
مجامع انوار لوا مع آن مردود و مجزوم گذشته است *

* چراغی را که اینز در فروزد * بر آن کوفت زندوشن بسوزد *

* هر که بر شمع خود آرد نفوس شمع کی میرود بسوزد روی او *

* دیگر آنکه بعد حدیث موصوف این حدیث مذکور
است یعنی من احدی فی امرنا هدا ما لیش منه فهورد * در شرح دهلوی مرقوم است کسیکه
نویسد اگر دوردین ماکه این دین روشن و هویدا
است چیزی را که نیست از ان دین * یعنی اهرات

بگرد چیزهای را که نیکست در کتاب و سنت هر بجا و نه
 مستبط از وی پس شامل شد اجماع و قیاس را
 و مراد از آن چیزهای است که مخالفند و مغیر آن باشد
 بحسن آن چیز یا آن کس باطل و مردود است انتهای*
 و در مدارج النوة در باب نهم مرقوم است منکر
 است که مذموم و مردود بدعت مغیر سنت است
 و آنکه نه چنین باشد بلکه مقوی و مروج سنت بود آنرا
 بدعت حسنه گویند و آن جائز است از جهت رعایت
 مصالحت و حکمت* و آرایناحا است که گفته اند که بدعتی
 است تا که واجب است فعل آن مانند تعلم حرف و نحو و
 علوم آلهی که نبود در زمان نبوت و مستحب منان بنای
 رباط و مدارس و امثال آن و مباح مانند ترغذ در ماکل
 و مشرب و مایه و مانند آن انتهای* پس در مصحون این حدیث
 باید اندیشید و در مفهوم آن باید که شبیه نا ظاهر گردد
 که رساله مولد شریف که مشتمل است بر حمد و ذمت و ذکر
 نهد ابش نور آن حضرت تا وقت ظهور آن نور و ذکر
 احوال و ولادت و نشو و نما تا وقت بعثت و رسالت
 و بعد آن و ذکر معجزات و دیگر خوارق عادات که در کتب
 احادیث معتبره و تواریخ معتبره مرقوم است همین

فوقین است هرگز غیر ذین نیست و اصلاً محمد است و مختصر
 فی * و همچنین خواندن دشمنیدن رساله موصوف باجماعت
 مسلمانان مانع خواندن دشمنیدن رساله‌ها اطا دیت
 و مثل گفتن مواعظ با جماع مردمان عین دین است
 هرگز خارج از دین نیست * و همچنین خیرات و صدقات
 که روز ولادت و یار و روز دیگر به تبعیت مولد شریف
 بجای آرند از جمله اعمال دین و افعال شمرع منین است
 هرگز خارج از دین نیست و اصلاً مختصر د محمد شنی * پس
 بی شک مقبول و محمود است و منکر آن محروم و مردود
 مخالفان مجزوم و مطرود اند * بیت *

* یاری از نیست ترا و جهانی * * معتقد مانش و بسیار ابجانی *
 * تشبیه ۱۸ از تقریرات سابقه و تحریرات رانقه واضح
 و هویدا اولیح و پیدا کشت که منکران فساد خیران
 و فتنه انگیزان باقوال علمای اقیما اعتقاد نمی آرند و بر اعمال
 فضلاء اصفیاء اعتقاد نمی دارند و مرت قول بعض را
 که نه از علمای معتبرین و نه از فضلاء معتبرین بودمانند و جمی
 منزل می انگارند و مرت کلام بی دلیل او را مثل قول نبی

قرسان می بخارند * * بیت *
 * ای تو نما بینا بجمه بینای راه * تا نیفتی از سر عسما بچاه *

* کورگور و جوید انکور و بگر * در هر گمراهی افتد زود تر *
 و بعضی را طلسم و بعضی را فافان و بعضی را قاضی
 می شمارند و ایشان را امام و پست و ادیب و مقتدای
 خود می گمارند و سخنان آنها را برداری خود را دلیل
 می آرند و دیگر حجت نمی دارند و با مسلمانان بجای صبر و مجادله
 می بردارند و ذردل ضعیفان مشک و شاهه می اندازند *
 و حال آنکه حکمی در دین بغیر دلیل شرعی باطل است
 و دلیل شرعی چهار است قرآن و هدیث و اجماع و قیاس
 اما قیاس وقتی معتبر است که ثابت شود از اجزاء و مجتهدی
 که اجتهادش پیش جمهور طاهای معتدین ثابت باشد * پس از
 اقوال و اعمال و از خصمان و افعال آنها ظاهر و باهر شد که مقصود
 و مطلوب ایشان اثبات چیزی یا نفی آن اصلا نیست
 بلکه مابول ایشان صرف اظهار نام در زمره عالمان
 و مفسران و آزدون مافاضان است دیگر هیچ و بیسم

دلیل ششم منکران

شیخ محمد شامی در کتاب سمیل الہلی والرشاد گفته است قل جرت
 عادة کثیر من المؤمنین اذا سمعوا بئذ کر وضعه صلی اللہ علیہ و سلم
 ان یقوموا تعظیما له صلی اللہ علیہ و سلم و هذا القیام بدد
 لا اصل له انتہی * عامه عبارت مرقومہ این است کہ شیخ محمد شامی

در کتاب سبیل الهدی و المرشاد گفته که جازی شده است
 عادت بسیار از مجانب حضرت پیغمبر خدا ﷺ که وقتیکه
 می شنوند ذکر و لادت آن حضرت بغیر توقف برمی خیزند
 و برای تعظیم آن جناب می ایستند و این قیام بدعت است و برای
 این قیام اصل نیست انتهى الفحیحة القدوة تعدوا لعظمته بعد لاجل و
 قوة الالباسه و الحمد لله و المنة لله تعالی شانه و تقامی سلطانة حررت
 جناب الهی را باید دید و معجزه حضرت رسالت پناهی را باید
 فهمید و الهام غیبی و اظالم لاری در باره را تم تحقیر مقرر معجزه
 قهور و معترف بنقص و قهور خود باید گزید که منکر آن بر لاجل داد
 به نهادند اعتقاد و مدعیان بر عبادت بر فساد بی اسناد بی اعتماد مضطرمانه
 در آخر دلائل خود با عبارتی نقل کردند و بر حسب زعم فاسد و فهم گانه
 خود با دلیل بر دعوی خود با آوردند که ناگاه بفضل بار نگاه
 جناب الهی و بطغیال در نگاه حضرت رسالت پناه شفاعت دست نگاه
 استخوان همی مولد شریعت عموداً و استحباب قیام
 در آن خصوصاً و مدح عالمان این مطلقاً از عبارت
 مرقومه عیان و بعد ادبیان و هوید اگر دید آری * مصراع *

* به شود سبب خبر کر خه خواهد *

زیرا که جمله جرت عاده کثیر من المسحبین انی قولاً تعظیماً
 دلالت بر استحسان قیام میکنند چه بر بیان عادت قیام

و کثرت آن از بیشتر محبان پیغمبر سید انس و جان
 دلالت میکند بر این معنی که این قیام ایشان با قنضای
 محبت ایشان است نه از راه تکلف و تمنع الهامی
 کتب الاصول ان تعالیم الحکم بالمشیق بدل علی عالیة الیماخذ
 * تو ذوق شراب عشق نشافه * مغذوری اگر به نقل برداخته *
 و حاصل عبارت مرقوم آنکه محبین مشتاقین جمال
 یا کمال آن جناب و قتیله ذکر وجود با وجود آن حضرت
 می شنوند محبت مکنون ایشان بحوش و طبیعت مشتاق
 ایشان مخروش می آید و کمال شوق و تمام ذوق بر می
 جزند و بجهت تعظیم خبر شارات اثر و ولادت حضرت
 بشیر علیة الصلوٰة من اللہ القدر بر بر بامی استند و مناوات
 و نسایمات می فرستند * بیت *

- ای نور دیده گر چه جمالت ندیده ام *
- از گلشن صفات تو بوی شنیده ام *
- من غایبانه عاشق آنرذی مهوشم *
- بی عنایت نظر بنجیالی از دوشم *
- تا نظرویی تو صاحب نظرانند و نی *
- شوق دیدار تو در هیچ صبری نیست که نیست *

و هرگاه محبت حضرت محبوب رب العالمین که احسن

- * دوستی دیگران بر بوی دوست :
- * دوستی با اصل باید کرد و بس *
- * فرع را هر چه دارد دوست کس *
- * یار کوه دوست شود جمله جهان دشمن باش *
- * سخت گوشت مدد روی زمین گانج باش *
- * شادم فال و حال عشق و رزیدن حواله شد *
- * خوشم کین قرعه دولت بنام من برون آمد *

مکرر

قال الله تعالى قل ان كنتم تحبون الله فاطيعوا الله فاعبوا الله
 يعيبكم الله ويغفر لكم ذنوبكم * یعنی بگو ای پیغمبر که اگر شما
 خدا را دوست دارید پس مرا پرستید پس پیروی من کنید تا
 خدای تعالی شما را محبوب خود خواهد نمود و گناهای
 شما را آمرزش خواهد فرمود * است *

- * عجب آن بیست که محبوب خدائی تو باطفت :
- * عجب آنست محبان تو محبو باشند *
- * حقا که بی منا بدت سید رسل *
- * هرگز کسی بمنزله من و دره نیافت *
- * از هیچ روی و هیچ دردی نمی برد *
- * آنکس که ز آستانه او روی دل نیافت *
- * آنکس که شد تابع رای تو نه بجا *

* و آنکو خلافت امرتودر زید نکرده و *

رای تعالی ما را از محبین محبوب رب العالمین
 کرد انادودر زمره موصوفین محسوب و منجشود
 و با کرده ممدوحین مرحوم و مغفور کند آبن یا رب العالمین
 بکنده فی نظام المرادم امن المولد و المقیام رحم الله
 صولفه يوم القیام والحقه بالمسحبین الکرام والتابعین العظام
 واضح و لایح ناد که رساله غایبه المرادم که بزبان اردو
 تالیف شده است حال کتاب سبیل الهدی
 و المرشاد را بیان کرده و مضمون عبارت مرقوم
 که منکران ازان کتاب نقل کرده اند یعنی جوت عاده
 کثیر من المحبین اذا هموا بذکر وضعه صلی الله علیه و آله ان یقوموا
 تعظیماً له و هذا القیام من عده لا اصل له الی * و سابق
 و سابق آن را بحزبی ذکر نموده است و من آنهم
 مضامین را از مقامات متعدد و مواضع منتشره فراهم
 آورده می نویسم تا کیفیت مفهوم عبارت مرقوم
 و حال قریب و خدایت و مکر و خیانت ناقان و جهالت
 و ضلالت تا بعان بر عامه مؤمنین و کافر مسلمین ظاهر
 و باهر گردد و در حدیث مشهور است که اذکر و ا
 العاسق بما فیه کیترزه الناس یعنی عمل و کردار

لام

بد کلازا ایمان کنید نامردمان از و با هر بهیزند * پس
 بدانکه در رسما که ظایر المرام می نویسد که کتاب
 تپیل الهدی والرشاد المشهور بسیره اشامی
 تالیف شیخ محمد شامی نزد من موجود است در آن
 کتاب فضیلت مومنه شریف و ترغیب بعلم آن ذکر
 کرده بعد کلام تاج الدین عثمان علی بانجی مشهور
 بغنا کهانی مالکی که منکر همان مومنه شریف است نقل
 کرده ابطال آن بوجه متعدد ده نوده استحسان
 و استحباب عین مولد شریف را از اقوال علمای
 محدثین و فضایی معتبرین و فقهایی را سخن ثابت
 کرده و اصل آن را بوجه متواتر بیان نموده است
 * بستر قیام وقت ذکر میلاد خیر الانام که فی نفسه امر مستحسن
 است اما چونکه در زمان سابق معتاد و مروج بود
 لهذا آنرا اولاً بطور تمسک بحسن تحریر تعبیر نموده گفت
 که حوت عاده کثیر من المحبین اذا معوا بل کن و ضعه
^{صلى الله عليه وسلم} ان يقوموا تعظيماً له * و تفسیر این جمله سابقه
 گذشت * بستر در آخر آن این قدر نوشت که هذا النیام
 بل عه لا اصل له یعنی این قیام که محبین بدینمهر خیر ^{صلى الله عليه وسلم}
 از راه تعظیم ذکر مولد شریف بجای آورده مرادش

است که در زمان آن حضرت نبوذواصل آن قیام دار
 زمان سابق یافته نشد * پس میگویم که این سخن راست
 است اما بر حرمت یا کراهت آن اصناد دلالت
 نمی کند نه مراعات نه کراهت و نه قصه آن از ضمیمه زیرا که از نبودن
 آن در زمان آن حضرت و صحابه لازم نمی آید که حرام
 باشد یا مکروه و نه چنانکه مراد او تکرار آن است بلکه
 می گویم که سابق و سابق عبارات مرقوم بر استحسان
 و تحسین قیام مرقوم دلالت واضحی می کند زیرا که بعد
 عبارات مرقوم اشعاری که بمضمون قیام وقت مدح
 آن حضرت طایفه الصاویه و اسلام مشتمل است نقل
 کرده * ستر حکایت کمر و قصه قیام حافظ محمد تقی الدین
 سبکی در مجازات قضاة و فضلاء قدیکه شخصی اشعار
 نعتیه هم خواند که در آن مضمون قیام اشعار آن وقت
 مشتمل بر نعت آن حضرت بوده و آن قصه و اشعار
 را باین عبارات نقل کرده که قال ذوالحجبة الصادقة
 احسان زمانه ابو ذکریا یحیی بن یوسف المصری رحمة الله
 علیه فی قصیدة من دیوانه * شعر *

* قلیل لمدح المصطفی العظ بالذهب *

* طی نضة من خط احسن من کتب *

* وان ينهض الاشراف عند سماعه *

* قبا ما صفوفا و جثيا على الركب *

* اما الله تعظيما به كتب الله *

* على عرشه يار تبة همت الونب *

و اتفاق ان منشد انشد هذه القصيدة عند ختم درس شيخ الاسلام تقى الدين السبكي والقضاة والاعيان بين يديه فلما وصل الي قوله وان ينهض الاشراف عند سماعه الح قام الشيخ في الحال قائما على قدميه امتثالا لما ذكره المصر صري وحصل للناس هامة طيبة انتهى *

بِس در بن مقام غور و فکر کردنی و تامل و نظر نمودنی است که جمله قال ذوالمحمية الصادق حسان زمانه الی آخره را بعد جمله مرقوم یعنی هذا التقیام بدعوت الامام راجع آوردن قرینه واضحی است بر مراد مصنف موصوف یعنی حسین شمسویه که قیام وقت سماعت نعت آن حضرت را تجویز فرموده است اشعار است بر تحسین اشکامیه که قیام وقت ذکر ولادت آن حضرت را تجویز فرموده اند و احداث نموده اند زیرا که قیام اول نیز بدعتی لاجل است و بعد از آن نقل شمس مرقوم که در این مضمون قیام مردمان اشراف وقت سماعت مدح

آنحضرت بجهت تعظیم ذکر نعت آنحضرت وارد است
 و لیل صریح است بر آنکه قیام و وقت ذکر مدح آنحضرت
 نزد مولف موصوف مستحسن است * بس بنی شهبه
 قیام و وقت ذکر ولادت آنحضرت نیز مستحسن است
 کما لا ینحفی علی المحب الصادق و ان خفی علی الشفی
 المنافق * بستر نقار حکایت قیام شیخ موصوف
 وقت شنیدن شعر مرقوم با وجود حضور قضاة و اعیان
 در آن مجلس و انگار نکر دن اصری از حاضرین دلیل
 واضح است بر اینکه قیام مذکور نزد مصنف افضال
 است کما لا ینحفی علی الذکر و ان خفی علی الغبی *
 بعد از آن جمله و حاصل للناس ساعة طيبة دلیل
 قوی است بر مراد مصنف * و نیز دلیل جلی است
 بر مسئولیت قیام شیخ موصوف و دلیل سنی است بر منظوریت
 محفل برکت منزل که مشتمل بود بر خواندن اشعار
 قیمیه و استماع الهالی مجلس و تعظیم و اہتمام صدر
 مجلس و تکریم آن بقیام مرقوم زیرا که ظاهر متبادر همین است که
 حصول حالت سرور و بهجت و نزول حالت طبیعت
 و مسرت برای جمیع الهالی مجلس بعد قیام و اہتمام
 مذکور از بر تو نظر منظوریست و اثر نگاه مسئولیت بود

* بستر آوردن مصنف موصوف اینهمه مضامین
 مستحسنه را بعد قول خود که هدا القیام بد عهه لاصحاب
 که قراین او واضح است بر مراد او یعنی نجویز و
 نجسین قیام عند ذکر وضع علیه السلام زیرا که هرگاه
 نزد مصنف مدوح قیام وقت ذکر فضائل آنحضرت
 امر مستحسن است پس البته قیام وقت ذکر ولادت
 آنحضرت که منبئی جمیع فضائل و اصل تمام مکارم
 شمائل است بطریق اولی و این و بر سبیل اطلاق
 و انتقن و بروج اسنی و احسن استحب و مستحسن
 خواهد بود که ما هو الظاهر علی من له عقل سلیم و طبع قویم
 و ذهن مستقیم و ان نفسی علی ذی عقل عقیم و ذی طبع
 مستقیم و ذی ذهن ذمیم * بیت *

* ترا که فهم نداری نظر چه سود کند *

* بصیرتی چون نداری بشمر چه سود کند *

* علی و بر این علامه طیبی در شرح قول مولف بر قوم که
 مطلق است بدین گونه تفسیر نمود که بد عهه ای بد عهه
 حسنه و همچنین شیخ الاسلام ابو نصر عبید الوهاب بر
 مولف موصوف تفسیر قول پدر خود باین وجه نمود که
 بد عهه حسنه انتهای خلاصه مافی رساله غایبه الامام مترجماً

* ای مدعی برو که مرا با تو کار نیست *

* اجاب حاضرند با مدارا چه حاجت است *

* حافظ تو ختم کن که حق آخر ظهور زباقت *

* با منکران نزاع و مدارا چه حاجت است *

پس از اینجا حال قریب و خداعت و مکر و خیانت و
 خلاف امانت و دیانت فتوی نویسن پرتد لیس را باید
 دریافت که فضائل مولد شریف و دلائل عمال مریلاذ منیف
 که در کتاب سبیل الهدی و الرشاد مرقوم است
 قر و گذاشت و همچنین رد و ابطال کلام شیخ تاج الدین
 فاکهانی که در آن مقام مکتوب است محضی داشت
 و صرف عبارت مردود و شیخ موصوف را که موافق
 عقیده فاسد خود بنده داشت از بیان عبارت مرقوم
 برداشت و بردعوی خود دلیلی بر کمات و گفت
 قال الشیخ العلامة تاج الدین عمر بن البانحی المشهور
 بالفاکهانی سن مناخری الیما لکیه ان عمال المودود بدعت
 مذمونه انتهی * اما بقصد اخفای خدع و فریب خود
 بآن کتاب نسبت نکرد یعنی اگر بکتاب مرقوم نسبت
 می کرد تا البته مرزمان آن مقام را مطالعه کرده برود
 و بطلان آن اطلاع می یافتند و هم بر خدع و فریب

مقام مسامحه است مفضی سوی قیام مرقوم است
 بس البته قیام مذکور نیز از افضال او جاافت مومنین
 است لان الاصل ان الخیر لا یفرض الا الی الخیر و لان الاصل ان ما
 یترتب علی الخیر خیره و نیز قوله تعظیماً که ناطق است باین
 مضمون که باعث بر قیام ایشان در نفس الامر
 تعظیم آن حضرت است * و نیز مصرح است باین
 مفهوم که مقصود ایشان ازین قیام تکریم آن حضرت
 است لمانفی کتب النحو لان المقعول له ما فعل الفعل
 لاجله یعنی یکون باعناً علی الفعل و مقصود است و معلوم
 بالضم و رة ان الفعل الودی قصد منه الخیر یکون خیراً لامکانه
 و بجهت آنکه اگر نیز مؤلف موصوف فعل قیام مذکور
 مذموم می بود بس بجای لفظ جرت عادتة اجم لفظ احث
 یا ابداع یا اخترع می نوشت چنانکه سنکران در دلیل
 خود با نقل کرده اند * الغرض ظاهر عبارات مرقومه را
 دید و بر دعوی خود دلیل آورد و مقصود آن عبارت نفهمید
 * ترا که فهم مذاری نظر چه سود کند *
 * بصیرتی چونذاری بصیر چه سود کند *
 دیگر آنکه بمقام کلمه کثیر من المسحبین اجم کلمه بعض الجاهل یا بعض
 ابعوام یا بعض الناس یا امثال آن می نوشت

۱ مثل آنکه منکران از اسلاف اجلاف خود با نقل
 کرده اند و نیز بموضع تعظیماً که می گفت که اظهار تعظیماً
 یا ابتداء تعظیماً و مانند آن چنانکه منکران در دلائل
 محمدیه مستحیره خود که بران نازان بودند و آنها را بسزای
 حواس خمسہ خود می بنداشتند الفاظ بی ادبانه و کلمات
 کتافانه نقل کرده اند مثل ما یفعلون من الجهال ایضاً بشی
 و لفظ بزعمون و لفظ فزعمهم باطل و لفظ ما یفعله العوام
 و لفظ قد احدث بعض جهال المشایخ و لفظ لا یخولها ثرا
 و لا اسما و امثال آنها که از پیشوایان خود با نقل کرده اند
 * چشم بداندیش که بر کند ه باد *
 * هیب نماید هنر شن در نظر *
 * بد نفس و شقی همیشه بدین باشد *
 * بد بین همه جا در خود نفس بدین باشد *

اما لفظ لا اصل له نفس صفت قیام است یعنی این
 قیام در وقت آن حضرت رواج نداشت
 و این راست است ما نیز می گوئیم لیکن بسا
 نیز است که در زمان آنحضرت اروج نبود و
 بعد آن از ضروریات دین شد تا جمع قرآن
 و غیر آن بلکه بسیار جز است که در زمان صحابه

نیز اوج نبوت و بند از ان از ضرورات دین شد
 مانند اعراب قرآن و نشان آیات و غیره که امر
 مراداً و ذکر تکراراً * و قوله لا اهل له صفت بدعت
 نیست و گرنه لا اهل لها می گفت پس لفظ بدعت
 مرقوم مطلق است و بدعت مطلقه بلا قید سئیه و منان
 آن در استعمال مضافین یعنی مطابق محدث بعد
 آن حضرت شایع است و آن شامل است
 حقه را چنانکه حضرت عمر رضی الله عنه در باره جماعت
 نماز تراویح لفظ نعمت البدعه فرمودند و اگر هر بدعت حرام
 می بود نعمت البدعه گفتن صحیح نمی شد و از اینجا است که فقهاء می
 نویسند البدعه نوعان بدعه حسنه و بدعه سئیه و اطلاق بدعت
 بر قیام مرقوم درست است مانند قائلان آن هستیم
 زیرا که در زمان آنحضرت مروج و معناد نبود اما از
 اطلاق بدعت لازم نمی آید که حرام یا مکروه باشد زیرا که
 بعضی بدعت از اقسام واجبات و از انواع
 ضروریات است که مضمی غیر مره * زیرا که بدعت
 سئیه آن بدعت است که معتبر سنت باشد
 اما آنکه مقوی و موید سنت باشد آن بدعت حسنه
 است چنانکه در تاریخ النبوه در باب نهم است مقرر است

که مذموم و مرذوق آن بدعت است که تدبیر صنعت
 باشد؛ آنکه نجبین باشد بیکه مقوی او مردوح صنعت
 بود آنرا بدعت حسنه میگویند و آن جایز است از
 جهت رعایت مصاحبت و کرامت الهی آخره * وجهت
 آنکه برای ثبوت کرامت نحریمی نیز منع از جانب
 شرع ضرور است لهما فی الظن خطاوی و نحرها الکرهیه
 التحریمیه لابد لهما من نحری ادا فی معناه * و ایضا فی باب
 العیدین لابد لثبوت لکرهیه من دلیل خاصه * پس از سیاق
 عبارات مرقوم و از سیاق آن ظاهر و باهرشده که مراد
 مولف کتاب مرقوم از لفظ بدعت مذکور بدعت
 سئیه یا مذموم یا مکروه یا محرمه هرگز نیست و گرنه
 بدعت سئیه یا مکره آن می نوشت * چنانکه منکران در
 اقادیل و اباطیل خود را نقل کرده اند * نظم *

* یاد دارم نکته از دوستی *

* که سخن راهست مغز و پوستی *

* هر که کرد اندیشه در مغز سخن *

* یافت آگاهی ز سر من لدن *

* و آنکه از بی فاهمی اندر پوست ماند *

* گوی تواند مرکب تحقیق را ند *

جس ناقار ناقار شمال عطوی ماست که هر چه آید یا
 شنید بسرایید و معنی آن مفهیمید و بعضی آن نرسید
 * صورتی شنید کشته ترجمان * بیخبر از گفت خود چون طویان *
 * گفت را آموخت زان فردین * لیکن از معنی سرش بی خبر *
 * بانگ هد هد گر یاموزد قطا * راز هد هد کو و بیغام سبا *
 * تا مانده بوزنه است که آنچه مردمان را دید برای خود هم برگزید اما بنده کار نرسید *
 * آنچه مردم میکنند بوزنه هم * آن کند کز مرد بیندم دم *
 * او که مان برده که من کردم چو او * فرق را کی داند آن پرزشت او *
 سبحان الله والحمد لله که منکران نجیال محال و بکمان
 پریشان خود داد لیلی بر سخنان پرهیزبان خود را آوردند
 و یزدان مهربان منان از راه کرم دامستان
 و از روی فضل و احسان خود و بتوسل حضرت
 رسول آخر الزمان و بواسطت ارواح
 عالمان تابعان علیه و سلم و علیهم التحیة والرضوان و معجز
 و نیاز کاتب نا توان آن دلیل را معکوس
 و معقل را منکوس کرد ایند * آری * مصراع *
 * دشمن چه کند چون مهر بان باشد دو سنت *
 البته چون نباشد * مصراع * چه غم ز طعنه دشمن چو دو سنت
 جانب ماست * و منکران را آگاهانید که اینهم اعمال

مولانا شریف از جا هفت مجتبت حضرت رسالت
 و غرض ازین تعظیم جناب بعدت است چنانکه مقصدا گذشت
 * کسی که محب محمد بود * * بفرید از سخن مویذ بود *
 * هر آن که بود طالب راه دین * * بزودی بیابد راه دین یقین *
 و در اینجا بشارت است در حق محبان آن حضرت که
 تمنای سعادت ملازمت و سیادت و صاحبیت دارند
 لها فی المشکوة قال رسول الله ﷺ من احببني كان
 معي في الجنة یعنی کسی که دوست دارد مرا باشد با من در بهشت
 دوستان در دو عالم زنده اند * دشمنان در حقیقت مرده اند *
 * و نیز فرموده اند که اگر آرد مع من یحب
 یعنی هر مرد با کسی است که دوست دارد آنرا کذا فی المعارح
 * اگر از روی خدمت شد معارم *
 * همیتم بسکه او را دوست دارم *
 * آنرا که می مجتبتش نوشا نند *
 * فی الحال لباس عزتش پوشا نند *
 * و آنرا که درین میکند عزت ندهند *
 * از جام مذلتش همه نوشا نند *

و سایر فنییه کرد ایند بر این که در باب استحقاق اینها اعمال
 و استحقاق اینها اعمال حاجت به بحث هم استدلال و تکلیف به

تعلیل و اهلال نیست زیرا که طاعت باعث بران قیام
 محبت انضمام محبت جناب محبوب رب العالمین است
 و محبت آنجناب از افضل صفات است * رباعی *

* دم بدم دم از هوای مصطفی باید زدن *

* دست دل در دامن خیرالودی باید زدن *

* هر دزخی کوندارد سبوه حب نبی *

* اصل او را سر بسرا زینت ما باید زدن *

و بجهت آنکه طاعت غایبه از آن قیام مودت الیام
 تعظیم و اکرام سید الانام علیه النجیه و السلام است
 و محبت و تعظیم آنحضرت فرض عین بلاشک و بین
 است و از ضروریات دین و ضروریات
 شرع مبین است * رباعی *

* عمر همه مرت در وقایت با دای *

* جان و دل و دین من فدایت با دای *

* محبوب من از جان و دل و عمر نوی *

* هر چیز من خسته برایت با دای *

لعافی المشکوة لا یومن احدکم حتی اكون احب
 الیه من والده و ولده و اولئنا من اجمعین یعنی ایمان
 نمی آرد یکی از شما و نمی گردد مسلمان کامل تا و قتیله

باشم من دو دست داشته شده ترسوی و بی اند
پدرش و قرزندش و مردم همه کز افی الشرح الکرهانی * بیت *

* ز باعی * هم حسن و جمال یعنی نهایت داری *

* هم جو دو کرم بحد غایت داری *

* هم حسن ترا مسلم و هم احسان *

* محبوب توئی که هر دو آیت داری *

بس شکر و سپاس قدسی اسما خالق پدقیاس

است که در ایشان عالمان مومنه شریف لقب

محبین رسول خدا از زبان دشمنان کویانند و مدح

ایشان از زبان ننگران بدگویان شنوایند

* یار کودومت شود جمله جهان دشمن باش *

* نخت کویشت مده روی زمین کلانجن باش *

و الحمد لله * الحمد لله *

* گتادم فال و حال عشق و رزیدن حوالت شد *

* خوشم کین قرعه دولت بنام من بر و ن آمد *

و در حقیقت صفت محبین از احسن صفات مومنین

و افضل القاب است * بیت *

* ایمان را در دو عالم ادست دو دست *

او واقف می شد نه لهذا آقا در کتاب نسبت نکرد *
 و چونکه اصل کتاب خود فاکهانی مزید بود بلکه اغلب که
 نام آن هم شنیده باشد لهذا بکتاب او نیز نسبت کردن
 تنویر است پس با بار بلا اسناد گفت قال الشیخ
 تاج الدین اجم * و اینهمه فریبهای نخستین او است
 که در نقل قول شیخ تاج الدین نموده است چنانکه
 در شرح دلیل اول آنها ذکر شده و مثل محمد ش
 محمد شامی رحمه الله تعالی محدث جلال الدین سیوطی
 نیز در کتاب خود عبارات تاج الدین فاکهانی را نقل کرده بدلائل
 قطعیه رد و ابطال او نموده اند که هو مشهور فی رحمة الغایة المبرام
 و فریب دیگر این است که دلائل قضائیه مولد مشربعت
 و استصحابات عمل آن را که در آن کتاب در آن
 بنام مصرع او مشرطاً ذکر است از آنجا که خلافت عقیده
 خودنداشت هم در آنجا که داشت و صرف آن قدر
 عبارت کرد در باره قیام مرقوم است و بظاهر
 مطابق است پس آنرا بر مطلق خود محمول داشت
 و برده هو ای فتنه افشای خود دلائل برگماشت و در فتوای
 فساد او ای خود برنگاشت نو علم فخر و کبر برافراشت
 و تخم خلافت و نزاع در میان مسلمانان انباشت * آری

* مصراع * مثل الذباب بر اعی موفع اولهال *
 یعنی مانند گس است که محل جراحت را تا لاشن میکند
 و ریم و خون آنرا بر می آرد و مواضع صحیح را می کند *
 و عبارت را بنام بعد عبارت مستر و قدا و در آنجا مکتوب
 بود و با استحسان قیام تحمیر و بر استحباب آن مشتم
 بود و پوشیده داشت و هم در آنجا گذاشت * و تا آنست
 که شامت کرد و خامت فریب آفرود خواهد برداشت
 قوله تعالی لا یحییق الیکر الیسیمی الا باهله یعنی باز نگردد
 مگر باهلهای وی یعنی مگر هر ماکری بوی احاطه میکند اطراف
 در جوانب او را فرامی گیرد و هر چه در باب قصد دیگری
 اندیشیده باشد در باره خود زیاید * قطعه

• و در باب من زادی حسد چند مکر باز •

• و در مهاز دند و کوره ترویر بافتد *

• ذراع مال زشت شان همه نیکی بمن رشتید *

• و ایشان جزای فعلی بد خویش بافتند *

بتر حالات جهالت و صفت غمالت و وصف بطالت
 تا قلان تابعان او را نباید دانست که حرف این قدر
 عبارت را در باره ناکاره فتوای اهل اهوائ دید •
 ایمان آدر وند و مثل جاهلان و نادانان بر آن احدثه نای •

بدر نحوای اعماذ نمودند و آنرا اسنان و حی منزل یا قول
 بی مرهل پنداشته اعتقاد آورده و اعماذ نمودند
 نه عز و کرامت نه شرف و مشاهرت نه ترس قیامت قوال چنین باید
 نه پاهندامت نه خوف ملاست نه طول و جسامت نهقال چنین باید
 باجهل و حماقت باکر و نفاق باکزیب و طلاق محال چنین باید
 باکر و خداعت باز و روشناعت باشرو خلاعت ذلاح چنین باید
 بی عقل و لیاقت بی شرم و صداقت بی فهم و خذاقت بطال چنین باید
 مهابت و شناعت مردود و جماعت محروم شفاعت و جان چنین باید
 * کسرت استی است که منکران بد نهاد و مدعیان
 بد اعتقاد قابل آن نیستند که فضائل عثمان مولی شریف

و اولایل استخوان آن بانه گفته آید: بجهت آنکه * نظم *

* از کجا این قوم و این راز از کجا *

* از جمادی جان کجا باشد و جا *

* فهمهای منکر کویه نظم *

* صد خیال بد در آرد در نظر *

* راز جز بار از دان انباز نیست *

* راز اندر کوشش منکر و از نیست *

* کوشش خرد و فروشن و دیگر کوشش خرد *

* کین سنجی را در نیابد کوشش خرد *

س نور حق ایشان بیخ فایده نداشتند از ذریه آنکه

* تا نشود پاک دل عیب ناک *

* بهره نیاید ز سخنهای پاک *

لهذا * بر مردان کس نریزم علوم *

* که ضایع کنیم در شوره بوم *

* چو در وی نگیرد عذر داند *

* بر نجد بجان و بر نجاندم *

چنانکه سابقا سحر بر اول ما را دیدد از راه گمراهی

و از روی روی سیاهی گفته اند که مشیتان اما را

دشنام دشوار داده اند و بوزن قرار داده اند اما دلائل ما را

رو نکردند و حال آنکه در سحر بر اول در ضمن تقریر است

مختلفه اقوال آنها ابو جوه متعدد به مضامین لطیفه ابطال

نموده ام و در ذیل سحر بر است متوجه و لائیل آنها را

بطریق مفیده به عبارات ظریفه رد کرده ام و هرگز جانی

دشنامی نگفته ام صرف در یک موضع همین قدر

نوشته ام که : منکرش در دو جهان صورت بیون باد *

و این جمله در دفع دشنام نیست زیرا که دشنام

جمله بریر میباشد و این جمله دغایه است از قسم انشایی *

بکس منکران آهسته و قاطع و مستقیم را نظر نکردند

و بابت لطیفه ظریفه را یا قوا داشتند * مقدمات *

* حفظت شیاد و غایت منکات انشیاء * آری *

* مثل الذی باب یراعی موقع العمل *

بسی عجب نیست که بجهت شقاوت انزلی و عداوت

دلخ خود ما این تحریر ما را آید . لانت زنده و از را تا

شود عناد و اردوی قتل و خساد بگویند که مشینان اگر چه

دلایل ما را مردود و باطل کردند اما بر این جو از همان

سوله شریف را بیان نفرمودند با وجود آنکه در ذیل

ابطال اقاویل رد با طیل آنها بود مستعد و در قسم

نموده ام * و نیز از دلایل مشتم آنها مدعی ما پزینان را

نمودی و لطافت و بجهت و ظرافت ثابت کرده ام .

والحمد لله جمه او افرا آورد و آخراً * اما صرف بملاحظه دفع

لانت زنی و کزانت را بی بطور زینده زبان و تکام دهان آنها

دلایل سنسافی و حجتی کافی و برائی و افرد کلامی صافی

بکمال ایجاز و اختصار می گویم و توفیق از کردگار

غفار و اعانت از پروردگار ستا می گویم

غفار و اعانت از پروردگار ستا می گویم

* ازین حضرت بجویم فضل و توفیق *

* که توفیق نماید را در تحقیق *

* اگر توفیقش از فردا در دهر افهم *

* زیرا مذیثه باشد انرا غم *

و باقی با سس انوار از جناب از قول مختار سید ابزا

قلیة صلوٰة الله الغفار ما دارا باللیل والنهار می بوم
* من از فعل خود کر بظلمت و رم *

* چرا غم چو او شد چرا غم خورم *

کس بد آنکه عثمان مولد شریف مذکور از اینجا که مشتمل
است بر امور یکی هر یک از آنها از افعال حسنه و افعال
سئیمه است بلکه از ضروریات و نییه و ضروریات
شرفیه است چنانکه در تحریر اول مفصلا نظیر شد
و در این تحریر بر تنویر نیز بحدس تقمیر بر تکرار و تکمیل
بفضل جناب علام قد بر و بطریق حضرت مذکور بشیر
در موافق کثیر تحقیق و تقمیر بگشت حاجت اثبات
استحسان و ضرورت تحقیق استجاب آن نیست
و نماز و الحمد لله علی ما الهم و علم ما لم نعلم * اما از اینجا که
بعضی از منکران سرکشان کجگردان را ترددی
باین وجه خطوط میکنند که هر یک از امور مرقومه اگر چه
مشروع است اما اجتماع آنها مشیاء یعنی هیات
مجموعی و ضرورت اجتماع آنها در شرع وارد نیست
لیند برای فهمانیدن آنها یک نکته می گویم و هر کس

شک و شبهه آنرا با آب تقطیر می شود. * بیت *

* ازین به دلیل گویت کت *

* کرا بان داری همین یک بست *

یعنی عمل موهله شریف که فلما و محققین و فضلا در قدین
 تجویز آن فرموده اند عبارت از مجموع مرکب از امور
 متعدد و ترقوم نیست بلکه اصل اصیل آن یک چیز
 است یعنی خواندن احوال آن حضرت علیه الصلوات
 و التحلیات از ابتدای احوال ولادت سرمایه
 سمادت و حالات بدت و وفات تا انتهای
 رسالت و اقامت و دیگر واقعات خوارق عادات
 و ارمات و معجزات که در آن اوقات واقع
 شده اند باین وجه که یک کس بخواند و دیگران بادیب
 و سکوت بشنوند * و باقی امور از جنس قروضات
 و تابعات و از قسم ملائمت و معانیبات است *
 و در حقیقت از قبیل رسومات مجالس خیرات و از
 قسم قادات محافل حسنات است مانند حوزانیدن
 نحو زات و پاشیدن کلاب و طیبات و مالیدن عطریات *
 و همچنین بعد انقضای آن نوشانیدن شربت یا چای *
 یا قهوه و یا دیگر چیزی از جنس مشروبات * و هم چنین

تقدیم شیرینی و باطعام دیگر چیزی از نوع مطعمومات
چنانکه تو جهت آنها بوجه مذکور نشد بفضله تعالی *
و اصل عمل مولد شریف که مرقوم شد از فعل آنحضرت
خیر الانام و هم از فعل صحابه کرام علیه و علیهم الصلوة
و السلام و نیز از تقریر آنحضرت فیضاً بلکه تحسین
و استحسان آن جناب منطاب و دعای خیر در حق
فامان و وده شفاعت در باره ایشان ثابت
و محقق است چنانکه در استیع الکلام فی الملوکه
و القیام نالیف عمرة المناظرین مولوی شاه سلامت الله
صلی الله تعالی مرقوم است که مولانا ابوالنخطاب
قلیبه رحمه الله تعالی که فرعونیه ای تالیف در سال میلاد شریف
ینام نامی او افتاده در رساله خودش که سیمی
به تصویر فی موند المیشیر است بنویسد بن ابن عباس
رضی الله تعالی عنهما انه كان يحد ثلث ايام في بيته وقام ولادته
صلی الله علیه و سلم بقوم فیستمشرون و محمد و ن علیه
علیه الصلوة والسلام فاذا جاء النبي صلی الله علیه و سلم
و قال لکم شفاعتی انتم ہی خلاصه آنکه مروی است
* از حضرت ابن عباس رضی الله عنهما که روزی
در خانه خود اقامتی را که در جن ولادت بنیاد سعادتها

آن حضرت واقع شده بود حکایت بکمال عنایت می نمودند
 و خوارق عاده آنکه در آن زمان بشارت تو امان
 ما در کشته بود در آیت پزهدایت می فرمودند و قومی را
 می شنواید و آن قوم آنهمه و قانع بدائع را شنیده
 خوش و مسترور و خورسند و محبوب می شدند و شکر
 و سباسبس خالق ببقیاسن بجای آوردند و بر آنحضرت
 نبی آخر الزمان رسول انس و جان در و محمود
 میفرستادند که نگاه حضرت رسالت پناه شفاعت
 پای گاه با کمال عزت و جاه در آن مجامع فضائل مقبول
 شریف شریف آوردند و خود آن حضرت بمجامع
 فضائل جوامع آنهمه حکایات بشارت آیات را
 شنیده و خورسند گردیده در حق قاری و سامعین
 دعای بجز فرمودند و بشارت نمودند که نزد خواهد کرد
 برای شما شفاعت من * بیت *

* غم نخور و آنکه شفیعش توی *

* پایه ده قدر در فیضش توی *

* هر آنکس که این وجه مولد شنید *

* قبولش نمود و ز جان بر کنید *

و نیز در رساله مرقومه مذکور است عن ابی اکرده

رضی الله عنه انه امر مع النبي ﷺ الى بيت ما امر
 الانصاري رضي الله عنه وكان يعلم وقائع ولادته عليه الصلوة
 والسلام لابنائه وعشيرته ويقول هذا اليوم هذا اليوم
 فقال النبي ﷺ ان الله فتح عليك ابواب الرحمة
 والاملايكة كلهم يستغفرون لك فمن فعل فعلك نجا نجاتك
 انتهی * خلاصه آنکه مؤلفی اہبت از حضرت
 ابی الدرداء رضي الله عنه کہ او بابی غیر خدا ﷺ در خانه
 رحمت کاشانه حضرت عامرانصاری رضي الله عنه
 آمدند در حالیکہ ابوالدرداء وقائع بشارت طبائع
 میناد سعادت بنیاد حضرت خیر العباد طایب الصلوة
 والسلام الی یوم التنادیہ پسران بنک اختران
 و خوشان اسلام کیشان و عشرت نیک مشاعر و قبائل
 مکرمت شامل خود تعالیم و تفہیم می نمود و میگفت
 کہ درین روز فیروز درین روز دلروز یعنی اینهمه
 واقعات لامعات در روز ولادت بنیاد سعادت
 آبن حضرت منبع افادت واقع شره بود * پس آنحضرت
 حکایت اصدق الروایت ابی الدرداء را و تعلیم
 و اعلام او آنها را شنید و دیده فرمود کہ بدستیکہ
 خدای تعالی و روزهای رحمت و مرحمت خود را برای

تو گشاد و جمیع فرشتگان برای تو آفرزش مینجواهند
 و دقایق استغفار می خوانند پس بیکه خواهد نمود
 مثل فعل تو و بجا خواهد آورد مانند همان تو نجات خواهد
 یافت مثل نجات تو یعنی چنانکه برای تو ابواب رحمت
 الهی گشاده شد برای آن کس نیز خواهد شد چنانکه
 برای تو فرشتگان مغفرت می خواهند برای آن کس
 غیر خواهند خواست انتهی حاصلها

* بیت *

- * شبان را وعده حسن الهاب *
- * منکران را وعده ذوالعذاب :
- * هرایکو که این دو مولد شوند :
- * به صدیق و شمسین زبان را کتب و *

و نیز در رساله اشباع الکلام مرقوم است که اکنون
 در منطوق مذاق الوثوق این دو روایت با بشارت
 ملاحظه باید کرد که بیانگ باند و ندای ارجمند منادی
 باصل اصیل برای بیان مولد نبیل در قرنی است که مصداق
 خبر القرون بوده است و فیهیکه مستوجب مضمون
 طاعت شفاعتی و فتح ابواب رحمت الهی و استغفار
 ملائکه و نجات از عذاب دنیا و آخرت برای فاعل آن
 باشد چه جای استخباب دستیت آن اگر بوجوبش

گفته آید و آن را واجب شمرده نشود چنانکه بعضی
 آکا بر آن تصریح فرموده اند البته قابل قبول طامی
 ویند و لائق تحسین فضائی نیک کردار می تواند شد
 انتهای من اشباح الکلام

* هر آن کس که وجه وجودش شذفت *

* بجوشن محبت دشن بر شکفت *

و نیز در رساله نظام الکلام تالیف شیخ محمد و جیه
 مدرس اول مدرسه غریبه کلگنه سلمه الله تعالی ص ۱۵۵
 ص ۱۵۶ ص ۱۵۷ ص ۱۵۸ ص ۱۵۹ ص ۱۶۰ ص ۱۶۱ ص ۱۶۲
 عبدالمهاک بن هشام حمیری که در سنه دو صد و پنجاه هجری
 فوت کرد مصنف دوم است در باب مذکورین سیر نبوی
 روایت میکند از محمد بن اسحاق که مصنف اول بود در صفت
 بکنه و پانجاه و یک و فات یافت هکنذا فی کشف الظنون
 عن اصنام الکتاب و الفنون * در کتاب خود که مشهور
 بنام سیر ابن هشام است در باب ذکر ولادت
 آن حضرت صلی الله علیه و آله می نویسد که قال ابن اسحاق حدیثی
 ثور بن یزید عن بعض اهل العلم و لا ادری من
 حاله بن معان انکلاهی ان زفر امن اصحاب رسول الله
 صلی الله علیه و سلم قالوا یا رسول الله اظهرنا عن نفسك

فانی نعم اناناد عوۃ ابراهیم و بشری عیسی و رات
 امی حین حملت منی خرج منها نور اضواءها تصور الشام
 و اشترت ضعت فی بنی سعد بن بکر فبینا انا مع اخوتی
 بی خلف بیو تنانری. بهما اذ اتانا رجلا ن علیهما ثیاب
 بیض بطشت من ذهب مملوءة نلجا فاخذ انی فشقا بطمی
 ثم استخر جا قلبی و شقاه فاستخر جا منه علقه سوداء
 فطرحا ثم غسل قلبی و بطمی بذ لک الناح حتی نقیاه انتهى
 حاصل انکه گفت ابن اسحاق که اول مؤلفین است
 در تدوین سیر نبوی و در سنه یکصد و پنجاه و یکست
 و فات یافت که روایت کرد مرثور بن یزید از بعض
 اهل علم که منی بند ارم مکر از خالد بن معدان الکلبانی
 که گفت جماعتی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتند یا رسول
 الله خبر ده مرا از حال ذات شریف تو فرمود نعم
 می گویم که من پیغمبر ام که ابراهیم علیه السلام برای
 او دعا فرمود (اشمات است بقول او تعالی
 حکایت من ابراهیم علیه السلام ربنا ابعث نبیهم رهولا
 منهم یتلو علیهم آیاتک و یعلمهم الکتاب و الحکمة ثم ینزلهم
 انک انت العزیز الحکیم) و آن پیغمبر م که عیسی علیه
 السلام با و بشارت داد بود (ایما است بقول او تعالی

و اذ قال عيسى بن مريم يا بني اهزأئيل اني رسول الله
اليكم مصداقاً لما بين يدي من النور يلا ومبشراً به هون

عائلي من بعد ي احمد اهله الایة) * نظم *

* ای دعوت حضرت بزا اہیم *

* وی آرزوی کایم معبود *

* وی دمعت تو در کتاب عیسی *

* وی نعت تو در زبور داؤد *

* مقصود توئی ز آفرینش *

* باقی بطفیان تست موجود *

و دیدم بود مادر تن و قنبره بار بردار شده بود بسن

که بیرون شده بود از دی نوریکه روشن کرد

برای او کوشکهای شام را بیت *

* شد بدینار خشن چراغ افروز *

* لیل کشته ز آفتاب سشن روز *

* باز فردا چراغ افروز *

* که از آن جرم عاصیان سوزد *

امیگوید پولف این رسا که یعنی نظام الکلام که در کتابهای

سیر دیگر ظهور نوزد در شب وضع حمل مذکور است

و در این کتاب وقت حمل مرقوم است پس

و چه نظایقت در میان هر دو روایت آشفتگی
 و قبیله آن حضرت هنوز در حمل بودند و لا ظهور نور کشت
 بعد از آن وضع آن حضرت شده بود با واقع
 متعدده بشده باشد یعنی وقت طوق آن حضرت و هم
 زمان وضع چنانکه در بعضی (و آیات بنظر آمده است)

و شیر خوردیم و پرورش یافتیم تن و زرگرده نبی
 سعد بن بکر بس قرین اثنا که من با برادر (ضاعی
 خود در بس پشت خانهای ما که سبند ان (امی برانیدیم
 که ناگاه در آمدند نزد ما و مرد که بر تن ایشان
 پارچههای سپید بود و دست ایشان طشتی از
 زر بود و از آب بزنت بس گرفتند مرا آن در مرد
 بس شق کردند شکم مرا بعد بیرون کردند از دل من
 خون بسته سیاه را و انداختند آن را بعد از آن شدند
 دل مرا شکم مرا از آن آب برف سرد نا آنگه
 پاکت و صاف نمودند آنرا الهی آخر القصة بیت *

* هر آنکس که این وجه مولد شرفت *

* سمعنا اطعنا قبلنا بکفت *

و آنرا آنجا که اصل در عمل مولد شریف همان یک
 امر است که مذکور شد و باقی امور مانند استعمال

هطریات و سستی مشتمل بر بات و اطعام تطهورات
 از قسم لواحق و منتهات و از جنس مناسبات
 و ملائمت و از صنف توابع و استقامت و از قبیل عرف
 و عادات است لهذا عالمان آن بر حسب اختلاف
 عادت و بر طبق مراتب قدرات و وسعت خود با در عمل
 آن امور را ابدیه مختلف می‌باشند * و از اینجا است
 که در وقت خواندن رساله که موضوعی برای خوشبویی
 مجامع و طیب بگفت بعضی لبان و بعضی عود و بعضی صندل
 و بعضی اگر و بعضی عنبر می‌سوزانند و بخور می‌دهند
 و بعضی کباب پاشی و بعضی عطر مائی می‌نمایند * و فی الواقع
 استعمال خوشبویی از هر قسم که باشد از مستحبات
 است عموماً در مجامع تلاوت قرآن و قرأت حدیث
 مخصوصاً چنانکه در مدارج است که آنحضرت صلی الله علیه و آله دوست میداشت
 طیب را و بویی خوش را و استعمال می‌کرد آنرا
 و ترغیب می‌فرمود دیگران را بر آن اناهی و نیز در مدارج
 است مستحب است تطیب برای قرأت حدیث
 پس اگر در مجامع برکت مناجس مو که قدسی مانس
 استعمال طیب نمایند احسن و خوبتر و آئین و مرغوب تر خواهد بود
 * چه خوب است با قوت و در و گهر * چه با خوب روی بود خوبتر *

و همچنین بقصد انقضای محفل برکت منزل در باب
 دعوت و ضیافت اهل بی محفل بر حسب استطاعت
 و وسعت خود با مختلف متیبا شد چنانکه بعضی بر قدح
 شربت نبات و قند و با پیاله جای بسند اکتفا و بسند
 میکنند و دیگری بزرگایی شیری و یا شتری قبری
 قناعت کزینی می نمایند و بعضی از اغنیای عالی همگان به تکلف
 نام و بحسن اہتمام اتخاذ طعام بمطعمات کزینده و
 مشروبات عزیزه نموده اطعام و انجام می نمایند و اخیری
 از مدعو بشکوه و گاه داعی نمی پردازد زیرا که میدانند
 که غرض ازین دعوت صرف شنیدن و شنوایان
 رسا که مولد شریف است نه اطعام و مطعمات
 و نه سقی مشروبات بخلاف مجالس نکاح و یا محافل
 تطہیر خان و یا مجامع سرور دیگر که اگر از داعی
 قصوری در باب رعایت امور ضیافت مذکورہ و یا
 فتوری در ماده انتظام اشبای دعوت مسطورہ
 سرزد شود و فائز شکوہ شناری می کشاید
 و طومار گاہ گذاری بر پامی نمایند و تعیب و طعن و زجر
 یعنی میکنند و بیکر آنکه در آن محافل برکت شہائل هر کس که خبر آن
 نمی شنود مدعو باشد یا غیر مدعو حاضر می شود و یکی

دیگری زانمی کند اقیب نه در حضور او نه در غیبت * بخاند
مجانس دیگر * و سببش همان است که تعرض اصلی
تا از انعقاد آن مجامع سمع و اسماع مولد شریف
است نه اکل ماکول لطیف و نه شرب شربت نظیف
و نه تعظیم و شریف * و همچنین قرب و بعد و تقدم و تاخر
و ترتیب سفوف و غیره مراعات نمی کنند و اهری
شکوه و کله دیگری نمی نماید و زبان به عیب بی ادبی
و کتافی نمی کشاید بخانات مجانس دیگر * و وجهش
همان است که مذکور شد * و در حقیقت دعوت مردمان
بمحبت آن حضرت طایفه الصلوة و السلام موجب نزول
برکت است در رزق و مال چنانکه در مدارج النبوة
در ذکر معجزه کثرت طعام مرقوم است که از هر بیست
مغزوم می شود که هر که انفاق کند بمحبت آنحضرت
چیزی را که بتواند فدوت دارد برکت تمید بند
اند تعالی در رزق و مال وی و در هر چیزی وی انتهی
پس اگر در محافل سعادت خصمان مولد شریف
که بنایش بر محبت آن حضرت است دعوت طعام نیز
بمحبت آنجناب مهیا کنند نور علی نور و سرور علی سرور
خواهد بود * و همچنین قیام وقت ذکر و ولادت حضرت

نخواهد نام هرگز در کتب مجملین بود شریف با شرط آن نیست
 و صیغه آن بجهان می گوید جاها را غوی و غافل غیبی است
 و اگر کسی از سکران بدستبندان نعمت این معنی نهد
 بنی شکست سخن سازد مغتری و بهمان پردازد و
 مجتهدی است اما چونکه عادت محبتین صادقین بدان
 جاری و جاری است لهذا می گویم که در استحضامان
 آن بسیار است بکلی از آن این است که وجود با وجود
 آنحضرت اهل نعمتای دنیوی و آخروی است و مینای
 رحمتها کلی و جزوی است و نعمتها الهی مکرر و معظم
 است و تعظیم و تکریم آن بر حسب عظمت و شرافت
 آن واجب است زیرا که تعظیم نعمت راجع تنوی
 تعظیم منعم است و تعظیم منعم واجب است شرعاً
 و عقلاً و عرفاً دشمنی معظم یعنی چیزی که تعظیم آن
 واجب است هر چه باشد از ذوی العقول و یا غیر
 آن ذکر آن نیز با تعظیم می باید تا عظمت و شرافت
 آن در زهره طال ملحوظ و مرعی باشد * لهذا میگویند
 حضرت رسالت بنامه و یا جناب نبوت دستگاه یا
 درگاه بعثت پایگاه و مانند آن و همچنین قرآن شریف
 مجید حمید و مثل کعبه مشرفه معظمه و مکه مکرمه و مدینه مطهره

و نامشده آن و تعظیم شئی معظم با انواع مختلفه قوی باشد
 یکی بدسان یعنی بزبان قدح و ثنای شئی معظم و دوم
 بیجان یعنی بدل اعتقاد و محبت بان شئی سوم
 بارگان چنانکه بسر انحاء و بدست مصافحه و بقدم
 استقبالی و مشاعت و مانند آن * و بقیام یعنی
 تعظیم استنادن * و تعظیم بقیام در باره مخلوق
 افضل اصنام تعظیم و اکمل انواع تکریم است *
 و اصل فضیلت قیام پنج است اول قیام وقت پیش
 آمدن جنازه مسلم بلحاظ تعظیم آن و هم بلاخطه تکریم
 مالک که همراه جنازه مسلم می باشد سنت است
 دوم قیام وقت قدوم شخص قادم از سفر
 و غیره بقصد تعظیم او سنون است سوم قیام
 وقت شرب آب زمزم بر طابت تعظیم آن مستحب
 است چهارم قیام وقت شرب بقیه آب وضوء
 بر دست تعظیم آن مندوب است پنجم قیام وقت
 یستن عمامه بانظر تعظیم آن مستحسن است پس این وجوه
 حمسه در باره فضل قیام بمنزله پنج ارکان است در حق اصنام

* بزاهمین حمسه بفضل قیام *

* چوارگان اصنام شد و السلام *

پس ذکر و تلاوت بنیاد سعادت آن حضرت جمیع
 ستیادت و منبع افادت که مبنای نعمتهای معظمه
 و منشای فضیلتها میگرد است بقیام که اخص انواع
 معظمه و اکرام و اکمل انعام تکریم و اعظام است
 ادا نمودن بطریق اولی و بر سبیل اعلی و بر وجه
 استیجاب و استجابت و استحسن و افضال و احسان و
 مندوب و آئین است * برای بین اثبات فضل قیام *
 بر ذکر تبیلا ذخیر الانام * طایه الصلوة و طایه السلام *
 ز فضل خدا و زمین رحول * زار و اح طای ایمل قول
 * به به از بختم بگشته نزل * که اندا طای ند اهب
 اربعه مشهوره و فضلالی حرمین شریفین بلکه فضلالی
 تمام ممالک اسلامیة از عرب و شام و روم و غیره و
 جمیع بلاد عجم از فارس و هند و اطراف و جوانب
 آنجا قیام موصوفت را استحسن و استجاب فرموده اند
 چنانکه علامه سید محمد برزنجی در رساله شریف
 سیمی بعقد البحر زنی مولد النبوی الا زهر که نزد جمیع علمای
 ذهاب اربعه مشهوره امت و در تمام بلاد مشهوره
 قرائت آن رواج عام بین الفحواص و النوام یافته
 است فرمود که قد استحسن القیام عند ذکر مولد الشریف

ائمه ذوزناره و روايه قطره بي لمن كان تعظيم صلي الله
 عليه و آله غايه قرامه و مرماه * يعنى مستحقين فرموده اند
 قيام را وقت ذكر ولادت شريف امام تا يعنى
 امامى مذاهيب اربعه كه صاحبان روايت دين و
 اصحاب علم و يقين اند. پس خوبى و خوشى بلاد براى
 سبكه تعظيم آنحضرت صلي الله عليه و سلم غايت آرزو
 و نهايت مقصود او باشد * و منكرين قيام موصوف
 قلبيان اند و با وجود قات آنها نه از غلامى ستم بر آنند
 نه از فضلاى مشهورين بلكه بعد تقديس و تفحص واضح
 شد كه منكرين آن خارج از اهل سنت و جماعت اند
 چه بعضى از آنها از قوم معتزلىن و بعضى از كرده دايين و بعضى
 از جماعت دجالين و بعضى از مردمان لامذهب و بجه دين اند
 فهل يحازي القليل بالكثر والجليل بالحقير او يغلب
 الواحد على الجم الغفير فتمصن بالقلب ولا تكن ضالا كالصريو
 و لا تاخذ بيد الصريو فتقع مثله في القعر والبير و فرق
 بين السنن والحصير و ميز بين الكر باس والحرير *
 بدانكه بعضى از منكران استفسار نميكند كه اگر مشايخ
 قيام را وقت ذكر مولد مستحقين و مستحب مى بندارند
 و گاهى آنرا نمى گندارند بلكه ترك آنرا جائز مى دارند

و تا وقت آنرا فاشق می شمارند پس وقتیکه ذکر
 ولادت در کتابی واقع می شود یا وقت در رس
 مذکور می باشد یا در مجلس و عظیم بیان حج کرد و پرا
 قیام نمی کنند فضا صیبت خواندن رساله موجود
 در مجلس معهود چیست * پس میگویم که این سواحل
 از جهت فساد اعتقاد و بسبب سوء فهم و ادراک
 او است نمی فهمد که مجلس موکد شریف محض برای
 ذکر میلاد آن حضرت و دیگر احوال متعلقه آن منعقد
 می شود و عرض از آن مجرد یاد کردن و یاد آیدن
 آن است و مقصود آن استحضار و اذکار آن است
 پس اهتمام در آن و اهمیت با آن ضرور است بنا بر
 آن بجهت تنظیم ذکر ولادت بر با اسناده قیام نموده
 ادامینا ایم * ایانه شنید که قیام بهنگام حضور و
 جنازه در وقتیکه آنرا برداشته برای دفن می برند مسنون
 است با وجود آنکه وقت بجهیز و تکفین و تغیره قیام
 مستحب نیست * و وجهش همان است که آن وقت اهتمام
 بشان میت است * و چنانکه قیام وقت قدوم شخص
 قادم از سفر سنت است با وجود آنکه در اوقات
 دیگر سنت نیست و وجهش همان است که وقت قدوم

زمان اہتمام بحال قادم مگرم است و چنانکہ قیام و وقت
 شرب آب زمزم مستحب است با وجود آنکہ
 وقت گرفتن و دادن و بردن آن قیام مستحب نیست
 و همچنین قیام و وقت شرب آب بقیہ و ضو و وجہش همان
 است کہ وقت اہتمام بشان او است و چنانکہ قیام و وقت
 بستن عمامہ مذوب است با وجود آنکہ وقت کشودن
 و بپوشیدن آن مذوب نیست و وجہش همان است
 کہ وقت اہتمام زمان اہتمام و ہنگام احتشام بشان او است

* ہر آن مومنی کہ بخود اہد شنید *

* ز جان و دل خود بخود اہد کزید *

* و گر منکر او بخود اہد شنید *

* ز بان و دم خود بخود اہد کشید *

تمام آنکہ مقاصد مسلمانان و در فعل قیام موصوف
 مختلف می باشد بعضی بلحاظ پاس عظمت و حسنت بند کہ
 میل و سعادت بنیاد و دیگری بقصد تعظیم و تکریم ذکر
 توکل سعادت مرشد و کسی بسبب سترت و بہجت
 وقت ذکر موملہ اشارت مرشد و اہمی بچہت شوق
 و ذوق ہنگام ذکر و لاوت سرمایہ سعادت و ششخصی
 بامید جلوہ افروزی و رونق افزای آنحضرت بہ ایت

فطرت آن مجالس شریفه و مومنی بر جانی نظر شفقت
 و نگاه رحمت آن حضرت سراپا رحمت بر اهل آن محفل منیبه
 و مسلمی بدترصد توجیه و عنایت آن حضرت سراپا هدایت
 بآن مجمع لطیفه و فحاصل بقصد شکر بر وجود با جو د
 آن حضرت که لغنی است نامه در ضمنی است عامه بجای
 آرنده یا تغییر آنها و بهر تقدیر قیام موصوف امری
 مستحسن است اما جزا مو که شریف یا شرف آن
 نیست که لا ینحیی علی من که العقل الا و فی *
 اما از آنجا که مادات جمیع اهل اسلام در محافل
 فیض شاملی! مو که شریف بآن جاری و ساری
 است و عرف عام هر خواص و عوام بآن دائر و سائر
 است و مقاصد مردمان در باب قیام موصوف اگر چه
 مختلف می باشد چنانکه مفصلاً مذکور شد اما همگی را جمع
 بسوی امر و احسان است و آن تعظم آن حضرت است
 بهر چه بیکه قصد کنند و بهر طور یک نیت نمایند پس تقاعد
 از قیام با وجود قیام دیگران استماع از تعظیم سیدان
 و بطن و اجتناب از تکریم رسول آخر الزمان لازم
 می آید نمودن با همه اللسان * و تنظیم و تکریم آن حضرت
 معظم کرم با اتفاق کل اهل اسلام فرض عین است

و تحقیر و توهم کفر و ارتداد بلا ریب و یقین است *
 بلکه استحقاق عضویت از اعضای آن جناب و اطلاق القاب
 تویج و وی از اجزای آن حضرت فیما ب. و صفی
 از صفات آن جناب منطاب بلکه استحقاق سنی
 از سنن آن جناب و عادت از عادات فضیلت
 با جماع اهل ایمان کفر و عدوان و ارتداد و طغیان
 است نعوذ بالله منها * کس در صورت اعراض از
 تعظیم و اجتناب از تکریم خوف کفر است * و لو فرضنا
 که قصد اعراض و اراده اجتناب مرکز خاطر آن شخص
 نباشد اما صورت تشبیه با اعراض از اعزاز و تشابه
 به احترام لازم و مجاز می کرد و این چنین تشبیه و تشابه
 نیز حرام است * و کس سلب آنکه قصد مشابَهت و نیت تشابه
 و همانندت فخطور آن کس نبود اما لا اقل از آنکه نیت
 استحقاق و توهم انحراف البته لایق و لاحق می شود
 و انحراف از مواضع تهمت نیز از واجبات
 است گما هو مصرح فی کتب الفقه و اللفناوی
 کس از تبریرات بالا و تبریرات والا عیمان و بیان
 کشت که قیام مرقوم بذات خود امر مستحسن و فعل
 میباید است اما بیاعتنا امور نه کرده از واجبات

و هر دو تریات است * بیت *

* هر آن کس که وجه و جویش شگفت *

* بجوشش محبت دیش بزش گفت *

و از اینجا است که در بعضی مقامات و در بعضی اوقات
 نفل بجهت رعایت بعضی امراضی افضل از فرض
 و واجب می باشد لما فی الاشباه الفرض افضل
 من النفل الا فی مسائل انواع المعسر من وجب النفل
 من نظاره الواجب الثانية الا بتداء بالسلام سنة
 افضل من رده انواع الثالثة الوضوء قبل الوقت
 من وجب افضل من الوضوء بعد الوقت وهو فرض التیمی *
 خلاصه آنکه ابراءدینیکه بر شخص فقیر باشد مستحب
 است و مہانت دادن او را واجب است اما ابراء
 افضل است از امہال و ہمچنین ابتدا سلام بر
 مسلمان سنت است و جواب سلام او واجب
 است معہذا اول سلام کردن افضل است از جواب
 سلام و ہمچنین وضو پیش از وقت مستحب است
 و بعد در آمدن وقت فرض است لیکن اول افضل
 است از ثانی « بنگہ در بعضی موضع فرض را بجهت رعایت
 نفل ترک میکنند یعنی بسبب استفعال و رادای

بعضی نفلان فرض ترک میکنند و فرض را در آن وقت
دیگر ادا می نمایند * چنانکه در حدیث ارج النبوه است که میگویند
یکه چه مقام است که در روی فرض را بر طایف نفل ترک
میکند * جواب می گویند که عرفات است که در روی
فرض وقت که نماز عصر است بجهت اشتغال در
واجبات که نفل است ترک می کنند انقی * و همچنین
نماز مغرب را در وقت او ترک می کنند و قضای
آن در وقت عشا ادا می نمایند * پس هرگاه ثابت
شد که اصل امیل همان مولد شریف یک فعل است
و آن از فعل و قول آن حضرت و اصحاب و علماء
و فقهاء ثابت و مستحق است و باقی امور مرقوم یعنی
ایستام و احتشام و اشتام و اطعام و قیام هر دو
فعلی نفسیه امر مستحسن و افضل و فعل مستحب و اجمل
است اما جزء همان مولد شریف و یا شرط آن ثابت
بلکه از توابع بحال شریف و بواسطه محض منیعت
است چنانکه مفصلاً مذکور شد بفضله تنالی * پس اعراض
ترکه ان بیئات محمودی و صورت اجتماع از قیام
غیاوت و جهالت و نهایت غوایت و بطالت است
و همچنین خصوصیت روز ولادت و یا ماه ربیع الاول

در میان مؤلفان شهرت نیست و از اینجاست
 که عادات فاطمان در آن نیز مختلف است اما بلا حصر
 آنکه بعضی مردمان همان روز فیر و ز را اعتبار می کنند
 و بعضی همان شهر سقاوت عصر را بجهت آنکه زیاد
 دهند بابت اختیار می نمایند لهذا وجه تخصیص آن را
 بمنتهی بیان جلو می دهم و بیگویم که خصوصیت روز
 ولادت بجهت فضیلت آن روز در لغت و ز است
 و معنای آنست که عبادت در زمان فاضل افضل است
 و در وقت کامل امکان چنانکه در فضیلت روز عرنا آمده
 است واجتمعوا الشرف ذلک الیوم للعبادة والسماح
 انما عظم بلا وقوف رکشف را س جاز بلا کراهة اتقوا
 هكذا اغمی الیوم العشتار یعنی اگر بر عایت شرافت
 روز عرفه اگر در موعی مسلمانان مجتمع شوند و عبادت
 کنند مانند نماز و تلاوت قرآن و قرائت اذکار و اوراد
 مانند تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر و غیره و یا برای شنیدن
 مواعظ و نصائح اما بغیر وقت چنانکه در موقوف حج میکنند
 و بغیر هر چنانکه در عرفات می نمایند زیرا آنکه
 تشکاجهان چیزی مسنون و مستحب نیست * و فضیلت
 روز میلاد شرافت بنیاد عقلاً و شرعاً و عرفاً ثابت *

مستحق است * اما عقلاً پس ظاهراً است که فضیلت
 ظرف زمان و مکان نبیست بجز جهت فضیلت مظهر و
 آن یعنی چیزی که در آن زمان و مکان یافته شود و هر گاه وجود
 آنحضرت علیه الصلوة و السلام اشرف وجودات
 است پس البته زمان آن وجود اشرف از زمان است و این شرافت
 زمان در امثال آن روز فیر و زتار و زقیامت جاری
 و ساری است مانند ماه رمضان که اول آن جهت
 نزول قرآن شریف در آن ماه مشرف گشت
 بستر به تبعیت آن ماه ماههای هر رمضان در هر سال
 مشرف است * و همچنین روز جمعه که اول آن جهت
 اتمام خلقت آسمان و زمین در آن روز و نزول سبب
 اکمال خلقت حضرت آدم علیهما و علیهما السلام مبارک
 شد بستر بر حایت روز نخستین هر روز جمعه میمون
 است تا روز پسین بلکه در فردوس برین نیز تا
 آنکه روز دیدار پروردگار غفار ستار بی چون و بی
 چگون همان روز میمون موعود است و نام این روز
 و لفر و زیوم مزید است که بر سایر ایام شرافت
 و زیادت دارد بکنه افی مدارج النبوة فی فضل یوم جمعه
 اما عقلاً پس مشهور و دستور است که مؤمنان

سلطانین هر بلا و دهر اقوام بزر و ز ولادت سلطان
 خود را اظهار مسرت و بهجت میکنند و تزیین مکانات
 و اہتمام و تکلف بجمالس و عوات بنام روز میلاد
 پادشاه خود امی نمایند و آن روز را در حق خود
 مبارک می بندارند بجهت آنکه آن روز زمان وجود
 پادشاه ایشان است و ایشان را بسبب وجود
 پادشاه منفعت آرسیده است و سیرسد و توقع
 وارند که آبنده نیز خواهد رسید * پس اگر سالمانان
 صادق الایمان و اثن الاذعان در روز میلاد سعادت
 بنیاد شاه شامان زمین و آسمان بیکه سلطان انصاف
 و جان و ملک دین و ایمان که شعیب است نام کامله
 و رحمتی است عامه بشامله در هر سه از منته نشد و هم در امکنه
 نشد یعنی دار دنیا و دار قمر و دار آخرت اظهار مسرات
 و اتخاذ و عوات و اطعام صدقات و تزیین مکانات
 و تحسین مجالسات در عین مولد شریعت و تذکیر میلاد
 منبہت نمایند چه خوشتر و خوب تر و بهتر و مرغوب تر خواهد بود

* واللہ ووالیا قوت حسن و زینت *

* و لکنہ فی جیل حسناء اجعل *

* چه خوب است یا قوت و در و گهر *

* چو با خوب روی بود خوب تر *

و اما نقلی که در کتب و کتاب آن بسیار است اما در این مقام

تکمه محال اخضار است یک دلیل می آرم * بیت *

* گر چه بسیار است قول از جمعه *

* زیرا که آنرا نکتة باشد بسند *

و آن این است که در کتب احادیث مرقوم است

که آن حضرت علیه الصلوة و السلام پیشتر بر روز

دوشنبه روزی داشتند و هرگاه صیحه از وجه تخطیب

آن روز استفسار نمودند آن حضرت فرمودند که

بجهت آنکه این روز ولادت من است و هم روز

ابتدای بعثت و آغاز دینی * مصراع *

یک نکتة ازین تو فرگفتیم و همین باشد * نظم *

* شب میبار پندم بر چه شبی روشن بود *

* که در مک و ناشام منور کردید *

* که در شام چه مشرق و چه مغرب نورش *

* هر را گشت محیط دهر جادو کردید *

* هر آفاق را نوار منور گشته *

* هر اکناف را خلاف مظهر کردید *

* چه روشن چراغی که از نور آن *

- * هنوز شد اطراف کون و مکان *
- * چراغی ز نور حق افروخته *
- * و زو خرابین تیرگان سوزده *
- * تن از جهل خود کمر بظلمت درم *
- * چراغم جواد شد چراغم خوارم *

انتهی من نظام الکلام قد نبیل العوام * ستر می گویم که هرگاه بوضوح
 پیوست که اصل اصیل مولود شریف یعنی خواندن و شنواییدن
 مضامین موصوفه از فعل و قول آن حضرت دهم از اقوال
 و افعال صحابه گرام ثابت است و همچنین استعمال
 طیب و غیره و اتحاد مشربیات و مطعومات و غیره
 از امور مستحبه است همواره و در مجالس حسنات
 و در محافل تلاوت قرآن و قراءت هدایت خصوصاً
 و همچنین قیام و قنوت ذکر نعت آن حضرت طیبه السلام
 همواره و در وقت ذکر و تلاوت منبع سعادت خصوصاً
 مستحسن و افضل است پس مجموع مرکب از آنها
 که در بین دیار مردج و معمول شده است البته احسن
 است زیرا که هرگاه که هر دو احد از اجزای شئی مرکب
 حسن باشد پس البته آن شئی مرکب نیز حسن است
 زیرا که شئی مرکب عبارت از همان اجزای حسنه است

س ذلیل بر حسن بودن آن شیء مرکب همین هر دو
 کافی است یعنی هر واحد از اجزای او حسن است
 مگر و قبیکه دلیل قطعی مستقل دلالت کند بر این معنی که
 هیئیات مجموعی او را قبیحی قوی چنان عارض کرده که
 بر حسن اجزای او غالب شود و حسن اجزای او را
 باطل گرداند پس در آن هنگام بجهت قبیح عارض البته
 مجموع مرکب نیز قبیح می تواند شد که لا محضی علی من له
 طبع سلیم و ذهن مستقیم * و عیان و بیان است که
 عمل مولد شریف که درین زمان در میان ظاهرا و صلیحا
 و فضیلا و انقیاء حسن رواج یافته بود من الوجوه قبیحی
 و نقصی و خللی و فتوری ندارد و نه از راه قبیح ذاتی و نه
 از روی قبیح عارضی بلکه از ابتدا تا انتها و از آغاز
 تا انجام محاسن ذائق و فضائل صفاتی دارد که بیرون
 از تقریر و افزون از تحریر است پس کیکه عمل
 مولد شریف از احرام یا مکروه یا مذموم یا قبیح و امثال
 آنها کوید جاهل و غیبی و ناقص و غوی است و قول او
 از درجه اعتبار و عاقبت و از باب اعتماد با بطلان تهی می نظام الکلام

* ای که حکم شرع را در دست میبندی *

* را باطل می روی بد میبندی *

* چون تو بد کردی بند یابی جزا *

* بس بد بها جمله با خود می کنی *

و نیز در رساله نظام الکلام فی نیل المرام مرقوم
است که او تعالی بفضیل عمیم و کرم قدیم و نحو سالی
حضرت رسول کریم خود وجه و جیه جبین توجیه در باب
استحباب عمل موکد شریف و در امر استخمان
قیام منیف بر دل شوق منزل ذوق محمان این خاکساز
بی مقدمه ادایدوار بفضیل پروردگار غفار صد بشفاعت
سید ابرار در دنیا و دارالفرار و در عقبای دارالقرار

ابوالفضل محمد وجیه غفر الله له ولا یبدولاه و بنیه القاء فرموده نظم

* گو بند بهالم سخن تا زانمانده است *

* این حرف نه مقبول دل نکتہ کذار است *

* در عرصه خریدار مانده است و کیکن *

* و پرده غیب است هنوز آنچه بکار است *

و این خاکسار آنرا بکمال ایضاح با اختصار و به نهایت

ایضاح با اختصار بیان میکند بنهجهیکه کسی را طای دم زدن و ددان

کشودن و محال زبان بر آوردن نباشد * بیت :

* کرازهره آنکه از بیم او * کشاید زبان جز به تسلیم او *

و بجز از تسلیم و اعتراف اگر مرد با انصاف باشد

چاره نیاید و بغیر از سکوت و تسکین اگر شخص باوقار
و متکبر بود و بغیر از نیاید و بغیر از شوق و اشتیاق و فریاد
و غصب اگر مردم بی حیاء بی ادب بود کزیری نداند * بیست *

* جو هر فم بر آید دست از قلم *

* مرا از هر حرف بگیر آن چه غم *

و آن این است که وجود با وجود آن حضرت طایفه
افضل الصلوات و اکمل التحيات و اجمل المتعاليات
یعنی است عظمی و رحیمی است کبری و وسیله نعمای
بی کم آن و ذریعه آلاء بی پایان در هر دو جهان است
* چه نعمتی است بزرگ از نعمه که بر ثقلین =

* سپاسداری این نعمت است فرض عین *

على ما لا يخفى على من في قلبه ذرة من الايمان

وفي صدرة قلبه خردل من الايمان

قال الله تعالى من اذنب من الله على المؤمنين اذ بغت
فيهم رحولا من انفسهم يتاولو عليهم آياته ويزكهم ويعلمهم
الكتاب والحكمة وامن كافرا من قبل لغى ضلال مبین
ترجمه هر آینه محقق است نهاد خدای تعالی بر کرده مومنان
چون فرستاد در میان ایشان پیغمبری هم از ایشان یعنی از
آدمیان که می خواند برایشان آیات قرآن را یا نشانهای توحید

و اعلیٰ از او پاک می کردند ایشان زاهدان و زاهدان
گفرد شرک و منی آموزد ایشان و اقران و احکام
شرعیست و بدست بیکه بودند ایشان پیش از بعثت
آن پیغمبر و در کفر اهل بود که نه حق را می دانستند
و نه از باطل دوری می توانستند * تا ریک بدست ظلمت باطل
هر جهان * عالم ز راهی روشن او نور حق گرفت * امانی من الحسینی
و قال عزوجل انه استغفر لمن ینبک و للمؤمنین و المؤمنات
ترجمه آموزش طلب کن برای گناه خود و برای گناه
مردان مومنان و زنان مومنان * بدانکه حضرت مامور شد باستانغفار
خود با وجود آنکه معفو است و جهش آنست که تا امت
درین سبب افتد او کنند * و می فرماید که آموزش خواه
برای مومن و مومن و این اکرامی است از خدای تعالی
در باره این امت که پیغمبر ایشان را باستانغفار
گنایان ایشان امر کرده * از امام فخرالدین رازی
منقول است که حق تعالی پیغمبر خود را امر کرد باستانغفار
امت و خلاف امر الهی اذان حضرت منعو نیست
بس البیضاء سفینا فرموده باشد و حق تعالی ارجمت
اذان بزرگتر است که حبیب خود را بفرد ماید
که از من عتقان چیز طلب کن و چون طلب نماید عطا نموده

بس تعالو تم شد که امنت تر حومه او را ذوق است مغفرت
عطا خواهد شد بفضلہ تعالی * مشنوی *

* هر که را چون تو پیش و ابا باشد *

* نا امید از خیر ابا باشد *

* بعضیان مانند کسی در گرد *

* که دارد چنین هیدی. بیشتر و * انتهی من الحمدین

فان جل شانہ ر لوانہم اذا ظلموا انفسہم جاؤ کہ
ما ستغفر والله واستغفر لهم الرسول لوجل والله تو ابا

در حیا * ترجمه اگر مو منان آن هنگام که ستم کردند بر
لفسهای خود به نافرمانی خدای تعالی. بیامند می بحضرت

تو بس طالب آمرزشش کردند خدای تعالی
و آمرزش خواستی برای ایشان رسول یعنی شفاعت

کردی ایشان را هر آینه یا فتنه خدای تعالی را
قبول تو به کنند گناهکاران را مهربان بر آرنه شش

* بیست *

طالبان بکنند افی الحمدین

* گر لب بکشای از نکوئی * عرفی ز برای ما بگوی *

یعنی که بعد از خواهی ما * از حالت پر کناهی ما *

* نزد یک خدای شفاعت * ما را برانی از شفاعت *

و شکر منعم واجب است لفقو که تعالی و شکر و انعمت الله

ان گنتم ایاة تعبدون * ترجمه شباصل گویند نعمت
 خدای تعالی را اگر استبد شما که خاص خدا را می پرستید *
 و ذکر کردن نعمت و یاد آوردن آن قسمی است
 از انصاف شکر منعم هم نوا که لقوله تعالی یا بنی اسرائیل
 اذکروا نعمتی الّتی انعمت علیکم * ترجمه ای فرزندان
 یعقوب یاد کنید نعمتهای مرا که از فضل خود انعام
 کردم بر شما * و همچنین تحدّث و تکلم بنعمت و اظهار
 آن نوعی است از انواع شکر منعم جل جلاله لقوله تعالی
 و اما بنعمة ربک فحدّث * ترجمه و اما به نعمت پروردگار تو
 که نبوت است حدیث کن یعنی آنرا بخوان رسان که
 تحدّث بنعم منعم نشکر منعم است انتهى من السحسینی
 و در مدارج النبوة است و اما بنعمة ربک فحدّث
 اظهار نعمت و تحدّث بآن شکر گزاری است و قبول نعمت
 است و ابلاغ شراعی و احکام و هدايت امام نیز از جمله
 تحدّث نعمت است انتهى * بس بنظر آنها امور
 مذکور اولاً فضائل آن حضرت علیه الصلوة و المعجزات
 باهرات و دیگر حالات عظمت سمات را ذکر
 میکنم و تحدّث بآنها می نمایم و اظهار آنها میکنم
 و آنها را یاد می آورم و دیگر آن را یاد می دانم

و از آنجا که سبب سعادت بنیاد منتهی به بیخ فروعی
 دارین و سببای تمام آلهای که بنی است بعد از
 ذکر و ادب بنیاد سعادت را و نه کار و اذکار آن را بحسن
 نظام و یکمال اعتقاد و اهتمام او است **می‌نمایم ***
 و چونکه قیام افضل از کمال نماز است شکر او تعالی
 اسناد به تمام آریم لقوله تعالی **حافظوا علی الصلوة**
والصلوة الوسطی و قومیوا لله قانطیسین * ترجمه
 یعنی نگاه دارید نماز را از ترک و نقصان
 و کراهت و امثال آنها و نماز میان را او به یسند
 برای خدا در حالیکه فرمان بردار آن باشید و یاد در
 حالیکه فروتنی کنیدگان باشید یا در حالیکه دعا کنندگان
 باشید و نماز وسطی نزد جمهور مفضل بر نماز عصر است
 انتهای من الحسینی * پس جدا کردن خدای تعالی ذلیل
 قیام را با وجود آنکه فعل نماز مشتمل است بر آن دلالت میکند
 بر فضیلت آن القاعده المشهوره ان التحصین بعد التعمیر لکنه مظهر
 و فی الدر المنجی رتبه اب الامام افضلیه القیام و فی روال مسختر
 و اقوی دلیل علی افضلیه طول التعمیر انه طایه الصلوة و السلام
 کان یقوم اللیل الا قلیلا و صححه فی البکریع و عبارته
 قال اصحابنا طول القیام افضل و قال الشافعی کثرة

* کوی لقمه از خوان درود نبی . . .

* آنرا که آرزوی نهمی خواهد است *

* یا سید الانام درود جناب تو *

* و در زبان ماست همه سال و صبح و شام *

* نزدیک تو چه تحفه فرستیم ماز دور *

* و در دست ما همین که صلوات است والسلام *

و در حدیث مشهور آمده است که هر که بر من یک بار صلوات

فرستد خدای تعالی بر او ده بار فرستد *

* هر بنده که او گشت مشرف سلامت *

* البته شود خاص به شریف سلامت *

* لطفی کن و بنوازد لیم را سلامی *

* زیرا که سلامت همه لطف است و سلامت *

و بدرگاه او تعالی است عامی نائیم که او تعالی بفضا

واحسان و کرم و استنان خود رحمت خاص خود برود

بر فتوح آن قبله حاجت شود و وجه مرادات عطا فرماید * و تسلیات

و افراست و تحیات متکثرات از جانب ما استمان دور

ماندگان و مشتاقان و اماندگان برساند * و ما عاجزان

را در کونین شرف زیارت او مشرف و مسعود *

و در دارین سعادت شفاعت او مکرم و محمود *

گر دایده و در زمره استان مرحومان او مبعوث و محشور *
 و در فرقه استان مشفقان او محسوب و مغفور فرمایده
 آمین نم آمین و آخرده هو انان الحمد لله العالمین

الغرض و لامل احتیاج عمل مولد شریف و بر این استحضار
 قیام منیف بسیار و بی شمار است اما درین مقام
 جهت اختصار برین مقدار اقتصار نموده شد و الحمد لله

اولاد آخر او الصلوة علی رھولہ با طنا و ظانرا *

* از کرم و مرحمت ذوالمنین *

* چونکہ با نام رسید این سخن *

* دست بر آرام بدعا این نفس *

* نیست مرا جز بدعا دست رس *

* صل علی حضرت خیر الانام *

* ختم سخن گشت برین والسلام *

• روز میلاد نبی طالع و لامع بادا •

• مجلس مولد او جامع و واسع بادا •

• تا صریش در دو جهان راجح و نافع بادا •

• منکرش در دو جهان خاترو ضائع باوا •

نارنج افصاد منکران میلاد در شهر کلکته اشهر میلاد

از طبع موزون سعید الزمان حمید الدوران منتهی

(۱۸۹)

محمد رشید الزمان نقوی ولد مولوی محمد و حید الزمان
مرحوم فاروقی خویش مولوی معین الدین مرحوم اول
سرزشته دار صدر کلکتہ بسترزشته دار صدر الہ آباد
* ای سر منکران دروغ گو * * سخن زشت دبی فردغ گو *

۱۲۷۶

- * آنکہ ذکر مولد پیغمبری را منکر است *
- * کی بود کس همچو او زشت و زیون تری ادب *
- * همچو او نبود کسی بی شرم و آرزوم و حیا *
- * همچو او نبود کسی رسوا و ابا تری ادب *
- * حال انکارش ز مولد انبی هر گه شنید *
- * از سر غلظت ند از دبا پیغمبری ادب *

۱۲۷۶

خاتمه الطبع

بفضلہ تعالیٰ رحالہ ارشاد الرشاد فی فضل الہیاد در
زد اقوال منکران اہل فساد در مادہ عملیہ میلاد
و در ابطال زعم مدعیان بد اعتقاد در باب حضور
روح نجر العباد علیہ الصلوٰۃ والسلام الی یوم التناد
تالیف استاذ العلماء فاذا الفضلاء الشیخ محمد وجید الصدیقی
الحنفی القادزی مدرس اول مدرسہ عربیہ کلکتہ

سالمه الله تعالى وابقاه وادوله التي غاية ما ينناه ذر شهر
 ربيع الاول از سنة ۱۲۷۸ هجری بمهر کلکته به محله کلنگه
 در مطبع سلطان الاخبار باهتتام مولوی محمد طیب صاحب اختتام
 یافت * والحمد لله على التمام والصلاة على نبينا ورحمته والسلام
 وعلى آله الكرام وصحبه العظام الی یوم القیام *

صفحہ	مظہر	فاظ	صحیح
۱۰	۱۷	لبعض	البعض
۱۱	۴	راذ	راد
۱۳	۱۱	فاستنباط	استنباط
ایضا	ایضا	گرم	کرم
۱۷	۲	بد گوهران	بد گوهران
۲۲	۷	نکه	آنکه
۲۴	۱	مجدد ابن	مجدد بن
۲۸	۱	همالان حارث	همالان ابن حارث
۳۱	۱۶	نکه	آنکه
۳۲	۱۶	الترشاب	الترشاب
۳۴	۱۶	ساعت	ساعت
۴۱	۷	جود	خود

الصلاة افضل والصحیح قولنا انتهى *

* هر آنکس که این وجه خواست نبد * بر نقد بر ایمان بخواند گریه *
 و نیز بجهت استمال آنکه مدح آنحضرت و ذکر فضائل و معجزات
 آن جناب در مجلسی که برای آن منعقد شود اسناده
 خواندن سنون است لهذا ذکر ولادت آن حضرت که
 مبنای جمیع کرامت و مدحت و منشای مجموع هدایات
 و فضیلت است اسناده ادا می کنیم چنانکه در کتب
 شمائل مرقوم است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم برای
 حسان بن ثابت رضی الله عنه که شاعر مابوح آن حضرت بود منیر
 در مسجد نبوی می نهاد تا حسان بر آن منبر می ایستاد
 و مدح و فضائل آن حضرت و بجز و قبائح دشمنان او
 بحضور آن حضرت و جنات اصحاب کرام می خواند
 و آن حضرت در حق حسان می فرمود ان الله یوید
 حسانتا بوجح القدر ما دام ینافع من رسول الله
 و فی رواية یفاخره و عمر رضی الله عنه و زلی بر حسان
 گذشت و حال آنکه او شاعری می خواند در مسجد بس
 نیز نگاه کرد عمر رضی الله عنه بجانب حسان و گفت
 شاعری خوانی در مسجد بس گفت حسان می خوانم
 من شعر را در مسجد نزدیکه بهتر بود از تو یعنی

بسمه تعالی
 بهمه اہار ادا کدیح آن حضرت ہلایہ الصلوۃ والسلام
 بر خاصیت و بادب اسنادہ ذکر ولادت منبر عبادت
 می کنیم و بقصد اظہار سرور و بے حجت نعت با آن نعمت
 می نمائیم و بقصد شکر ا و تعالی تکلم با آن فضیلت بجا
 می آریم و اشعار با نثر مضامین بر می خوانیم و ہما معان
 بر بدعت قاریان اسنادہ و بادب دست بر می شنوند
 و بجز و خشوع و بانگہار و خضوع شکر ا و تعالی
 ادا می سازندہ و بنظر امتثال فرمان واجب الاذعان
 قول تعالی ان الله و ملا بکنہ یصلون علی النبی یا ایہا الدین
 آمنوا صلوا علیہ وسلموا تسلیما بد رجاہ ا و تعالی مناجات
 میکنیم و دعای اللہم صل علی محمد و سلم یا صلی اللہ علیہ وسلم
 می گوئیم و تسلیات و نجات می فرستیم * نظم *

- * گویدہ خدا و دینی با فرشتگان *
- * ای بندہ خدا ای تو ہم اتفاق کن *
- * نقاش دروزان شکرستان مصطفی *
- * طوطی روح رادہ و شہپرین مذاق کن *
- * میگودرود ختم رسالت کہ آن درود *
- * ہر ماہ حصول عبادت ہر ماہست *





موضوع	سطر	صفحہ
مجموع	۱	۴۶
از انجہ	۴	ایضاً
انہ	۱۵	۲۸
انما	۶	۷۴
ذو یک	۲	۷۲
تا بعرض	۸	ایضاً
اما کن	۱	۷۷
اتصالی	۸	۷۸
قوات	۶	۹۰
گم نام	۱	۹۲
فقی کتابہ	۱	۹۷
رسی	۶	ایضاً
قیام	۹	ایضاً
آنها را	۱۱	۱۰۱
باشد	۱۳	۱۰۳
الذین	۱۴	۱
گردند	۵	۱۰۱
بصحتی	۱۶	۱۱۰
ارث	۱	۱۴

۱۸	شرح	۱۸	شرح
۱۷	شرح	۱۷	شرح
۱۶	شرح	۱۶	شرح
۱۵	شرح	۱۵	شرح
۱۴	شرح	۱۴	شرح
۱۳	شرح	۱۳	شرح
۱۲	شرح	۱۲	شرح
۱۱	شرح	۱۱	شرح
۱۰	شرح	۱۰	شرح
۹	شرح	۹	شرح
۸	شرح	۸	شرح
۷	شرح	۷	شرح
۶	شرح	۶	شرح
۵	شرح	۵	شرح
۴	شرح	۴	شرح
۳	شرح	۳	شرح
۲	شرح	۲	شرح
۱	شرح	۱	شرح

